کتابخانه

[illegible] سلطان العلماء

۵ تیر ۱۳۶۵ قمری



از آنجا که این قبیل تصنیفات همیشه مطمح نظر عامه است در اقدام بنوشتن این کتاب معذرت خواهی
لازم نخواهد بود ولی لازم است مطالعه کنندگان بدانند که نهایت جد و جهد را بعمل آورده ام که
بدون تحقیق چیزی را ذکر نکنم و برای اینکه معلوم شود منبع اطلاعات من چه بوده است این مختصر را
در دیباچه میگذارم خلاصه تاریخ سلاطین مغول را از روی جلد ششم روضة الصفا و وقایع بابری
و سیر جهانگیری و پادشاه نامه و تاریخ عالمگیری وغیره نوشته شده است و صورت این کتب
تواریخ مشرق زمین که برای نوشتن این تاریخ جمع کرده ام در دست دارم صحت آن محل تردید نمیباشد
فصل رابع با وضع سلطنت مغول در هندوستان قبل از ورود قشون ایران و اسبابیکه
باعث رفتن نادرشاه بهندوستان شد از روی یک نسخه ایرانی ترجمه شده است که نسخه مزبوره

(هوم فرزرگول) رئیس کارخانه انگلیس در (پطنه) برای (دکتر مید) فرستاده است
در اینکه وقایع مسطوره در این نسخه صحیح است شکی نیست زیرا که خودم بیش از ده سال
در هندوستان مانده ام و در اواخر مدت سه سال متصل با بعضی ایرانیها و مغلها در آنجا مراوده و
مکاتبه داشته ام و اغلب از قشون کشی نادرشاه مذاکره میکردیم اما تفصیل اوایل حال نادر
شاه از یکنفر شخص محترمی که حالا در انگلستان است بمن رسیده و خود او سالها در ایران اقامت
داشته زبان فارسی میداند و مکرر با نادرشاه ملاقات کرده است روزنامه وقایع و احوال
بعد از ورود نادرشاه بهندوستان و کارهائی که در آنجا کرده است و نوشته تفویض بعضی
از ممالک هندوستان را بنادرشاه منشی سربلند خان برای میرزا مغول پسر علیمحمد خان به
احمدآباد فرستاده بود چون رابطه دوستی میان ما بود روزنامه مزبور را بمن داده بود
خلاصه تاریخ سلاطین مغول که در هندوستان سلطنت کرده اند و از ذکر امیر تیمور گورکان
شروع میشود **امیر تیمور** پسر امیر طرغای خان و تکینه خاتون در ششم ماه [illegible]
سنه هزار و سیصد و سی و شش مطابق سنه هفتصد و سی و هفت هجری در زمان حکمرانی

غازان خان متولد شد مولد او شهر کش معروف بشهر سبز در یک منزلی سمرقند واقع است
در هشتم اوریل هزار و سیصد و هفتاد مطابق هفتصد و هفتاد و دو هجری در شهر بلخ به تخت
سلطنت جلوس نمود در آن وقت سی و پنج سال از عمرش گذشته بود در ظرف سی و
پنج سال و یازده ماه و پنج روز ایام سلطنت بهترین قسمت روی زمین را مسخر کرد و
چنان فتوحات بزرگ نمود که مانند آن کسی ندیده و نشنیده بود ماوراء النهر و بدخشان
و خوارزم و ترکستان و زابلستان و کابل و غور تمام آسیای صغیر شام و مصر را قبضه
گرفت و هندوستان را تا بدهلی بحیطه تصرف در آورد در سنه هزار و سیصد و نود و
هشت مطابق هشتصد هجری بسمت هندوستان لشکر کشید و در شانزدهم دسامبر همان
سال سپاهی که قریب صد هزار بود بفیروزی بپای تخت دهلی نزول اجلال فرمود ولی
از آنجا که تسخیر تمام هندوستان را مشکل میدید و حفظ آنرا بعد از انقیاد مشکلتر دید عطف
عنان بجانب عثمانی نمود سه سال و هشت ماه بعد از فتح دهلی در اواخر سنه ۱۴۰۱ مطابق
سنه ۸۰۴ هجری با لشکری مرکب از هشتصد هزار سوار بر ایلدرم بایزید پسر سلطان

مراد خان تاخت در بیستم ژولیه سنه ۱۴۰۲ مطابق سنه ۸۰۵ هجری در دشت انگوریا
در کالاطیا بر او و سپاه بی شمارش غالب آمد در شانزدهم بایزید و پسرش موسی اسیر آمد
که بعد از این جنگ تمام آسیای صغیر بقید طاعت در آوردند و در مکه و مدینه خطبه بنام
تیمور خواندند روز چهارشنبه هشتم فوریه سنه ۱۴۰۵ مطابق سنه ۸۰۷ هجری در وقتیکه به
جانب ختا لشکر میکشید درگذشت نعش او را از قریه اطرار که هفتاد و پنج فرسخ با سمرقند
مسافت دارد بشهر سمرقند آوردند و در مدفنی که خود بنا نهاده بود بخاک سپردند عمر این پادشاه
هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز بود از اولاد تیمور جهانگیر میرزا بسن بیست و دو
سال در سنه ۱۳۷۴ مطابق سنه ۷۷۶ هجری در حیات پدر در سمرقند وفات یافت
شیخ عمر میرزا نیز در سنه ۱۳۹۴ مطابق سنه ۷۷۹ هجری بسن چهل کشته شد میرزا
میرانشاه در سنه ۱۳۶۷ مطابق سنه ۷۶۹ هجری متولد و در نهم آوریل سنه ۱۴۰۸
مطابق سنه ۸۱۱ هجری کشته شد شاهرخ میرزا بعد از پدر سلطنت یافت چهل و سه سال و
چهار ماه فرمانروا بود و در سنه ۱۴۴۷ ماه مارس مطابق سنه ۸۵۱ هجری بسن هفتاد و دو از این جهان

بدرود گفت **سلطان محمد میرزا** پسر میرزا میران شاه برادر خود
میرزا خلیل در سمرقند بجنگ و در زمان سلطنت شاهرخ عموی خود وفات یافتند تاریخ تولد
و وفات آنها در تواریخ معتبر ضبط نشده است **سلطان ابو سعید میرزا**
پسر سلطان محمد میرزا در سنه ۱۴۲۷ مطابق سنه ۸۲۱ هجری متولد شد بیست و پنج سال از عمرش
گذشته بود که بر تخت نشست در هجدهم ماه مه سنه ۱۴۶۹ مطابق سنه ۸۷۴ هجری
کشته شد هجده سال سلطنت و چهل و سه سال زندگانی کرد **عمر شیخ میرزا**
پسر چهارم سلطان ابو سعید میرزا در سنه ۱۴۵۶ مطابق سنه ۸۶۱ هجری در سمرقند متولد
شد بعد از پدر فرغانه خوقند و استروشنه را مسخر بود در هفتم ماه ژوئن سنه ۱۴۹۴
مطابق سنه ۹۰۰ هجری وفات یافت عمرش سی و نه سال بود

ظهیر الدین محمد بابر پسر عمر شیخ میرزا است بهترین
تاریخ سلطنت او وقایع بابری است که خود تصنیف کرده است در دوازدهم فوریه
سنه ۱۴۸۳ مطابق سنه ۸۸۸ هجری متولد شد و در هشتم ژوئن سنه ۱۴۹۴ مطابق

سنه ۹۰۰ هجری بسن یازده سالگی در اندجان بر تخت نشست در ماوراء النهر با شیبانی
خان ازبک غالباً در جنگ بود کابل و قندهار و بدخشان و غزنین و مضافات آنها را
مسخر کرد و پنج مرتبه بهندوستان لشکر کشید چهار مرتبه بی نیل مرام مراجعت نمود
دفعه پنجم در اول ماه مه سنه ۱۵۲۶ مطابق سنه ۹۳۲ هجری نزدیک قریه پانی پت
با سلطان ابراهیم لودی جنگید و با دوازده هزار نفر بر سپاه دشمن که از صد هزار
بیشتر بود و هزار فیل جنگی همراه داشت غالب آمد تمام آن مملکت را باستثنای
دکن و گجرات و بنگاله مسخر کرد یازده ماه و پنج روز بعد از این جنگ بر راجه سنگا
که قوی ترین تاجداران هندوستان بود حمله برد و بر سپاه بی شمار و فیلهای جنگی او
غالب آمد در بیست و پنجم ماه دسامبر سنه ۱۵۳۰ مطابق سنه ۹۳۷ هجری
در چهار باغ نزدیک آگره کنار رود جمنا درگذشت در کابل مدفون گردید عمرش
چهل و نه سال و چهار ماه و یک روز و سلطنتش سی و هفت سال و هشت ماه و دو
روز بود **نصیر الدین محمد همایون**

پسر ظهیر الدین محمد بابر در چهارم مارس سنه ۱۵۰۸ مطابق سنه ۹۱۴ هجری در
قلعه کابل متولد شد و در بیست و هشتم دسامبر سنه ۱۵۳۰ مطابق سنه ۹۳۷ هجری
در آگره بر تخت نشست در زمستان سنه ۱۵۳۴ مطابق سنه ۹۴۱ بعزم تسخیر
مالوه و گجرات حرکت کرد سلطان بهادر بعد از آنکه در جنگ با همایون مغلوب شد
بمندو گریخت تعاقبش کرد از آنجا بچانپانیر و از چانپانیر بکانبایت و از
کانبایت بدیو گریخت همایون چندی در کانبایت اقامت نمود پس از آن مراجعت
کرد در سنه ۱۵۳۵ مطابق سنه ۹۴۲ هجری مالوه و گجرات را بقید اطاعت در آورد
در سنه ۱۵۳۸ مطابق سنه ۹۴۵ هجری بنگاله را مسخر کرد در سال ۱۵۴۰ مطابق
سنه ۹۴۷ هجری اقبال او رو بانحطاط گذاشت و شیرخان افغان اورا از
مملکتش بیرون کرد مدت پنج سال و پنج ماه و پانزده روز بلاتکلیفی گذرانید تفصیل
این واقعه و پذیرائی همایون در ایران و حمایت شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل
از او در تاریخ اکبرنامه و پادشاه نامه و طبقات اکبرشاهی و تاریخ عالم آرا و منتخب التواریخ

کامد مسطورات ایراد آن در اینجا موجب تطویل خواهد بود بالجمله همایون در اول
سپتامبر سنه ۱۵۴۵ مطابق سنه ۹۵۲ هجری قندهار را از چنگ عسکری نایب میرزا
کامران بیرون آورد و در شانزدهم نوامبر سنه ۱۵۴۵ مطابق سنه ۹۵۲ هجری
کابل را از میرزا کامران گرفت و در بهار سنه ۹۵۱ هجری میرزا سلیمان که در بدخشان آغاز
طغیان نموده و بر حکمرانی مستقل شده بود مغلوب و بدخشان را بقید اطاعت در آورد و در اول
دسامبر سنه ۱۵۵۴ مطابق سنه ۹۶۲ هجری از کابل بعزم هندوستان حرکت کرد و
فوریه سنه ۱۵۵۵ مطابق ۹۶۲ بلاهور آمد در ۲۷ همان سال بر سرهند رفت
و در بیستم ژوئن با سکندر سور جنگید و او را مغلوب ساخت سکندر سور داماد شیرخان اسم
صحیح او احمد و در زمان سلیم خان حاکم پنجاب بود بعد از سلیم خان دم از استقلال
زد و بر تمام مملکت مابین رودخانه سند و گنگ فرمانروائی کرد و نام خود را سکندر گذاشت
در بیست و چهارم ژانویه سنه ۱۵۵۶ مطابق سنه ۹۶۴ هجری همایون از این
جهان درگذشت و در کنار رود جمن مدفون گردید چهل و نه سال و چهار ماه و ده

روز زندگانی و بیست و پنج سال و ده ماه و پنج روز سلطنت کرد

نصیر الدین محمد همایون

پسر نصیرالدین محمد همایون در
نوزدهم اکتبر سنه ۱۵۴۲ مطابق سنه ۹۴۹ هجری تولد یافت مولد او قلعه امرکوت است
در چهاردهم فوریه سنه ۱۵۵۶ مطابق سنه ۹۶۳ هجری در کلانور لاهور تاج سلطنت بر سر گذاشت
و در آنوقت سیزده سال و چهار ماه از عمرش گذشته بود معاصرین او را پادشاهی عظیم الشان
و نیکوکردار شمرده اند بلندی کوکب اقبالش نیز از فتوحات بزرگ او هویدا و ظاهر است
تقریباً تمام هندوستان زیر قید اطاعت درآورد تفصیل این فتوحات در اکبرنامه که ابوالفضل
دبیر و وزیر این پادشاه تصنیف نموده است و در طبقات اکبرشاهی و منتخب التواریخ
مسطور است ظاهراً بر یک عقیده مذهبی ثابت قدم نبود و بنابراین متابعین تمام
ادیان از تعرض ایمن بودند در سنه ۱۵۸۲ مطابق ۹۹۰ هجری اکبرشاه نامه به پادشاه
پرتگال نوشت و خواهش نمود که ترجمه انجیل و توریة را بعربی و فارسی برای او بفرستند
و شخص عالمی هم برای تعلیم مذهب عیسوی همراه کنند کشیشی موسوم به ژروم نمو ژاویه

که با سنت فرانسیس ژاویه معروف نسبتی داشت فرستاده شد این کشیش در سنه ۱۶۰۲ مطابق
سنه ۱۰۱۱ هجری زبان فارسی آموخته بود ترجمه از انجیل بزبان سلطان مغول تقدیم کرد
برای اینکه ترجمه به اکبرشاه خوشتر آید تفسیر انجیل را نیز با ترجمه توام کرد شاید بعضی از مطالعه
کنندگان را اطلاع بر این نامه مطلوب باشد لهذا ترجمه تحت اللفظ آن نگاشته میشود

ترجمه نامه شاهنشاه بفرمانروای آفرنگ که از انگلیسی مجدداً بفارسی ترجمه شده است

حمد و سپاس مالک الملک حقیقی را سزاست که مشیت بی انفصام از ساحت مملکتش برون و از
حادثه انهدام بنیان سلطنتش مصون است بسیط زمین و محیط آسمان کمترین قسمتی از عوالم خلقت
او است و فضای غیر متناهی زاویه محقری از مصنوعات حکمت او قاهری که خلق عالم را
بعضهم فوق بعض مصور نمود و اساس بنی آدم را بدانش سلاطین عدل گستر مقرر
فرمود قادری که در نهاد افراد انسان عشق و محبت گذاشت و بقاء نوع را منوط
باجتماع و تمدن داشت و در دو ناممعدود هدیه روح پر فتوح گروه پیامبران که تعلیم رسالت

نفحه و بصراط مستقیم دلالت فرموده‌اند بر روان دانشوران که عالم اسرار خلیفه و کاشف
دقایق طبیعتند پوشیده نیست که در این نشئه ناسوت که نمونه عالم لاهوت است
علت غائی خلقت عشق و محبت و بنیان آن مبنی بر مودت است بر هر دلی
که شعاع محبت تابید حلیه بقا و تأبید پوشیده و از ظلمت فنا و نابود وارهید هرگز
نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق و چه قدر این محبت و وداد میان سلاطین و با عدل و
داد خوش افتاده است زیرا که مراوده آنها با هم سبب آسایش بنی آدم است از این
راه همیشه مکنون ضمیر ما این بوده که کمر در علایق محبت و وداد و تشیید مبانی یکرنگی و اتحاد
مابین عباد و برایا خصوصاً با سلاطین عظام که اساطین دوام عالم و نقاوه دودمان
حضرت آدمند ویژه با اعلیحضرت پادشاهی که از انوار حکمت سنیه اش فسیح و از
عقاید سنیه اش احیاء ملت مسیح گردیده و ذات ملکوتی صفاتش مستغنی از توصیف
و توشیح است و بواسطه قرب جوار به این پادشاه نامدار عقد مودت از اهم امور
روزگار است و چون ملاقات شخصی بسبب موانع عدیده و ملاحظات پسندیده

از شکلات است بتوسط سفرا مفخم و مراسلات مودت آیات میتوان تلافی نمود
چه یقین است که المراسلات نصف الملاقات امید چنان است که همواره در
فتح باب مراسلات فتوری رو ندهد تا مکنونات خاطر طرفین مستور نماند البته بر
رای جهان آرای آن اعلیحضرت مکشوف است که علمای علام و فضلای نحاریر در
تمام امصار و در جمیع اعصار نظر بعقیده که در عالم سر و علن دارند متفق‌اند که عالم
فانی نسبت به نشئه باقی قدر و منزلتی ندارد از این است که عقلای سلف و خلف
و پیشوایان مذاهب مختلف را عقیده چنین است که بریاضات شاقه و مجاهدات
فوق الطاقه خود را از این عالم ناسوت گسیخته و بعالم لاهوت آویخته نمایند از این
جهت تارک لذات حسیه و قاطع شهوات النفسیه میشوند حمداً له ثم حمداً له که با
کثرت مشاغل بی شمار رقبه ما را از فضل ابدی و لطف سرمدی بنور معرفت
تابع و مصاحبان حق و معتقد و تابع و فرمان بردار ما نموده و مع ذالک مکنون
خاطر صدق گستر و منظور نظر حقیقت پرور آن است که بقدر مقدور و اندازه

میور باعموم فرمان بران خود بنوعی سلوک نمائیم که از رفتار و کردار ما تمام طبقات رعایا
برایا خشنود و شاکر باشند و حمد خدای را سبحانه که در تمام حرکات و سکنات رضای
حق را وجههٔ مقصود خود قرار داده ایم هرچند اغلب مردم برحسب عادات متابعت
آباء و اسلاف خود بتقلید انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون بمذهبی
که در آن متولد شده اند معتقد شده و از لذت یافتن حقیقت که ادراک آن علت
غائی عقل است محروم میمانند علی هذا در این اوقات شریف با علمای منیف
تمام مذاهب مباحثه میکنیم و از صحبت با منفعت آنان فائده ها میبریم ولیکن
چون رخساره شاهد مطلوب در نقاب اختلاف زبان محجوب است بینهایت
از آن اعلیحضرت ممنون میشویم که شخص عالمی را گسیل نمائید که بواسطهٔ زبان
دانی شاهد معنی دلیل بخشد و نیز بسمع ما رسیده که کتب مقدسه توریة و انجیل
بعربی و فارسی ترجمه شده نسخه از آنها یا کتاب دیگر که فایده عامه داشته باشد و
در آن مملکت یافت شود برای ما انفاد فرمایند و محض استحکام روابط محبت و

وداد و تشیید بنیان یگانگی ذاتی در رشتهٔ کرم معتبر و عالم معنی منتج سید مظفر را
منتخب و مشمول مراحم خود برسالت بامور مفیده شفاهاً بعضی مطالب اظهار خواهد
کرد بیانات او را باعلی درجهٔ اعتبار بدانید و همیشه ابواب مراسلات را مفتوح
دارید و السلام علی من اتبع الهدی **اکبر شاه** روز سه شنبه دوازدهم
اکتبر سنه ۱۶۰۵ مطابق سنه ۱۰۱۴ هجری در آگره از این دار فانی درگذشت
زمان سلطنتش چهل و نه سال و هشت ماه و یکروز بود در مقبرهٔ سکندرا نزدیک
شهر مدفون گردید اولاد او از این قرار است سلطان سلیم ملقب بجهانگیر
سلطان مراد که در سنه ۱۵۹۸ مطابق سنه ۱۰۰۷ هجری بواسطهٔ افراط در مسکرات
در دکن وفات یافت سلطان دانیال که مانند برادر در سنه ۱۶۰۴ مطابق
سنه ۱۰۱۲ هجری در دکن درگذشت سه دختر اکبر شاه شاهزاده خانم
شکرالنساء بیگم آرام بانو بیگم بعد از **نورالدین محمد جهانگیر**
پسر جلال الدین محمد اکبر در نوزدهم او سنه ۱۵۶۹ مطابق سنه ۹۷۷ هجری

در فتحپور متولد شد و بسلطان سلیم موسوم شد فتحپور قریب هفت فرسنگ از اکره مسافت
دارد در بیست و یکم اکتبر سنه ۱۶۰۵ مطابق سنه ۱۰۱۴ هجری بسن سی و شش
در اکره به تخت برنشست لقب و اسم خود را نور الدین محمد جهانگیر گذاشت بعد از
بیست و دو سال و شش روز سلطنت هنگام مراجعت از کشمیر بلاهور در
بیست و هفتم اکتبر سنه ۱۶۲۷ مطابق سنه ۱۰۳۷ هجری بمرض سینه که هشت
سال بدان مبتلا بود در چنگیز هتی وفات یافت جنازه اش را بلاهور
بردند و در آنجا مدفون گردید این پادشاه بسیار سست عنصر و مقهور حسن نور جهان
ملکه خود بود بدین سبب ده سال آخر سلطنتش بر خود او گران و بر مملکت اسباب
ابتلا شد امراء مملکت که اصل و نسب این ملکه را می شناختند مخالفت با خیالات
او را مصمم شدند ولی ملکه پادشاه را بر آن وا داشت که بر خلاف رسم مملکت پدر
و برادر و سایر خویشان او را بمقامات بلند برساند بعد از فوت جهانگیر نور
جهان خواست شهریار پسر جهانگیر را که کنیز زاده بود به تخت بنشاند تا در ش

او از

او از این بود که دختر خود را از شوهر اولش شیرافکن خان بعقد شهریار در آورده بود
ولی چون سلطان خرم از پای تخت دور بود و سه پسر کوچکش دارا شکوه و سلطان شجاع
و اورنگ زیب هنوز طفل بودند نور جهان بعضد آصف خان پدر زن سلطان خرم
و ارادت خان برای سد خیال ملکه و تحصیل فرصت بهانه زور سلطان داور بخش پسر
خسرو را بر سریر سلطنت نشاندند جهانگیر سه پسر و دو دختر داشت از دختر راجه بهو
انداس سلطان نسا بیگم در سنه ۱۵۸۶ مطابق سنه ۹۹۵ هجری و سلطان خسرو
پدر سلطان داور بخش در سنه ۱۵۸۷ مطابق سنه ۹۹۶ هجری متولد شدند مادر اینها
چون میل پادشاه را بسلطان خرم بیشتر از پسر خود دید براو حسد برد و در سنه ۱۶۰۱
مطابق سنه ۱۰۱۰ هجری خود را مسموم ساخت سلطان خسرو نیز در سنه ۱۶۲۲
مطابق ۱۰۳۲ در محبس روزش بآخر رسید از دختر خواجه حسن سلطان پرویز
در سنه ۱۵۸۹ مطابق ۹۹۸ هجری متولد شد از دختر راجه کیشو داس راطور
بهار بانو بیگم در سنه ۱۵۹۰ مطابق سنه ۹۹۹ هجری متولد شد از دختر راجه

او دوسی

(اودسونک) در سنه ۱۵۹۲ مطابق سنه ۱۰۰۱ سلطان خرم متولد شد بجای
پدر به تخت نشست و بشاه جهان ملقب گردید و پسر دیگر جهانگیر سلطان جهاندار و
سلطان شهریار از یک مادر که کنیز بود توام بودند و در سنه ۱۶۰۵ مطابق سنه ۱۰۱۴ هجری
تولد یافتند شهریار داماد نورجهان شد و بدینواسطه نورجهان برای سلطنت او سعی
کرد در سنه ۱۶۲۷ مطابق سنه ۱۰۳۷ شاه جهان بعد از جلوس بر تخت سلطنت شهریار و داور
بخش و سه پسران سلطان دانیال گشتاسب و طهمورث و هوشنگ را بقتل رسانید

شهاب الدین محمد شاه پسر سیم نورالدین محمد

جهانگیر روز چهارشنبه پنجم ژانویه سنه ۱۵۹۲ مطابق سنه ۱۰۰۱ هجری متولد شد
و در ژانویه سنه ۱۶۲۸ مطابق سنه ۱۰۳۸ هجری بسن سی و شش در اکره به تخت
نشست بتاریخ بیست و نهم مارس سنه ۱۶۴۷ در سال بیستم سلطنت پای تخت را
از اکره بدهلی تغییر داده شاه جهان آباد شهر نامید در آنجا کنار رودخانه جمنا قلعه
و قصری عالی با باغها و مضافات دیگر بنا نهاد متجاوز از پنجاه لک روپیه که

ششصد و بیست و پنج هزار لیره و متجاوز از شش کرور تومان میشود در آنجا صرف شد بعد از
آنکه سی سال و چهار ماه و هجده روز با فیروزی سلطنت کرد پسرش سلطان دارا شکوه او را
حبس کرد و بعد پسر دیگرش سلطان اورنگ زیب او را معزول و در قلعه اکره مقید ساخت
در روز شنبه بیست و یکم ژانویه سنه ۱۶۶۶ مطابق سنه ۱۰۷۷ هجری بسن هفتاد و چهار
سال و شانزده روز در آنجا درگذشت در تمام ایام حبس دخترش جهان آرا بیگم
در خدمت او بود نعش او را در مقبرهٔ عالی که در اکره برای ملکه مهد علیا ساخته بود و قریب
چهار کرور و نیم تومان تمام شده بود بخاک سپردند در زمان این پادشاه مملکت بغایت آباد
بود بیست و سه ایالت داشت که اسامی و مالیات سالیانه آنها از قرار تفصیل ذیل است

دهلی اکره لاهور اجمیر دولت آباد برار گجرات بنگاله
اله آباد بهار مالوه خاندیس اوده ملتان اودیسه کابل
کشمیر تته بلخ قندهار بدخشان تلنگانه بگلانه مجموع پنجاه و
پنج کرور لیره که متجاوز از دویست و هفتاد و پنج کرور تومان میشود مالیات مملکت بود

پنج ایالت آخر را خود شاه جهان بر مملکت افزود عدهٔ قشون او که در سنهٔ ۱۶۴۷
مطابق سنهٔ ۱۰۵۷ هجری مواجب داده است نهصد و یازده هزار و چهار صد نفر سوار
و پیاده بود اولاد او متعدد بود از ملکه مهد علیا دختر آصف خان مسماة بارجمند بانو
بیگم هفت پسر و چهار دختر داشت از اینقرار است حور النساء بیگم جهان آرا بیگم
سلطان دارا شکوه سلطان شجاع روشن رای بیگم سلطان اورنگ زیب
سلطان امید بخش ثریا بانو بیگم سلطان مراد بخش سلطان لطف الله
سلطان دولت افزا از دختر مظفر حسین میرزا نواده شاه اسمعیل پادشاه
ایران پرهیز بانو بیگم در سنهٔ ۱۶۱۱ مطابق سنهٔ ۱۰۲۰ هجری متولد شد **محیی
الدین محمد اورنگ زیب** پسر سوم شاه جهان بود در بیست و دویم
اکتبر سنهٔ ۱۶۱۸ مطابق سنهٔ ۱۰۲۸ هجری متولد شد در اواخر سنهٔ ۱۶۵۵
مطابق سنهٔ ۱۰۶۷ هجری سلطان دارا شکوه بخیال سلطنت پدر خود شاه
جهان را محبوس ساخت اورنگ زیب چون واقعه را چنان دید تهیهٔ لشکر کرد

وچنان

و چنان وانمود که برای حفظ حقوق برادر خود مراد بخش که آنوقت در احمد آباد بود بپادشاهی
خواسته است و بسلطان مراد بخش مراسله فرستاد و از او درخواست کرد که با قشون
در اوجین پای تخت ایالت مالوه خود را باو برساند در چهارم فوریه سنهٔ ۱۶۵۸
مطابق سنهٔ ۱۰۶۹ هجری با بیست و پنج هزار سوار از اورنگ آباد دکن حرکت کرد
در حالتیکه پسر خود سلطان محمد را ماه قبل پیش از خود فرستاده بود هر دو برادر در اوجین
ملحق شدند و باتفاق با مهاراجه جسونت سینگ و قاسم خان که از طرف
دارا شکوه بمقابله مأمور بودند جنگیدند و شکست فاحشی بآنها دادند بعد از این معرکه
رو بدهلی در حرکت آمدند و در صحرای نزدیک اگره قشون سلطان دارا شکوه بالمره
فرار کرد اورنگ زیب بقلعهٔ اگره در آمد و برادر خود مراد بخش را با وجود آنکه بقرآن
قسم یاد کرده بود با او مخالفت نورزد گرفتار کرد و در بیستم ژوئیه سنهٔ ۱۶۵۸ مطابق
سنهٔ ۱۰۶۹ هجری در شهر اکبرآباد بر تخت نشست بعد از آنکه دهلی را متصرف شد
پدر خود شاه جهان را باگره فرستاد در آنجا محبوس بود تا در روز دوشنبه دویم ژانویه

سنه ۱۶۵۹ مطابق سنه ۱۰۷۰ هجری به بنگاله رفت و آنجا در همین سوم به
گورسا برادر خود سلطان شجاع را مغلوب و متواری کرد در پانزدهم مه سنه ۱۶۵۹ مطابق
سنه ۱۰۷۰ هجری دوباره بر تخت نشست و تاج بر سر گذاشت و حکم کرد تاریخ سلطنت او را
از اول رمضان سنه ۱۰۶۹ هجری مطابق دوازدهم مه سنه ۱۶۵۹ مسیحی بگذارند در
آن وقت چهل سال و شش ماه و بیست و سه روز از عمر او گذشته بود سلطان دارا
شکوه را که محبوس بود در جزو کوکبه سلطنت بدهلی وارد کرد و بخضر آبادش فرستاد
در آنجا در شب بیست و هشتم اوت سنه ۱۶۵۹ مطابق سنه ۱۰۷ هجری بحکم اورنگ زیب
کشته شد بتاریخ چهاردهم ژانویه سنه ۱۶۶۱ مطابق ۱۰۷۱ هجری سلطان محمد
پسر خود و سلیمان شکوه پسر دارا شکوه را محبوساً بقلعه گوالیار فرستاد در سنه ۱۶۶۴
مطابق سنه ۱۰۷۵ هجری در وقتیکه بر سر راجپوتها لشکر کشیده بود پسر او سلطان
محمد اکبر از او برگشت و بدشمن ملحق شد اورنگ زیب پسر خود را تا دکن تعاقب نمود
شاهزاده از راه دریا بمملکت ایران پناه برد این پادشاه در مدت پنجاه سال

سلطنت متصل در جنگ بود بیجاپور را از سکندر و حیدرآباد را از سلطان ابوالحسن گرفت
و ممالک چند و قلعه های حصین در دکن مسخر نمود و در مرتبه سوا راجه معروف را گرفت
و در هر دفعه راجه وسیله نجات یافت اگرچه بلخ و قندهار و بدخشان که در تصرف شاه
جهان بود از دست رفت ولی اورنگ زیب مبالغی بر دخل مملکت افزود و سی و هفت
ملیون و هفتصد و بیست و چهار هزار و ششصد و یازده لیره که قریب دویست و بیست و
شش کرور و صد و هفتاد و چهار هزار تومان میشود از بیست و یک ایالت عاید خزانه
می شد ایالات مزبوره از این قرار است دهلی حیدرآباد اکره اجمیر
بیجاپور الهآباد پنجاب اوده ملتان کابل کشمیر گجرات
بهار سند دولت آباد مالوه برار خاندیش بدر بنگاله
اودیسه اورنگ زیب در بیست و یکم فوریه سنه ۱۷۰۷ مطابق سنه ۱۱۸۴
هجری در احمدنگر در ایالت دولت آباد از این جهان درگذشت نود سال و چهارده
روز زندگانی و قریب پنجاه سال سلطنت کرد در مقبره شاه زین الدین مدفون

کهیر در وقت مردن او اعظم شاه پسر سیمش حاضر و محمد معظم پسر دومش در کابل بود که
وصیت نامهٔ مختصری نوشته بود که ترجمهٔ آن برای مطالعه کنندگان نگاشته میشود

ترجمهٔ وصیت نامهٔ محیی الدین محمد اورنگ زیب

دانسته و آگاه باشید که من تهی دست بدنیا آمدم
و تهی دست در گذشتم هر یک از پسران کامیاب من بر سریر سلطنت عروج کند به
محمد کام بخش در صورتیکه بدو ایالت جدید بیجاپور و حیدرآباد راضی شد صد بار بهتر
بهتر از امیر الامراء و وزیری نمیتواند بود تمام چاکران دربار محمد اعظم شاه صداقت
و وفاداری کنند هر کس بعد از من بر سریر سلطنت نشیند با آنها که در خانهٔ من متولد شده
یا تربیت یافته‌اند اذیت نرساند و آنها را خارج نکند اگر اولاد من قسمتی را که من
که مقرر کرده‌ام قبول نکنند اغتشاش و خونریزی برپا میشود مملکت دو پای تخت است
اگره و دهلی آنکه در اگره نشیند دکن و مالوه و گجرات را تواند داشت و آنکه
در دهلی نشیند کابل و ایالات دیگر را من برهنه بدنیا آمده‌ام و برهنه از دنیا میروم

اسباب سلطنت و تجمل در تشییع من لازم نیست حمید الدین خان که وفادار و معتمد است
نعش مرا بمقبرهٔ شاه زین الدین حمل کند و قبر مرا مانند قبور درویشان بسازد اولاد کاملاً
من بفکر عظمت بنای مقبره نباشند در خزانهٔ مخصوص من پنجاه و هفت هزار و سیصد و هشتاد و
دو روپیه که قریب هشتهزار و دویست لیره میشود موجود است هزار روپیه در وقت حرکت
دادن جنازهٔ من انفاق کنند والسلام اورنگ زیب پنج پسر داشت سلطان محمد
محمد معظم که بجای پدر بر تخت نشست محمد اعظم محمد اکبر محمد کام بخش
دارا شکوه دو پسر داشت سلیمان شکوه و سپهر شکوه سلطان
شجاع دو پسر داشت زین الدین محمد و بلند اختر مراد بخش یک پسر
داشت ایزد بخش قطب الدین بهادرشاه بعد از مردن اورنگ زیب
اعظم با سپاه پدرش از دکن بسوی پای تخت در حرکت آمد از آنطرف هم محمد معظم
از کابل حرکت کرد هر دو خواستند تخت خود را در جنگ بیازمایند در کنار رودخانهٔ
چمبل نزدیک اگره دو سپاه بهم رسیدند قرنها بود در هندوستان لشکری بیشمارتر

ازآن کس ندیده بود محمد معظم بغیر قشون راجها که باهمراه او آمده بود صد و پنجاه هزار
سوار و صد و هفتاد و هشت هزار پیاده همراه داشت سپاه برادرش کمتر ازین نبود
خلاصه اعظم شاه شکست خورده و در جنگ کشته شد محمد معظم را بسلطنت خواندند
لقب قطب الدین بهادرشاه و شاه عالم بخود گرفت محمد خان را وزیر و ذوالفقار خان را
میربخشی یعنی خزانه دار و سردار قشون کرد و داود خان را بایالت دکن گماشت اسعد خان را
با استقلال کامل در پای تخت گذاشت و خود بر کام بخش برادرش لشکر کشید کام بخش
بیجاپور را ترک کرده در حیدرآباد اقامت داشت چندی مقاومت کرد بالاخره گرفتار شد
و همانشب از ضربتی که باو رسیده بود درگذشت بهادرشاه بعد از آن بلاهور رفت که
در آنجا فتنه متعصبین مذهب را بخواباند چندی نگذشت عمرش بآخر رسید ایام سلطنت او
شش سال بیشتر نبود چهار پسر داشت معز الدین ملقب بجهاندارشاه محمد عظیم
ملقب بعظیم الشان رفیع القدر ملقب برفیع الشان خجسته اختر جهانشاه برادر بهادر
شاه محمد اعظم دو پسر داشت محمد بیدار بخت محمد والاجاه برادر دیگرش سلطان محمد

کام بخش

کام بخش یک پسر داشت موسوم بیزدان بخش که دختر او در اواخر بعقد نصر الله میرزا
پسر نادرشاه درآمد جهاندارشاه و جهانشاه و رفیع الشان پسران
بهادرشاه اتفاق کرده بمقابله برادر خود عظیم الشان برخاسته در جنگ مغلوب و مقتولش
ساختند خزانه عظیم الشان بدست ذوالفقار خان که از هواخواهان جهاندارشاه
بود افتاد جهاندارشاه بمخالفت برادر دیگر جهانشاه و رفیع الشان برخاست
و هر دو را در جنگ بقتل رسانید سلطنت بلامنازع باو رسید ذوالفقار خان را بوزارت
انتخاب کرد این پادشاه بسیار لین العریکه و سست عنصر بود یکی از زنهای خود موسوم به
(لال کنور) که اصلی و نسبی پست داشت و مغنیه بود بطوری مفتون شد که اقوام
آن زن را به بزرگترین مناصب مملکت رسانید سید عبدالله خان و سید حسین علی خان که دو
برادر از بزرگان و عمده از سواره و پیاده مردان کار آزموده داشتند از ترقی کسان
منزجر شده و معتصم گشتند محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان را بسلطنت اختیار کنند
فرخ سیر در آنوقت در بنگاله بود و با خزانه قلیلی که داشت عده کثیری بر او گردیدند

در بدو امر

در بود امیر عز الدین پسر جهاندار شاه برا مغلوب ساخت پس از آن با خود جهاندار شاه نزدیک
اگره محاربه نمود لشکر جهاندار قریب صد هزار پیاده و سوار بود ولی خیانت و نامردی بعضی
از سران سپاه اسباب نصرت و فیروزی فرخ سیر گردید جهاندار شاه را یک پسر بود
عز الدین عظیم الشان نیز یک پسر داشت محمد فرخ سیر رفیع الشان را سه پسر بود رفیع
الدرجات رفیع الدوله و سلطان ابراهیم جهان شاه را یک پسر بود محمد شاه که
اکنون بر سریر سلطنت متمکن است **محمد فرخ سیر** پسر عظیم الشان بعد از
آنکه بر تخت نشست سید عبد الله خان را بوزارت برداشت و لقب قطب الملک و یار
وفا) باو عنایت نمود حسنعلی خان را خزانه دار قشون و سردار و ملقب بامیر الامراء کرد
برای پادشاه جز اسمی نبود زمام تمام امور در قبضه اقتدار این دو تن آمد فرخ سیر از
این حالت دلتنگ بود و بالاخره باشاره و اغوای خاندوران و میر جمله برای دفع
این دو برادر تدبیرها کرد این دو امیر مقتدر را جز ازدیاد ثروت خیالی نبود بنا بر
این نظام الملک پسر غازی الدین خان را از ملک دکن بیرون کردند و حسنعلی خان خود

بفرمانروائی آنجا رفت بالاخره چون پادشاه را از اقتدار خود دلتنگ دیدند مصمم
گشتند که او را بر اندازند و پادشاهی بردبارتر بجای او بنشانند اجیت سنگ
مهاراجه را که دخترش در حرم فرخ سیر بود با خود همدست کرده و پادشاه را بحبس گرفتار
کردند چندی نگذشت که با سیم تافته که بچشمهایش کشیدند از بینش بی نصیبش نمودند و
بتاریخ شانزدهم فوریه سنه ۱۷۱۹ مطابق سنه ۱۱۳۲ هجری بعد از آنکه هدف هزار گونه
شتم و دشنامش کردند بقتل رسید ایام سلطنت او هفت سال بود در زمان او
بود که کمپانی انگلیس موافق فرمان پادشاهی از مالیات باج و گمرک در تمام مملکت
معاف شدند ترجمه فرمان مزبور از این قرار است   تمام حکام و کارگذاران
و جاگیرداران و فوجداران و تحصیلداران و راهداران و گذربانان و
زمینداران حال و استقبال که در ایالت احمدآباد و بندر سورت و کامبایت
برقرارند و خواهند بود براحم ملوکانه مستظهر بوده بدانند که در این ایام نصرت فرجام
مستر جون سورمان و خواجه سرهند عمال کمپانی انگلیس توسط مقربان سریر سلطنت

عرضه داشتند که در تمام مملکت باستثنای بندر سورت از گمرک و باج معاف هستند
و در بندر مزبور از زمان پادشاه مغفور خلد آشیان شهاب الدین شاه جهان دو درصد
در گمرک برقرار بود و از زمان محی الدین اورنگ زیب عالمگیر الواصل الی رحمة الله
سه و نیم درصد مقرر گشت و در سایر اقطار کسی متعرض آنها نبود و در زمان پادشاه
خلد آشیان المستغرق فی بحار رحمة الله المتعال طاب ثراه ابو المظفر بهادر شاه
دو و نیم درصد برقرار شد که هنوز هم معمول است ولی بواسطه تعدیات متصدیان
سه سال است که کارخانه خود را ترک کرده اند از قرار مذکور در ایالات بهار و
اودیسه انگلیسها گمرک نمیدهند و در بندر هوگلی در ایالت بنگاله سالی سه هزار
روپیه معادل یکهزار و صد و بیست و پنج تومان بعنوان پیشکش تقدیم مینمایند استدعا
دارند که برحسب معمول سایر بنادر در بندر سورت هم پیشکش سالیانه بجای گمرک
مقرر شود و مبلغ ده هزار روپیه معادل سه هزار و هفتصد و پنجاه تومان پیشکش
در سال قبول نمایند لهذا بموجب این فرمان جهانمطاع مقرر شد که چون

عمال

عمال کمپانی انگلیس ده هزار روپیه پیشکش قبول کرده اند که در بندر سورت همه ساله تسلیم
نمایند کارگزاران امور دیوانی همین مبلغ را از آنها دریافت داشته و بهیچ اسم دیگر
متعرض آنها نشوند و هر متاع و مال التجاره که عمال کمپانی از راه دریا و خشکی به بنادر
ایالات و سایر اقطار وارد نمایند یا از آنجا خارج کنند از گمرک معاف هستند
و بمیل خود میتوانند آنچه بخواهند بخرند و بفروشند اگر از اموال آنها رود
نهایت اهتمام در پیدا کردن بعمل بیاید سارق را بسزا برسانند و اموال را
بصاحبش مسترد دارند و هرجا که کارخانه بنا کنند یا بخرید و فروش اقدام نمایند در
امور حقه از آنها حمایت نمایند و بر هر کس از تجار و غیره ادعای حسابی داشته
باشند احقاق حق انگلیسها را بر وفق عدل بنمایند و کسی بعمال آنها زحمت
نرساند عمال کمپانی مزبور نیز بعرض رسانیدند که چون ابراز اصل سند حق
گمرک یا سواد آن که بمهر ناظم یا دیوان بیگی در همه جا متعذر است سواد سند [illegible]
بمهر قاضی از آنها قبول شود و در همه جا اصل سند را از آنها مطالبه ننمایند

یا سواد را

یا سواد را احتیاط بمهر ناظم یا دیوان نخواهند و چون در جزیرهٔ بمبئی که متعلق بانگلیس است
سکهٔ پورتقال رواج دارد اجازه بآنها داده شود که چنانچه در چینا پتان معمول است
سکهٔ مبارکه در آنجا مسکوک شود و هرگاه از خدام کمپانی که مقروض باشند فرار کنند
آنها را گرفته بدست رئیس کارخانه بسپارند و در فروش اشیاء ممنوعه کسی متعرض
عمال و متعلقان کمپانی نشود لهذا بموجب این فرمان عالی مقرر میشود که سواد اسناد
بمهر قاضی از آنها قبول شود و در جزیرهٔ بمبئی سکهٔ مبارکه بقاعدهٔ جاریه در تمام
مملکت رواج باشد و هر یک از خدام کمپانی که مقروض آنها باشد فرار کنند
گرفته بدست رئیس کارخانه بدهند و در فروش اشیاء ممنوعه بهیچ جهه تعرض نشود
و نیز عمال مزبور بعرض رسانیدند که چنانچه در بنگاله و بهار و اودیسه کارخانه
دارند در جاهای دیگر هم میخواهند کارخانه بنا کنند استدعا دارند در هر جا
که میخواهند بنا کنند چهل و بیگه زمین که قریب بهجده هزار ذرع مربع است
بآنها مرحمت شود و اغلب اوقات که طوفان کشتیهای آنها را بساحل

می اندازد

می اندازد یا می شکنند حکام بنادر بجبر و عنف اموال کمپانی را ضبط مینمایند و
در بعضی جاها یک ربع اموال را میخواهند بموجب این فرمان همایون مقرر است
که در تمام ایالات نسبت باین ملت که در بنادر این مملکت کارخانه و در دربار عالیه
دارند و حسب الحکم از گمرک معاف هستند بر یک نهج رفتار شود و از اموال کشتیهای
آنها که شکسته یا از راه خارج میشود بقاعده محافظت بعمل آید و در هر باب موافق
این فرمان قضا جریان معمول افتد و همه ساله از آنها مطالبه رسوم نشود حسب المقرر معمول
داشته در عهده شناسند بتاریخ چهارم صفر ۱۱۲۹ سال پنجم سلطنت عظمی مطابق
ششم ژانویه سنه ۱۷۱۶ در پشت فرمان نیز وزیر بالای تمام القاب مهر خود را زده است

رفیع الدرجات بعد از آنکه سید عبدالله خان و سید حسین خان فرخ سیر را بقتل رسانیدند
رفیع الدرجات پسر رفیع الشان را از قلعهٔ سلیمگر که بسلطان سلطنت در آنجا
محبوس بودند بیرون آورده بتخت نشانیدند سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که او را
هم کشته و برادر او را بسلطنت اختیار کردند **رفیع الدوله** برادر رفیع الدرجات

تخت

بتخت نشست و بعد از چند روز وفات یافت و پادشاه حالیه بجای او نشست

ناصر الدین محمد شاه پسر جهان شاه بدستیاری حسنعلی خان و سیّد عبد الله خان
برتخت نشست و این دو نفر بطوری زمام امور را بدست گرفتند که پادشاه را جز اسمی
نبود و این عدم اختیار پادشاه را مصمّم کرد فرصتی یافته خود را مستقل و انتقام خون
فرّخ سیر پسر عم خود را بکشد در ماه اکتبر سنه ۱۷۲۰ مطابق سنه ۱۱۳۲ هجری محمّد شاه
با حسنعلی خان و چند نفر از امرا با سپاهی بزرگ از اکره حرکت کرد تا نظام الملک را
که در دکن استقلالی یافته بود تادیب نماید در منزل اوّل پادشاه امرا را احضار
کرد بعد از چند دقیقه که بار عام برخاسته بخلوت رفت بعد از رفتن پادشاه بلا
فاصله محمّد امین خان و حیدر قلی خان امیر توپخانه و خان دوران و چند نفر
دیگر از امرا که فدوی خانواده سلطنت بودند شمشیرها کشیده حسنعلی خان [illegible]
از هندوستان اورا بقتل رسانیدند محمّد شاه بعد از این واقعه فسخ عزیمت کرده با
مراجعت نمود برای اینکه سیّد عبد الله خان برادر حسنعلی خان را که با قوّتی بزرگ

در پای تخت بود گرفتار نماید سیّد عبد الله خان بعد از اطلاع از قتل برادر خود سلطان
ابراهیم پسر رفیع الشان را بسلطنت خوانده و بقدر یکه توانست چه نقد فراهم آورد و تخت
سلطنت را که شاه جهان به نه کرور لیرا که معادل چهل و هفت کرور تومان است تمام
کرده بود شکسته و نقوش مال بزودی پنجاه هزار سوار فراهم کرد و بمقابله محمّد شاه که در برگند
نزدیک سطابو حرکت کرد در هفتم نوامبر سنه ۱۷۲۰ مطابق سنه ۱۱۳۲ هجری این دو
لشکر بهم در آویختند و بعد از جنگ سخت و خونریزی زیاد لشکر عبد الله خان مغلوب و خودش
سخت زخمدار و گرفتار شد سلطان جوان نیز که سیّد عبد الله خان برای حفظ ظاهر
همراه آورده بود گرفتار شد ولی آسیبی باو نرسانیده برای سزای عمل اورا مجدداً به
محبس قدیم در قلعه سلیمگر فرستادند بعد از این فیروزی و نصرت محمّد شاه جشن برپا
نمود محمّد امین خان را بوزارت برقرار و بدهلی مراجعت کرد عبد الله خان را بحضور آوردند
پادشاه باو گفت ای خائن می بینی چه کرده او در جواب گفت من شما را از محبس بیرون
آورده و سلطنت دادم برادر من بحکم شما بقتل رسید و من سرسپاه بودم برای حفظ خود فوق

کشیدم خواست خدا شما را فیروزی دهاد هرچه صلاح میدانید بمن بکنید و بالاخره یک مشت
خاک هر طور که غضب یا مصلحت شما اقتضا کند رفتار نمائید پادشاه باو گفت فرخ
سیر بتو چه کرده بود عبدالله خان جواب داد که او به اقتدار من و برادرم حسد برد و چون
مخالف مصلحت ما بود که قدرت خود را تفویض باو نمائیم تأخیر در برانداختن
او را برای خود خطرناک دیدیم اگر تقدیر بر این بود که ما دوراندیش باشیم باین مصیبت
گرفتار نمیشدیم ولی وقتیکه تقدیر بر فنای یک شخص جاری میشود آنوقت چشم عقل
او نابینا میگردد پادشاه حکم کرد او را محبوس ساختند و چهار نوکر برای خدمت
او مقرر نمودند و گفت که سلطان جوان را تقصیری نیست و اگر برای عمل سیاستی
بر او جاری شود مادر بیچاره او طاقت نخواهد داشت او را نزد مادر بگذارید حیدر
قلیخان در نزد محمد شاه خیلی مقرب بود و چندی بعد بایالت احمدآباد معین گشت
نصرت یار خان والی اجمیر گردید سربلند خان از کابل احضار و یکی از وزرا شد
خان دوران میربخش و ملقب بامیرالامرا گردید مادر فرخ سیر استدعا کرد

عبدالله خان قاتل پسرش را بدست او بدهند محمد شاه باو پیغام داد که کشتن دو نفر
برای قتل یکنفر جایز نیست حسنعلیخان بقصاص کشته شد کافی است و حکم کرد عبدالله
خان را در عمارت آصف الدوله جا دادند و سه هزار روپیه معادل یکهزار و صد و بیست
تومان در ماه برای او وظیفه قرار داد سی نوکر و هفتاد خادم بخدمت او معین شدند
غذاهای آنها از مطبخ خاصه داده میشد پنج نفر زن برای خدمت او مقرر گشت قراول
و نگاهبان بر او گماشت ولی عبدالله خان از این سخاوت ملوکانه فایده طولانی
نبرد چند ماه بعد زخمهائیکه برداشته بود هلاکش کرد چهل و پنج زن که اغلب معقوده
و متعه او بودند و چند نفر از اقوام نزدیک او شب بعد از مرگ او در یک اطاق
خود را سوزانیدند در سنه ۱۷۲۱ مطابق سنه ۱۱۳۴ هجری پادشاه کاغذی بنظام الملک
که در دکن بود نوشت و او را بدربار خواست که وزارت را بدو تفویض نماید
هرگاه خود او وزارت نخواهد هر کس را او لایق بداند بدانجایگاه منصوب فرماید
نظام الملک در جواب نوشت که من مردی درویش هستم و هوای چنان مقام بلند

ندارم با یالت مالوه خود را راضی کرده بودم ولی سید حسین خان و برادرش بخیال
استیصال من افتادند من هم مجبوراً سلاح پوشیدم و بعون اللهی دفع خیال فاسد
آنها را نموده و خود را حفظ کردم با همه خره باغوای آنها اعلیحضرت پادشاهی با لشکری
قوی روی بمن حرکت کرد در اینجا هم حفظ قادر متعال شامل حال من گردید و از
برادر کشته شد و چون شما را نوکر صدیق دانستید فسخ عزیمت نموده و بدینجا مراجعت
کرده و در اینجا باآرزوی تمام قلوب امور را مرتب و منظم و حال بفضل ملوکانه
این اقل عبادها را برای شمول این مرحمت عظمی منتخب فرمودید من چون خود را شایسته
چنان منصب نمیدانم و در دربار جمعی هستند که قابلتر و مایلتر باین مقامند از قبول
این تکلیف عذر میخواهم چون نظام الملک بدربار نیامد محمد امین خان بوزارت باقی
ماند و پس از مردن او پسرش قمرالدین خان بجای پدر نشست و هنوز بر این شغل
برقرار است و نظام الملک در دکن با یالت بیجاپور و حیدرآباد و اورنگ آباد و
غیره باقی ماند اگرچه ظاهراً سر اطاعت پیش داشت ولی بخزانه چیزی نمیداد

تمام

تمام مالیات را صرف قشون خود میکرد باین عذر که دفع شر ماراتاها را که تابع ساهو راجه
میخواهد بنماید ولی باوجود این تاخت و تاز آنها را از ممالک پادشاه منع نمیکرد و ماراتاها در
اغلب جاها ربع مالیات را و در بعضی جاها تمام آنرا برای خود میگرفتند نظام الملک خوب
میدانست که اگر در دربار اسبابی برای برانداختن او فراهم بیاورند حمایت ماراتاها دفع
آنرا تواند کرد با همه خره در سنه ۱۷۳۸ مطابق سنه ۱۱۵۱ هجری که ماراتاها بسیار قوت گرفته
بودند و نادرشاه قندهار را محاصره کرده بود نادرشاه را بر آن داشتند که بعزم عطف
عنان نماید چنانکه ذکر آن بعد از این بیاید

اوضاع هندوستان قبل از ورود قشون ایران با اسبابی که نادرشاه را برفتن هندوستان مصمم کرد

چون امور مملکت روز بروز رو باختلال گذاشت و باآنکه وزیر بیقید و خیالش صرف
تعیش بود امید اصلاح نماند پادشاه مصمم شد نظام الملک را که از امرای قدیم اورنگ
زیب و مردی پرتجربه بود بخواهد شاید حضور او رونق تازه باامور بدهد بنابراین احکام
برای احضار او صادر شد نظام الملک پسر خود غازی الدین خان را در دکن گذاشت و باشتاب

امر ملوکانه بدینجا رفت لدی الورود مورد عواطف ملوکانه گردید استقلالی بالاتر از وزارت
بود مفوض نمود و بلقب آصف جاهی مفتخر گشت ولی خان دوران میربخش بقدری در نزد
پادشاه مسموع الکلمه بود که هرچه میخواست مقبول می افتاد و در حقیقت پادشاه در
تمام اعمال خود محکوم او بود چون نظام الملک میخواست در امور بطوری که در زمان اورنگ
زیب بود حرکت کنند و در احقاق حق مانند زمان سلاطین سابق موافق قانون
رفتار نماید مستدعیات او باجابت مقرون نمیشد و هر قرار تازه میداد امرا عیب
برینجا سعند و تمسخرش مینمودند بطوریکه سستی پادشاه را باین درجه ملاحظه کرد و سقوبان
دربار را مشغول شهوات نفسانی و گذراندن عمر با زنان بدکاره و مقلدها دید بحضور پادشاه
رفته و این فقره را عذر خود قرار داد که امور ایالت سپرده به او طوری است که حضورش
در آنجا لازم است و اجازه رخصت خواست بعد از آنکه بدکن مراجعت کرد با باجیراو
متفق القول شد و قرار داد که باجیرو با جمعیتی رو بدهلی بتازد و هرجا برسد غارت و
خرابی کند شاید پادشاه و کسانیکه اطراف او هستند از خواب غفلت بیدار شوند

و سوء نتایج اعمال خود را مشاهده نمایند بنابراین مارآتاها در ایالت مالوه بنای تاخت و
تاز گذاشتند گردیربهادر حاکم آنجا را کشته خزانه و اثاثه او را بغارت بردند بعد از آنکه
تمام صفحات اطراف را خراب و ویران کردند بدکن معاودت کردند از آنجا که در پی
تحت اغتشاش با تیغ قتل و غارت نشد سال دیگر بگجرات حمله بردند اگرچه اهالی آنجا راضی
شدند که ربع مالیات را بآنها تسلیم نمایند باین اکتفا نکرده دست بقتل و غارت گشودند
و بلای سخت بر آنها وارد آوردند بصفحات اطراف گوالیار نیز دست اندازی کردند
چون ممالک مزبور نزدیک پای تخت بود اسباب وحشت شد خان دوران قمرالدین
خان و امرای دیگر با سپاهی قوی بتادیب غارتگران مامور شدند ولی امین صاحب منصبان
بزرگ مصالحه را السلامت نزدیکتر دیده قرار دادند یک ربع مالیات بآنها داده شود و
مراجعت نمودند با وجود این قرار و ادای وجه مارآتاها دست از غارت آن صفحات
برنداشتند بلکه مصمم شدند که بار دیگر رفته از دهلی نیز ربع مالیات بگیرند امرای مملکت
در باره باسکر حرکت کرده به اکره آمدند قبل از ورود آنها مارآتاها از رود جومنا

گذشته و خیال تاختن باودیب داشتند حاکم آنجا سعادتخان از قصد آنها خبر یافت
و با جمعیتی قوی بمقابله شتافت بعد از جنگ سخت غلبه کرد و چند نفر از رؤسای بزرگ آنها را
گرفتار و پنجهزار نفر از دشمن بقتل رسانید ماراتاها با بقیة السیف رو بفرید آباد که به
دهلی قریب شش فرسخ مسافت دارد آوردند خان دوران و وزیر بسعادتخان
ملحق شدند و آنها را تعاقب نمودند ماراتاها سه ساعت قبل از ورود امرا از آنجا
حرکت کرده بکالکا که نزدیک دهلی است رفته بودند چون کالکا زیارتگاه است
و آن روز روز زیارت بود بیشتر اهالی شهر در آنجا جمع آمده بودند غارتگران تمام
آنها را برهنه کردند ولی کسی را نکشتند و چون شهر را خالی از قشون دانستند
بتاراج آن مصمم شدند پادشاه اطلاع یافت حکم شد امیرخان و حسنخان
با دسته‌جات توپخانه بمقابله بیرون بروند بیرون رفتند و چند ساعت جنگ سختی
درگرفت حسنخان کشته شد و امیرخان با بقیهٔ قشون از هم پراکنده شده مارا
تاها در طرف دخول شهر بودند و وزیر که از سایر امرا پیش افتاده بود بامداد رسید

دشمن بر خود مغلوب و متواری شد وزیر بتعاقب آنها تا سرای الله ویردیخان که قریب
چهار فرسخ بدهلی مسافت دارد تاخت در آنجا بدشمن رسید ولی چون مایل بجنگ نبود
در خفا با آنها قراری داد بدکن برگشتند سعادتخان که بخدمات بزرگ خود مغرور و از قرار
داد ننگین وزیر با دشمن متغیر بود بدون آنکه بحضور پادشاه بیاید بایالت خود برگشت
ولی امرای دیگر بشهر آمده و عرض عبودیت کردند پادشاه عمیقاً مایل بخواستن
نظام الملک شد بخیال اینکه تا نظام الملک در دکن است متصلاً بهم تاخت و تاز از طرف
ماراتاها خواهد بود مهرپرور جدهٔ پادشاه که هواخواه نظام الملک بود باشارهٔ پادشاه
کاغذی بنظام الملک نوشت و باو اطمینان داد که اگر بدون تأخیر بیاید حل و عقد
تمام امور باو تفویض خواهد شد نظام الملک خواهش او را پذیرفت ولی این دفعه
بدتر از سابق با نظام الملک رفتار شد امرا نه تنها باو اعتنائی نکردند بلکه در هر موقع
نسبت باو انواع تخفیف و توهین بعمل آوردند خصوصاً خان دوران و بستگان
او که هر وقت نظام الملک برای شرفیابی حضور پادشاه بدربار میآمد او را تمسخر

میکردند و بیکدیگر میگفتند ببین این میمون دکن چطور میرقصد این رفتارها نظام الملک را
بنهایت درجه خشمگین کرد بنابرین مصمم شد تبدیل این حرکات مملکت را بسختی دچار کرده
خان دوران و بستگان او را براندازد خیال خود را با قمرالدین خان وزیر میان
گذاشت باعتقاد اینکه با او همراهی خواهد کرد ولی با وجود اینکه میان این دو نفر
رابطهٔ وصلت مستحکم بود دختر به پسر یکدیگر داده بودند نظام الملک نتوانست وزیر را
راضی کند که در امری که مضر مصلحت مملکت است با او همدست شود سعادت
قمرالدین خان اصرار داشت بنظام الملک معلوم کند که بواسطهٔ اغراض
شخصی مملکت را از دست دادن چه ننگ بزرگیست و سعی ها کرد او را از این
خیال منصرف نماید چون نظام الملک دید که قمرالدین خان با خیال او
مساعدت نخواهد کرد رو بسعادت خان والی اودپ آورد سعادت خان
جمعیتی کثیر و تجربهٔ بزرگ داشت و در جنگ اخیر با ماراتاها شهرتی تمام یافته
بود و چیزی که در اینموقع بهتر بکار میبود این بود که سعادتخان بعد از جنگ

از پادشاه

از پادشاه و خاندوران رنجیده خاطر شد نظام الملک با سعادتخان اتفاق کرده
و قرار دادند که نادرشاه پادشاه ایران را که در آنوقت بمحاصرهٔ قندهار مشغول
بود وسیله قرار داده پادشاه را بسختی دچار و خاندوران را از میان بردارند
سبب عمده که نادرشاه را بلشکرکشی بهندوستان برانگیخت دعوت این
دو نفر بود ولی قبل از آنکه مراسلات خیانت آمیز را که مابین نظام الملک و
سعادت خان و نادرشاه رد و بدل شده نقل کنیم بذکر مختصری از تاریخ و
کارهای این پادشاه کشورکش که صیت شهرت او امروز عالم را گرفته خواهیم
پرداخت تمام آنچه نقل میشود از قول شخص محترمی است که نادرشاه را شخصاً
شناخته و در اغلب حوادث بزرگ که در ایران اتفاق افتاد در آنجا بوده است
یعنی از زمان آمدن افغانها بایران و از وقتی که محمود خان پسر میرویس
اصفهان را مسخر کرد و شاه سلطان حسین را با تمام پسرهایش که بیست و سه
نفر بودند گرفت باستثنای طهماسب میرزا یعنی شاه طهماسب که از محاصره

فرار

فرار کرد تا وقتیکه نادرشاه برای تادیب حسین خان برادر محمود خان بقندهار
رفت

تاریخ نادرشاه

نادرشاه که در اروپا معروف بقلیخان است در کلات واقعه در ایالت
خراسان متولد شد پدر او رئیس یکطایفه از افشار و حاکم قلعه کلات بود در قلعه
مزبور همیشه عده کافی از قشون برای منع تاخت و تاز تراکمه بخراسان ساخلو می‌شد
و وضع طبیعی آن محل طوری است که یکی از دربندها شرف است و معدودی
قلیلی در آنجا میتوانند با لشکری بزرگ مقاومت نمایند نادرقلی که نادرشاه باشد
طفلی بود که پدرش از دنیا گذشت و چون حکومت این قلعه سالها از پدر به پسر
میرسید عموی نادرشاه حکومت قلعه را باین عنوان گرفت که بعد از رسیدن
نادرقلی بسن رشد باو تفویض نماید ولی وقتی نادرقلی بسن رشد رسید عموی
او بعد از اینکه هنوز جوان است و نمیتواند از عهده برآید باو مداخله نداد و
بطایفه خود چنان وانمود که او جوانی است تندخو و ظالم و شایسته حکومت

نیست

نیست مگر آنکه بخواهند بجای ملایمت سختی به بینند افراد از عموی نادرقلی
راضی بعد از خواهش که بعد بر ریاست آنها باقی بماند و چون کفایت و انصاف
او را دیده بودند از ترس اینکه مبادا وضع آنها بدتر شود نخواستند به برادرزاده
تمکین کنند نادرقلی بتدلیس عموی خود از حق خود محروم ماند و بواسطه رشد
زیاد و شوری که در سر داشت نتوانست باین حالت در میان اقوام خود زندگانی
کند بشهر مشهد که معروف بمشهد امام علی رضا ع است رفته و داخل خدمت
بیگلربیگی یعنی والی خراسان شد و به نیابت ایشک آقاسی باشی معین گردید
و در انتظام طوری رفتار کرد که سرکرده یکدسته سوار شد و در مدافعه که از
ترکمانها میشد چنان نظم و رشادت خود را ظاهر ساخت که در ظرف مدت
جزئی بمنصب مین باشی گری رسید و تا سن سی سال بر این مقام باقی
بود و همیشه آثار رشادت و عزم متین از او دیده میشد تمام دوستان و آشنا
یان او او را محترم داشتند ولی آنها که با او مأنوس نبودند او را کناره

چون تصور میکردند و با او نمی جوشیدند اگرچه نادر مصمم شده بود که هرگاه موقعی
پیش بیاید کار خود را باعلی درجه برساند ولی خیالات بلند خود را پنهان میداشت
و مواظب بود مبادا چیزی از او ظاهر شود که اسباب حسد یا عداوت رؤسای
او گردد و علی الظاهر از مقامی که داشت اظهار رضایت میکرد تا در سنهٔ ۱۷۲۰
مطابق سنه ۱۱۳۲ هجری که ترکمانها ناگهان با دوازده هزار سوار داخل خراسان
شده و بنای قتل و غارت گذاشتند بیگلربیگی بیش از چهار هزار سوار و دو
هزار پیاده حاضر نداشت که بمقابل آنها بفرستد صاحب‌منصبان را بشورت طلبید
و با آنها گفت که اگر فوراً جلو ترکمان گرفته نشود تمام خراسان را بحسب عادت
خراب و تاراج خواهند کرد و مرد و زن و اطفال را اسیر خواهند نمود.
اموال را بقدری که بتوانند بغارت خواهند برد و [illegible] خواهند رفت
صاحب‌منصبان گفتند قشونی که حاضر است ابداً برای مقابله دشمن کافی
نیست و بهیچوجه نمیتوان امید ظفر داشت و یقیناً اگر با این عده قلیل

اقدام بجنگ شود پادشاه سرافکنده خواهیم کرد که چون افزونی ما بکشتن ما داده‌ایم بیگلربیگی
همینکه در آنها آثار اضطراب دید گفت من خود با قشونی که هست میروم و سعی خود را میکنم
هم خطر بهتر از آن است که راحت بنشینیم تماشا کنیم و ترکمه مملکت را خراب و اهالی را
اسیر کنند نادر هم در این شوری حاضر بود ولی در مقامی که داشت ماذون نبود قبل از
آنکه از همگنان او سؤال شود اظهار رای بکند با وجود این برخاست و اجازه طلبید که در این
موقع رای خود را بعرض برساند رخصت یافته گفت دشمن نزدیک است و وقت
گفتگو نیست چند روز دیگر رؤسای قشون با کمال خجالت خواهند اقدام کنند مجبور خواهند
شد بشجاعت آقا و رئیس ما که میخواهد شخصاً بدافعهٔ دشمن برود خیلی ممنون و تحسین است
ولی لزومی ندارد که ایشان خود را اینچنان خطر بزرگ بیندازند زیرا که اگر اتفاقی برای
ایشان بیفتد تمام مملکت از دست میرود رای صواب آن است که خود در شهر
مشهد بمانند و با آن قدر قشون که از اطراف میتوان جمع کرد بمحافظت شهر اقدام
شود و در قشون حاضر بمقابل دشمن مأمور گردد معابر و دربندها را بسته کنند جلو دشمن را

بگیرند تا قشون دیگر بامداد برسد و گفت که من بتجربه از شجاعت و رشادت قشونی که
دارم اطمینان دارم و هرگاه لبرکردگی مأمور شوم بطوری یقین بغلبه دارم که از سرحد خوارزم
سید هم بیگلربیگی بقدری از اظهار اینخدمت خوشوقت شد که رای سرکردگان دیگر را
نپرسید و فوراً بنادر اینطور خطاب کرده گفت تو همیشه در اینمقامی که داشته چنان
اظهار رشادت و کفایت کرده که از حسن رفتار آینده تو برای من شکّی نیست و
اللّان ترا ارتیب و سرکرده تمام قشون حاضر نمودم باید بعجله تمام بمقابله دشمن حرکت
کنی و بهتر آنکه جنگ نمائی یا بهر تدبیر که صلاح بدانی جلو آنها را بگیری و حکم موقتی
لبرکردگی نادرقلی در اینمأموریت صادر شد و بیگلربیگی با او وعده داد که اگر از عهده
خدمت برآید بدربار عرض کند و امضای حکم خود را در تفویض سرکردگی کلی بنادرقلی
تحصیل نماید نوکر پیاده و سواره تمام از انتخاب نادرقلی لبرکردگی مسرور شدند ولی
صاحبمنصبان و اغلب مین باشیها که بر نادر مقدم بودند از اطاعت با و امتناع
نمودند به بیگلربیگی عرض شد حکم کرد آن صاحبمنصبان بلاشند و نادرقلی هرکس را

که میخواهد

که میخواهد بجای آنها معین کند نادرقلی از صاحبمنصبان جزو بجای آنها که مانده بودند
معین نمود و قشون در حرکت آمد و همه مانند سردار خود مصمم بودند یا بر دشمن غلبه کنند
یا بدست دشمن کشته شوند سرکرده ترکمانها چهار منزل از مشهد دور بود بمحلیکه شنید
قشون می آید سواره خود را که برای تاخت و تاز باطراف متفرق شده بودند جمع کرد
نادر مستقیماً رو بدشمن آمد وقتی رسید دید صفوف آراسته و مهیای جنگ هستند
قشون خود را بالای بلندی کشید و بآنها گفت از قشون ترکمان نیمی از پی آذوقه
و در می قطعت اسرا و اموال هستند بیش از شش هفت هزار سوار ندارند از
یکدیگر بفاصله ایستاده‌اند که عده آنها بنظر زیاد بیاید اگر عده آنها در مقابل هم بیش
مرا باکی نیست چون مکرر رشادت و قوت شما را دیده‌ام و یقین دارم که
امروز بجد و جهد جان و مال و آزادی هموطنان خود را خواهید خرید در این
بین ترکمنها یکمرتبه بشدت حمله آوردند ایرانیان متابعت از قائد لبردار خود
کرده با کمال رشادت ایستادند طرفین شجاعت نمودند پای فشردند جنگ سخت

و خونریز

و خونریز در گرفت و مدتی غلبه هیچ طرف معلوم نبود بالاخره کوکب اقبال نادر
طلوع کرد سرکرده تراکمه بدست او کشته شد تراکمه رو بفرار گذاشتند قشون نادر
تا چند فرسخ آنها را تعاقب کرده و کشتار نمودند شش هزار نفر از ترکمان کشته شد
و از باقی نصف بر نگشت تمام بدست اهالی اطراف و دهاقین کشته یا اسیر شدند
این فتح و فیروزی اسباب اقبال و نام نیک نادر شد همینکه بمشهد رسید بیگلربیگی باو
گفت که از پادشاه سرکردگی کل خراسان را برای تو استدعا کرده‌ام ولی
شاه سلطان حسین که در آنوقت پادشاه ایران بود بسیار ضعیف العقل و تن
پرور بود بخدمات نادر اعتنائی نکرد و منصبی را که شایسته نادر بود بجوانی از نجبا
که هیچوقت جنگ ندیده بود این اسباب را سرکردگان معتبر که در وقت ماموریت نادر
حضور داشته فراهم آورده بودند اگرچه خفت از مقابله ترکمان متیر رسیدند
و جوانی از رفتن نادر بجنگ دلتنگ بودند چون در دربار و سایرین داشتند
و پادشاه بیقید بود غرض و عداوت خود را پیش بردند و نامردی نسبت باو کردند

و حامی در دربار نداشت مغضوب و معزول شد نادر از این رفتار سخت بر
آشفت و بحضور بیگلربیگی رفت و به او گفت وعده شما بیجا صادر بود بجای اینکه
مرا در مقام ریاست مستقر کنید در ازای خدمات معزول و مغضوب شدم جوانی
سرکردگی قشون مامور است که باید با زنان در حرم زندگانی کند و چون این جوان
نسبتی با شما دارد یقین است وعده را که بمن فرمودید در حق او بعمل آورید بیگلربیگی
قسم یاد کرد که آنچه واقع شده است بر خلاف میل او بوده و چون در حق نادر زیاده
اصرار و استدعا کرده بود از جسارت نادر که خلف وعده باو نسبت میداد برآشفت
نادر بر آنچه گفته بود اصرار کرد و بعضی عبارات نامناسب بزبان آورد
بطوریکه بیگلربیگی تحمل نتوانست کرد و حکم داد او را بچوب ببندند و زدند تا ناخن
های پای او ریخت و از خدمت بیرونش کردند مطالعه کنندگان تعجب نکنند
از اینکه چگونه نسبت بیک صاحب منصب بزرگ این طور تنبیه جاری شده است چرا
که در ایران نسبت باشخاصی که درجات عالیه دارند اگر طرف میل پادشاه

واقع شوند همین رفتار نمود و تمام نجبا هم اگر خلاف حکم رئیس خود را بنمایند
ممکن است مورد هیچگونه تنبیه واقع نشوند نادر پس از آنکه بیرون رفت چون
وسیله دوستی در دربار نداشت از اینکه درباره بمنصب برسد مأیوس بود
باین خیال افتاد که بوطن اصلی مراجعت کرده و میراث پدر خود را بدست بیاورد
چون بآنجا رسید عمویش نسبت باو مهربانی زیاد کرد و مدتی با خویشان خود
زندگانی نمود اما همینکه بخیال ریاست طایفه افتاد در اول عدم رضایت در خلوت
اظهار کرد و بعد سخت ایستاد و حق خود را خواست عموی او سخت ایستاد و تن
در نداد و نسبت بنادر بطور بی اعتنائی و تحقیر رفتار کرد و بستگان دیگر نادر
هم بعموی او اقتدا کردند نادر با غیرتی که داشت نتوانست تحمل کند و بی‌چیزی
و بی نوائی او بحدی رسیده بود که برای قوت لایموت مجبور بقرض بود از
اینحالت بستوه آمد و حق داشت زیرا که بپادشاه و مملکت خود خدمات
بزرگ کرده و شایسته احسان بزرگ بود بجای احسان عزل و شلاق

دید و چون بخوبی دندان خورده آورد و حق موروث خود را خواست عموی
او حق او را از او باز داشت و کسانیکه با او از یک تن بودند و بایستی دوست او
باشند دشمنی ظاهر ساختند و هیچ جهت نداشت جز اینکه او را رشید و باجرئت
دانستند و از هر جهت از خودشان بالاتر دیدند نادر در این حالت افسردگی مصمم شد
آنچه را نمی تواند بخوشی بدست بیاورد بقوت بگیرد با چند نفر مردان قوی که مثل او
بیچاره و از جان بتنگ آمده بودند همدست شد و در سر راه قافله را زدند سه چهار بار امتعه
گرفتند و بسهولت فروختند مبلغی برای مخارج یومیه منظور داشته بقیه را اسلحه و اسباب
خریدند و هر چه مثل خود از جان بتنگ آمده پیدا کردند بدسته خود افزودند دفعه
دیگر با قریب بیست و پنجنفر لگام روان ساختند و سی بار شتر و قاطر امتعه از قافله
گرفته بمیان کوهها بردند در آنجا باشخاصی که پنهان نزد آنها می آمدند امتعه را با
اسلحه و آنچه لازم داشتند عوض میکردند باینطور مدتی راه زنی کردند اسلحه و
ملزومات گرفتند و مردان دیگر که اغلب از قشونی بودند که با نادر خدمت کرده بودند

خود افزودند تا شماره آنها به پانصد نفر رسید همه مردان قوی و با اسلحه و اسب و وحشت
در تمام آن صفحات افتاد و از اهالی خراج خواستند چون امتناع نمودند اهالی آنها را
تهدید کرده بعد اموال آنها را بغارت برده و خانه های آنها را آتش زدند اینجا نکته را
لازم است بمطالعه کنندگان بگوییم که نادر نمی توانست مدتی بر این منوال حکومت کنند
و البته قشون پادشاه او را تعاقب کرده و مغلوبش مینمودند ولی در اینوقت دولت ایران
مشغول جنگ بود افغانها بریاست میرویس اصفهان را گرفته و تمام صفحات جنوب
شرقی ایران را باطاعت آورده بودند عثمانیها بصفحات مغربی داخل شده و اغلب جاها را
متصرف شدند و روسها گیلان و جاهای دیگر در سواحل بحر خزر بتصرف آورده بودند
برای شاه طهماسب جز سه ایالت بیشتر باقی نمانده و از همه طرف محصور دشمن بود قشونی
نداشت که بدفع نادر بفرستد اهالی هم نمیرسیدند با او مقابله نمایند نادر هم آنچه
برای خود و همراهانش لازم بود میگرفت و زندگانی میکرد در اینوقت شاه طهماسب
بسیف الدین بیک یکی از سرکردگان قشون که رئیس طایفه بزرگ موسوم به بیات

بود متغیر شد و خواست او را بکشد سیف الدین بیک خبر یافت شبانه با هزار و پانصد
نفر از بستگان خود از اردو فرار کرد و چون مامنی نداشت نزد نادر رفت و باو
ملحق شد عده قشون و همراهان نادر بدو هزار رسید و اسباب وحشت و خوف زیاد
از برای اهالی آن صفحات گردید عموی نادر از قوت برادرزاده خود که بیش از سی فرسخ
با او مسافت نداشت اندیشناک شد که مبادا براو بتازد لهذا کاغذی بنادر
نوشت و باو تکلیف کرد که اگر تسلیم شود و بخدمت پادشاه برود از تقصیر خود
او و همراهانش عفو خواهد شد نادر از این تکلیف خوشوقت گردیده بعموی خود
نوشت که اگر بتواند رقم عفو آنها را صادر نماید در قبول این تکلیف حاضر است بنابر
این عموی نادر عریضه بشاه طهماسب نوشت و توسط برادرزاده خود را کرد پادشاه
ابدا راضی نشد که تقصیر کسی را که مصدر چنان اعمال و تقصیرات شده بود ببخشد ولی
تفصیل رفتار ناشایسته که در مقابل خدمات سابقه با درشتی بود و او برای
حفظ خود مجبور براه زنی گردیده بود بعرض رسید و گفته شد که نادر صاحب منصب رشیدی است

در قشون او بکار خواهد آمد و وجود چنان شخصی لازم است پادشاه قبول کرد
و فرمان عفو نادر را بعموی او فرستاد و او نیز فوراً بنادر تبلیغ نمود نادر با سیف الدین بیک
صد نفر سوار زبده بکلات آمد عموی او با کمال مهربانی پذیرائی کرد روز دیگر مهمانی شایسته
برای او و همراهانش فراهم آورد و خواست تا سه روز آنها را نگاه دارد و تصور خیانتی
از طرف برادرزاده خود نکرده ولی نادر در خیال انتقام بود و میخواست صدمه را
که عمویش باو رسانیده و حق او را تضییع کرده و در بچگی او را حقیر شمرده بود تلافی
کند برای اجرای این قصد با همراهان خود گفتگو کرد و قرار داد که با پانصد نفر از کسان
او یکروز بعد از خودش حرکت کرده در نزدیک قلعه کلات که کوهسار است پنهان
شوند و در همان شب تهیه که لازم بود دیده دو ساعت از نصف شب گذشته
نادر با کسان خود که در میان قلعه بود حکم کرد بر قراولها ریختند بعضی را کشته
بعضی را گرفتار کردند نادر باطاق عموی خود رفت او را کشت و کلیدهای قلعه را
برداشت دروازه ها را باز و آن پانصد نفر را که منتظر اشاره بودند داخل

قلعه نمود کسان عموی نادر که غیر از قراولها یکصد و شصت نفر بودند متوحش گردیدند
ولی چون کسان نادر درب منازل آنها را گرفته بودند مقاومت نتوانستند
نمود و سر تسلیم پیش آوردند روز دیگر اسلحه آنها را گرفته خود آنها مرخص شدند
در این موقع خون زیادی نریخت بیشتر از یازده تا بیست نفر کشته نشد نادر فوراً
آدم فرستاده بقیه همراهان خود را که در کوه بودند احضار کرد چند روزه باو ملحق
شدند این واقعه در سنه ۱۷۲۶ مطابق سنه ۱۱۳۹ هجری تقریباً شش سال بعد از
آنکه نادر را در مشهد از خدمت پادشاه معزول کردند اتفاق افتاد نادر باین
تدبیر که مشعر از خوش طینتی نیست اولاً از عموی خود انتقام کشید ثانیاً تمام
اقوام خود را که اغلب در شهر و دهات نزدیک کلات سکنی داشتند بقید
اطاعت آورد ولی هیچ یک از آنها آسیبی نرساند بلکه مهربانی و ادب
نسبت بآنها کرد معدودی با کمال رغبت داخل خدمت او شدند
و هنوز هم باو هستند و بمناصب بزرگ رسیده لکن چند ماه در آتی با کمال

اقتدار حکمرانی کرد تا قریب بیست فرسخ از اطراف بقدری که میخواست مالیات
میگرفت شاه طهماسب که عده از اعمال نادر مطلع بود و کمال تغیر را داشت
از اینکه در مقابل عفو یکه از جرایم سابق او شده بود این حرکات ازو صادر شده
عموی خود را بقتل رسانیده و قلعه محکمی را بتصرف آورده که دفع او از آنجا جز
بقوت قشون بزرگی ممکن نخواهد بود ولی چون امور سلطنت در تنزل بود و همه جا
علامت خرابی ظاهر میشد از طرفی قشون عثمانی و از طرفی افغانها شاه طهماسب را
محصور کرده بودند بهتر دانست نادر را بامداد خود بخواهد و بواسطه فرستادن قشون
بدفع نادر از قوت لشکر بکاهد بنا بر این بنادر اطلاع داده شد که اگر اطاعت کند و
بدربار بیاید کمال مرحمت در حق او مبذول خواهد افتاد و منصب مین باشی گری
منصوب خواهد شد تقصیر سیف الدین بیگ نیز بخشیده و همان منصب باو مرحمت
خواهد شد نادر قبول تکلیف کرده یکنفر از صاحب منصبان خود را با پانصد نفر بحکومت
کلات گذاشت و خود با بقیه همراهان بحضور پادشاه آمد پادشاه در اول نادر را برای

آنچه از او صادر شده بود توبیخ کرد ولی بنادر و اتباع او فرمود از تقصیر شما گذشتم و یقین
دارم که رفتار آینده شما تدارک اعمال گذشته را خواهد نمود نادر بقدریکه توانست عذر
تقصیر خواست و بدرفتاری حکومت خراسان را نسبت بخود عرض کرد که بعد از جنگ
با ترکمنها و غلبه بر آنها در عوض تدارک خدمت او را از خدمت خارج نمودند و
صدماتی را که از عمو و اقوام او باو رسیده بود و او را برای تحصیل معاش مجبور براه زنی
کرده بود عرضه داشت و گفت حال که مرحمت و رأفت ملوکانه شامل حال من
شده امیدوارم که خود را شایسته این مرحمت بنمایم چون در آن وقت برای نادر
موقع زیاد بود که رشادت و تدبیر خود را ظاهر سازد چندی نگذشت که منظور نظر پادشاه
و تمام قشون شد عثمانیها که قبل از ورود نادر همیشه در جنگ غلبه میکردند و گویا مصمم بودند
که دمار از روزگار ایرانیان برآرند و مملکت را میان خود و افغانها که با آنها مصالحه
و عهد دوستی بسته بودند تقسیم نمایند حالا با آنکه چند مقابل از قشون ایران بیشتر
بودند مکرر مغلوب و کشته می شدند در تمام جنگها و معارک نادر اگرچه منصب بزرگی

نداشت پیش جنگ بود تا اینکه بالاخره پادشاه او را بدرجه سرتیپی رسانید و دو نفر
از صاحب منصبان معتبر برای این کار معزول کرد در اینمقام نادر در اغلب اوقات
میتوانست بحضور پادشاه برود چندی نگذشت که خود را مورد مرحمت خاص نمود
کسی که در مقابل نادر بود و اعتباری داشت فتحعلی خان قاجار بود نادر در ظاهر
با او اظهار کمال دوستی میکرد ولی باسباب چینی بهواخواهان نادر پادشاه فتحعلی
خان را بمقام تحقیق آورد و از وضع قشون سوال کرد نادر حضور داشت عرض
کرد که من مدتی است از تفتیش کاری که میشود مطلع هستم و اگر ترتیبی تازه در
ادای حقوق قشون و نظم آن داده نشود تمام فراری خواهند شد و حالا هم از
نرسیدن حقوق خود و از اینکه باسامی مختلف از آنها کسر می کنند شکایت
دارند پادشاه نسبت بفتحعلی خان بشدت متغیر شد و گفت اگر آنچه عرض
شده است راست باشد حکم بقتل او خواهد فرمود فتحعلی خان نتوانست دفع
اتهام از خود کند معتذر باین شد که آنچه رسم بوده و دیگران قبل ازین کرده اند او

نیز معمول داشته پادشاه بهانه حکم بکشتن او کرد و نادر را سپرداری کل سپاهیان نمود
نادر بدون اینکه موافق رسم آنوقت اظهار عدم لیاقت و قابلیت کرده و استدعا نماید
او را معذور بدارند فوراً قبول کرد این فقره در سنه ۱۷۲۸ مطابق سنه ۱۱۴۱ هجری یک سال
بعد از آنکه پادشاه نادر را بخشیده و داخل خدمت کرد اتفاق افتاد نادر پس از وصول
باین مقام بلند چنان هنر و کفایت بی اندازه پیش از پیش ظاهر ساخت که پادشاه
امور قشون را کلاً باو تفویض کرد و هیچوقت در آنچه راجع بقشون بود مداخله نمیکرد نادر
بحسب این اعتمادی که باو شده بود مصمم گردید باصلاح امور قشون بپردازد کسانیرا
که گمان میکرد باو دلبستگی ندارند بیرون کرد و کسانیرا که باو مایل بودند بجای آنها
گذاشت بعد وقت که پول بدست او میرسید حقوق سرباز را بدست خود میداد
و لباس آنها را بهمان قیمت که تمام می شد باآنها محسوب میداشت بدینواسطه
عموم نوکرها را دلخوش کرد بعد از آنکه آنچه میخواست شد جز مقابله و دفع دشمن خیالی
نداشت ولی قشون او که بیش از پانزده هزار نبودند برای حمله بعثمانی ک

کافی نبود اما بقدری مجلات مختلف از اطراف با آنها زحمت رسانیدند که عثمانیها جرأت
بیرون آمدن از اراضی خود نداشتند و بالاخره نزد شاه طهماسب فرستاده تکلیف
کردند که اگر جاهائی که متصرف شده‌اند با آنها واگذار شود مصالحه کنند و ایرانرا مجال خوب [illegible]
ممالک خود را از افغان پس بگیرد شاه طهماسب جواب داد که در اینباب ملاحظه خواهد
شد و مطالبهٔ متارکه نمود تا جواب بعضی اظهارات دولت ایران از جانب سلطان
عثمانی برسد عثمانیها قبول کرده و قرار گذاردند زد و خوردی نکنند تا احکام از باب عالی
صادر گردد و حدود قشون آنها از یکطرف در همدان و از طرفی در تبریز واقع بود قرار
داده شد شاه طهماسب سفیری باسلامبول فرستاد و با بعضی تکالیف که قراری
فیمابین داده شود ولی تکالیف چنان بعید که میدانست قبول نخواهد شد و ضمناً
بسفیر مزبور سپرد که بعذر ناخوشی بطوریکه اسباب سوء ظن عثمانیها نباشد در راه
معطل شود و ورود باسلامبول را بتأخیر بیندازد مقصود شاه طهماسب دفع الوقت
بود و میخواست فرصتی یافته بخراسان برود ملک محمود حاکم مشهد را که در اینوقت

یاغی شده و ادعای سلطنت میکرد دفع نماید بحسن کفایت و شجاعت نادر
ملک محمود را گرفتار و اموال او را ضبط کرد و از آنجا با دوازده هزار سوار بعزم
تأدیب ابدالی افغان حرکت کرد ابدالیها در زمان شاه سلطان حسین
هراترا گرفته و حالا در تهیه بودند که با قشون زیادی داخل خراسان شده و
مشهد را محاصره نمایند سه منزل این طرف هرات با افاغنه ابدالی که سی
هزار سوار داشتند تلاقی شد از آنجا که ابدالیها از افاغنه قندهار که به تسخیر اصفهان
آمده بودند بشجاعت معروف‌تر بودند پادشاه از جنگ میترسید ولی نادر که در
رشادت نظیر نداشت پادشاه را اطمینان داد و گفت غلبه و نصرت بسته
به ثبات و حرکت قشون است نه بزیادتی عدد و این هر دو صفت در قشون
پادشاه موجود است این را گفت و صفوف را آراست و بقشون خطاب
کرد که نتیجه شکست در این جنگ انهدام ایران است و اگر غلبه نکنید تمام
با اولاد و اخلاف خود بقید اسیری و عبدیت دائمی خواهید بود اگر با [illegible]

شوق صدا بلند کردند افاغنه ابدالی که در مقابل صفوف آراسته بودند صدای آنها را
شنیده آنها نیز فریاد کشیدند و با غضب تمام بایرانیان تاختند نادر قشون خود را در حالت
اجتماع نگاه داشت و از بلندی که بود بشلیک توپهای کوچک صحرائی فرمان داد عده
کثیری از افاغنه بخاک افتادند صبر کرد تا دشمن بفاصله چهار پنجاه ذرع رسید آنوقت
فرمان شلیک تفنگ داد از افاغنه چنان کشتاری شد که مجبور بمراجعت گردیدند و قشون
فرصتی یافته تفنگها را دوباره پر کردند خلاصه بعد از حملات چند که ایرانیان با شجاعتی
تمام مقاومت نمودند جنگ سخت درگرفت و نادر در آن جنگ رشادتی بی اندازه
بظهور رسانید اگرچه همه جا پیش جنگ بود ولی چنان متوجه اطراف بود که هر جا
لازم میدید بوقت امداد میرسانید بالاخره افاغنه بکلی مغلوب و پنجهزار نفر از آنها
اسیر و پانزده هزار کشته و زخمدار شدند از ایرانیان بیش از هزار و پانصد نفر کشته
نشد بعد از این جنگ بسمت هرات قشون کشید و چند ماه بمحاصره آنجا پرداخت
تا دشمن سر اطاعت و انقیاد پیش آورد مبلغی نقد تسلیم و مبلغی مالیات سالیانه

قبول

قبول شرط اینکه پادشاه حاکمی از طایفه خودشان بر آنها بگمارد این شرط قبول شد
همه باطاعت قسم خوردند از آن ببعد رعیت ایران محسوب شدند پادشاه همراه
قشون بود ولی فرمان نمیداد خود عزیمت مشهد کرد و نادر حسب الحکم از عقب آمد و در ماه
او سنه ۱۷۲۹ مطابق سنه ۱۱۴۲ هجری بمشهد رسید در همان وقت خبر رسید که اشرف افغان
که بجای محمود پسر میرویس در اصفهان بود با قشونی قوی در تهیه آمدن است اشرف بعد از
آنکه خبر فتوحات نادر را شنید خیال کرد که اگر بنادر فرصتی بدهد تا قشون خود را بیفزاید
در مخاطره عظیمی خواهد بود لهذا مصمم شد که در دفع کار او اقدام کند و در ماه سپتامبر
سنه ۱۷۲۹ مطابق سنه ۱۱۴۲ هجری با سی هزار قشون از اصفهان حرکت کرده و
عازم خراسان گردید این خبر شاه طهماسب و نادر را بوحشت انداخت ولی قشون
او هنوز از اثر فتوحات اخیر مغرور و بمقابله دشمن مشتاق بود نادر از این حالت
قشون خوشحال بود بخصوص بواسطه اینکه امید افزودن سپاه نداشت از آنکه سر این جنگ
سخت در پیش بود کسی داوطلب داخل قشون نمیشد معهذا با استثنای سه فوج

مشهد

مشهد شانزده هزار قشون حاضر کرده و حرکت نمود منزل بمنزل بدامغان آمدند و در آنجا
محلی مناسبی انتخاب نموده منتظر ورود دشمن گردید همینکه اشرف آمد و نادر را در چنان موقع
خوب دید نخواست باو حمله کند ولی صاحبمنصبان او رای دیگر زدند و گفتند که اگر از جنگ
احتراز کنند دشمن بسهولت غالب خواهد آمد زیرا که اهالی اطراف تصور خواهند کرد
که افاغنه از مقابله با ایرانیان میترسند بر افاغنه خواهند شورید و راه آذوقه بر آنها
خواهند بست اشرف گفت بهتر است رو بمشهد برویم و با نادر بجنگیم ازین رای
نیز انحراف ورزیدند و فرمان جنگ داد نتیجه جنگ خطای صاحبمنصبان افغان را
ثابت کرد ایرانیان با چنان موقع خوب بکلی غالب آمدند اگرچه بیش از چهار هزار
نفر از آنها کشته شد از افاغنه هر از ده هزار بقتل رسید و بهترین صاحبمنصبان آنها
در آن ضمن بود بعد از این شکست اشرف بجانب اصفهان معاودت نمود بیش از
یک ثلث قشون بلاو باقی نماند عده کثیری بخصوص ایرانیان که در خدمت او بودند
بعد از آن جنگ فرار کردند شاه طهماسب که در این جنگ حاضر بود رفتار و شجاعت سردار خود را

برأی العین میدید باو گفت که هیچ جایزه لایق قبول تو جز اسم خود ندارم و حکم کرد که نادر را
طهماسبقلی خان بخوانند (و ازین بعد تا وقتیکه بسلطنت میرسد در این تاریخ اسم نادر را
طهماسبقلی خان ذکر خواهیم کرد) طهماسبقلی خان بعد از آنکه قشون قدری در دامغان آسود
بسمت اصفهان حرکت نمود افاغنه چون نزدیک شدن او را شنیدند از قلاعی که در
آنجا ساخلو داشتند رو باصفهان فرار کردند در اغلب جاها ایرانیها از آنها بسیار کشتند
و همه جا اظهار انقیاد بشاه طهماسب نمودند و هرچه توانستند جمعیت و نقد برای
طهماسبقلی خان فرستادند بطوریکه وقتی لشکرشان که در چهار منزلی اصفهان است رسید
قشون او چهل هزار سواره و پیاده بود افاغنه در شهر آذوقه زیاد جمع کرده مصمم بودند
که تا جان دارند در دفاع بکوشند ولی سردار آنها اشرف صلاح چنان دید که
قبل از آنکه محصور شود جنگ دیگری بکند بنابراین بقدریکه توانست قشون مهیا کرد بقدر
سی هزار از افغان دره گزی و هزاره و ایرانی و غیره بیش تر حاضر نتوانست نمود بمورچه
حوزت که قریب ده فرسخ از شهر مسافت دارد حرکت کرد و در آنجا اردو زده منتظر

ورود طهماسبقلی خان شد چون طهماسبقلی خان بآن زودی که منتظر بود رسید و فرصتی
یافته دست انتقام بروی ایرانیها که در اصفهان و اطراف بودند گشود و اول حکم کرد تمام
اعیانرا بکشتند و بعد هرکسرا که در کوچه‌ها به بینند بقتل برسانند در مدت بیست روز یک
نفر ایرانی دیده نمیشد مگر زنها که برای تحصیل قوت و آذوقه بیرون می آمدند آخر طهماسب
قلی خان بمورچه خورت رسید با افاغنه جنگید و ظفری نمایان یافت هشت هزار نفر از
افاغنه کشته شد اشرف بشهر اصفهان پناه برد و در آنجا با اتباع خود مصلحت بینی کرده
مصمم شدند که تمام اهالیرا بقتل برسانند و عمارات و خانه‌ها را آتش بزنند
و بعد از آن با آنچه از اموال که حمل توانستند کرد از اصفهان حرکت نمایند هنوز
این قصد وحشیانه را بمقام اجرا نیاورده بودند که جاسوسان اشرف خبر فرستادند
که قشون ایران بسمت شهر در حرکت است اشرف همینکه این خبر را شنید
اتباع خود را بعمارت خواست و حکم کرد از نقدینه که در آنجا مبلغی گزاف بود
بار کرده و با او ببرند چون شقی جز فرار برای آنها نبود چنان در اجرای این حکم

تعجیل

تعجیل کردند که در ساعت از ظهر گذشته یک نفر افغان در شهر دیده نمیشد ایرانیها
که پنهان بودند بیرون آمده و شروع بغارت خانه‌ها نمودند جمع کثیری از دهقانهای
اطراف هم بشهر هجوم آوردند که قسمتی از غنیمت ببرند ولی هزار و پانصد نفر از
قشون طهماسبقلیخان رسید و جمعیت او باش ناپدید شدند چنانچه صاحبمنصبان
داخل عمارت شده و قراول بدروازه‌ها گذاشتند روز بعد که در ماه نوامبر سنه ۱۷۳۰
مطابق سنه ۱۱۴۳ هجری بود طهماسب قلی خان با تمام قشون وارد اصفهان شد
و در آنجا به تهیهٔ لباس برای قشون پرداخت و اموال منهوبه را از افاغنه گرفته
بقشون تقسیم نمود جمعی از اینکه بتعاقب افغانها نشتافت تعجب داشتند ولی
چند روز بعد جهت آن معلوم گردید شاه طهماسب سه هفته بعد وارد شد بعد از ورود
او طهماسبقلی خان صریح گفت که اگر قدرت کاملی باو داده نشود که از هرجا آنچه
لازم است از مالیات برای مخارج قشون بگیرد از ریاست استعفا کرده و بولایت
خود مراجعت خواهد نمود چرا که یقین است کسانی که باید تهیهٔ و اسباب باو برسانند

شد

غفلت خواهند کرد و تمام تدابیر او بهدر خواهد رفت پادشاه را این تکلیف
خوش نیامد و بازم خیال افتاد که طهماسب قلیخان را معزول کند ولی دیگری را که قابل باشد
بجای او بگذارند ندید از بعضی از روسای قشون استمزاج کرد همگی را براین عقیده یافت
که عجالةً بهتر است با او همراهی شود تا بر وقت موقعی بدست بیاید که خدمات او آنقدر
لازم نباشد سزای جسارت او داده شود و نیز گفته شد که در این وقت قشون بریاست
دیگری راضی نخواهد شد بالاخره پادشاه تکلیف طهماسبقلیخان را قبول کرد ولی با
کمال کراهت زیرا که در تفویض چنان قدرت واقعاً تاج و تخت را از دست داده
سهل است باین اکتفا نکرده امتیازات دیگر بر آن افزود و او را سردار کل و بیگلربیگی
خراسان کرد و عمهٔ خود را باو تزویج نمود بعد از ظهور این مراحم طهماسبقلیخان
اظهار جان نثاری در خدمت مینمود و برای اینکه صداقت خود را بعالم ثابت نماید
در وسط زمستان با قشون بتعاقب افاغنه حرکت کرد افغانها چون دیدند بعد از
حرکت از اصفهان کسی دنبال آنها را نگرفت زمستان را در شیراز توقف

کرده و آن مملکت را با نواع بد تاراج و خراب کردند سه هزار از قشون طهماسبقلیخان در راه
از سختی فصل تلف شدند ولی چون حرکت رو بجنوب بود روز بروز هوا معتدلتر
می شد همینکه قشون ایران نزدیک شیراز رسید اشرف و اتباع او بیرون آمده
و یکبار دیگر مصمم شدند که بخت خود را در جنگ بیازمایند چند ساعت کوشیدند
و بالاخره منهزم شده بیشتر خزانه و عیال و اطفال خود را بجا گذاشته فرار
کردند قسمتی قوی از قشون ایران بتعاقب آنها مأمور شد جمعی از آنها اسیر و
گرفتار شدند اشرف با هزار و پانصد نفر مستقیماً رو بقندهار آورده در راه جمعیت
او و همراهانش متفرق شد صد نفر بیشتر با او نمانده بود که دستهٔ از بلوچ ناگهان بر او حمله
بردند با این عده هم قلیل دلیرانه و از جان جنگید چون عده دشمن غالب بود خود
و همراهانش را پارچه پارچه کردند طهماسبقلیخان یک ماه در شیراز ماند و از
آنجا قصد همدان نمود تا همدان و سایر جاهای مملکت را که عثمانیها در این
اغتشاشها گرفته بودند بتصرف در آورد چون بهمدان رسید عبدالله پاشا

باتمام قشون با او مقابله نمود عاقبت مغلوب گردید و بکرمانشاهان گریخت طهماسب
قلی‌خان تعاقبش کرد و دو مرتبه مغلوبش ساخت چند روز در کرمانشاهان ماند ساخلو
در آنجا گذاشت و رو به تبریز در حرکت آمد تبریز را که سرعسکر مهمی بود متصرف شد و قسمتی
قوی از قشون بار دیگر فرستاد دشمن خبر آمدن قشون شنید آنجا را گذاشت و
رفت عثمانیها چون چنین دیدند مهلتی خواستند طهماسبقلی خان از آنجا که طایفه
ابدالی هرات مجدداً شوریده و لشکری قوی آراسته بود بسهولت قبول کرده ساخلو
کافی در آنجا گذاشت و رو بهرات آورد و بعد از شکست ابدالی هرات را محاصره نمود
چون قلعه بسیار مستحکم بود بر آنجا دست نیافت تا بواسطه قحطی و غلا اهالی تسلیم
شدند طهماسبقلی خان حاکم و رؤسا را بقتل رسانید و جمعیتی از ایرانیان
در آنجا سکنی داد ساخلو در آنجا گذاشت و رو بمشهد تاخت در ضمن این احوال
شاه طهماسب که در اصفهان بود شنید عثمانی از اسلامبول و جاهای دیگر قشون
کمک به ایران می‌فرستد بیست هزار لشکر جمع آورد و رو بطرف تبریز حرکت کرد

قشون

قشون ساخلو تبریز را که طهماسبقلی خان گذاشته بود بخود ملحق کرده بایروان رفت
در آنجا دسته از قشون عثمانی را شکست داده بمحاصره قلعه پرداخت چون نتوانست
آن قلعه بقشون برساند مجبور بمراجعت تبریز شد از آنجا بخیال رفتن کرمانشاهان
افتاد ولی احمد پاشا با سپاهی قوی‌تر رسید و بالمره مغلوبش ساخت چند روز
بعد از جنگ پاشا پیغام داد که از جانب سلطان اذن دارد مصالحه نماید شاه تکالیف
احمد پاشا را بسهولت قبول کرد تکالیف این بود که طرفین هرجا را که در تصرف
داشتند متصرف شوند طهماسبقلی خان از شنیدن این مصالحه زیاد برآشفت
بپادشاه و چند نفر از اعیان نوشت که بزودی بحضور ملوکانه خواهم آمد و لزوم
فسخ این مصالحه ننگ آمیز را ثابت خواهم کرد بنابراین در ماه اوت سنه ۱۷۳۲
مطابق سنه ۱۱۴۵ هجری با کمال عجله از مشهد بیرون آمد و با تمام قشون خود که از
شصت هزار مرد جنگی منتخب بود باصفهان رسید بحضور پادشاه رفت و گفت
اگر پادشاه دیگری زیرا که بقبول مصالحه و چنان فضیحت بزرگ رای داده از سلطنت

دیگران

دیگران ساخت و پس از آن بسختی با دشمن جنگید ولی پادشاه مینیک بشکستن
مصالحه که با عثمانیها کرده بودند داشت پس از آن طهماسبقلی خان بپادشاه گفت
که اغلب اهالی دربار با من دشمن هستند و ساعی بودند که پادشاه را بکشتن
من وادارند پادشاه اصرار کرد بر اینکه اطلاعات او خطاست طهماسبقلیخان فوراً
دسته مکتوب در مقابل پادشاه گذاشت و گفت مطالعه این مکاتیب بر پادشاه
معلوم خواهد کرد که من حق دارم بر جان خود بترسم این بگفت و بیرون آمد مکاتیب
مزبور را چند نفر از نجبای دربار بطهماسبقلی خان نوشته بودند و از اعمال و خیالات
یکدیگر باو خبر داده و از یکدیگر بد نوشته و از گفتگوهائیکه در حضور پادشاه شده بود
اطلاع داده بودند از عدم لیاقت پادشاه نیز شرحی نوشته و در خیرخواهی نسبت
طهماسبقلی خان مبالغه کرده بودند پادشاه از خواندن این نوشتجات متعجب
و خیانت را بزرگتر و شنیعتر از آن دید که بتوان مجازات کرد مگر آنکه بخواهد بیشتر
از نجبای دربار را بقتل برساند لهذا کاغذها را پاره کرد و بهتر دانست صبر کرده

در موقعی مناسب تر سزای خیانت آنها را بدهد طهماسبقلی خان که با قشون خود در
بیرون دروازه اردو زده بود انتظار داشت ببیند اثر این مکاتیب در خیال پادشاه
چه خواهد بود چون دید اعتنائی نکرد رؤسای قشون خود را جمع کرده آنچه را گذشته بود
با آنها در میان نهاد همه با او در این عقیده متفق شدند که پادشاه خیال دارد او
و دوستان او را بقتل برساند و قشون را متفرق کند و مصالحه ننگ آمیزی که با عثمانیها
کرده است مخصوصاً برای این است که فرصت و موقع یافته خیال خود را بمقام اجرا
بیاورد طهماسبقلی خان با آنها گفت که حالا چاره منحصر من و شما این است که پادشاه را
معزول کنیم و پسرش را بجای او بتخت بنشانیم باین وسیله بهانه خوبی در دست
خواهیم داشت که با دولت عثمانی نقض مصالحه نمائیم صاحبمنصبان با او همرای
شدند و این قصد را از این قرار مجری داشتند طهماسبقلی خان پادشاه را
بسانِ قشون دعوت کرد پادشاه باردو آمد از حالت قشون و از
مشق آنها زیاد مسرور شده و از سردار آنها در میان جمع تمجید کرد وقتیکه پادشاه

از میان صفوف بیگذشت بعضی از صاحبمنصبان جزو و سربازها باآواز بلند عرض کردند
که اگر پادشاه همراه ما فرمایشی بشد از جان و دل اطاعت کنیم این حرکت اتفاق اسباب
تعجب نادر شد ولی چنانکه عادت او بود فوراً خاطر خود را جمع کرد و از پادشاه
استدعا نمود که با آنها بگوید تکلیف شما این است از طهماسبقلی خان که سردار کل است
اطاعت کنید پادشاه خواهش او را پذیرفت و بعد بچادر سردار بخشی که فراهم
بود رفت آنجا در شراب افراط کرد و گویا دواهای مخدر هم در آن ممزوج بود که در روی
مسند بخواب رفت طهماسبقلی خان حکم کرد پادشاه را البرائی که در باغ هزار جریب
بود ببرند همراهان پادشاه بر خلاف حکم طهماسبقلی خان ایستاده گفتند که ما
همین جا مواظب پادشاه خواهیم بود طهماسبقلی خان آنها را تهدید کرد خواستند
فرار کنند قراولها آنها را گرفته بحبس انداختند بعد از آنکه طهماسبقلی خان
پادشاه را گرفت و قراول بر او گماشت بچادر خود برگشت در آنجا اغلبی
از صاحبمنصبان که مشاهده این احوال کرده بودند حاضر بعد از آنها پرسید

با پادشاه چه باید کرد در جواب گفتند جز آنچه شده است هیچ نباید ولی طهماسب
قلیخان آنها را متقاعد کرد که لازم است او را در جای دوردستی محبوس نمایند
بنابراین سه روز بعد با ششهزار نفر او را تحت الحفظ بمازندران فرستاد قلیلی از این
اشخاص ایرانی و اغلب افغان و سنی بودند بعد از گرفتن پادشاه یک دسته
قوی از قشون بشهر فرستاد عمارت سلطنتی را گرفته در دروازه‌ها و شوارع عام
قراول گماشتند روز بعد قبل از طلوع طبل زدند و اعلام کردند که هرکس از خانه
خود بیرون بیاید کشته خواهد شد ولی وقت ظهر دیدند کارها بهم و آسان است حکم
شد که هرکس بکار خود مشغول شود و بطور معمول بیرون بیایند ایرانیها قبلاً
زیاد محزون بودند و تصور میکردند پادشاه کشته شد همینکه فهمیدند زنده است باین
امید خوش دل شدند که قشون برای حفظ او خواهد شورید روز بعد از آن روز
که پادشاه را بیرون فرستادند طهماسبقلی خان باحشمتی هرچه تمامتر برای
سلطنت رفت تمام صاحبمنصبان نظامی و غیر نظامی همراه بودند حکم کرد پس

پادشاه را از سرای بیرون آوردند در گهواره بروی تخت گذاشتند تاج
سلطنت را بالای سر او شمشیر و سپر را به پهلوی او نهادند و بعد برسم شایان او را
بسلطنت باسم شاه عباس سیم خطاب کردند اول طهماسب قلیخان که از امرای آن
قسم یاد کرد که بصداقت خدمت کنند دیگران نیز بهمین طور معمول داشتند بعد از این
تشریفات پرشکوهی طهماسب قلیخان در عمارت ماند تا کارگذاران بامور پای تخت
نگهداشت و حکام ولایات را که بآنها اعتماد نداشت تغییر داد بعد با قشون خود رو
بعثمانیها آورد چند منزل ببغداد مانده با احمد پاشا که سپاهی بیشمار داشت مقابل
شد و شکست فاحش باو رسانید بعد ببغداد رفت و شهر را محاصره نمود قشون
ساخلو بغداد زیاد بود مدتی مدید شهر را حفظ کردند ولی قحط سخت در میان آنها افتاد
و نزدیک بود تسلیم شوند طوپال عثمان پاشا سرعسکر با چند پاشای دیگر و قشونی
کثیر که با خدمه وغیره بیش از صد و بیست هزار بودند رسیدند طهماسب قلیخان مجبور شد از
محاصره دست کشیده با آنها بجنگد قشون ایران که در آنوقت صد و بیست هزار

بود

بود چنان با قهر و غلبه حمله بردند و بطوری قدم فشردند که نزدیک بود عثمانیها را از پیش بردارند
ولی بین اسب طهماسب قلیخان گلوله خورد مدتی پیاده جنگید تا اسب باو رسید بیرق
دار خیال کرد که کشته شده است بیرق را برگردانید این فقره وحشت در قشون انداخت
فوراً برگشتند و رو بفرار گذاشتند طهماسب قلیخان سعی کرد قشون را برگرداند ولی فایده
نبخشید عثمانیها با غیظ تمام آنها را تعاقب نمودند و کشتار سخت کردند در این جنگ شصت هزار
از ایرانیها کشته شد و از عثمانیها تقریباً همین قدر تلفات رسید این شکست هر کس را غیر
طهماسب قلیخان بود مأیوس و نومید میکرد ولی همت او بر هر گونه سوانح برتری داشت
در همدان توقف کرد چند روزه بیشتر قشون او که متفرق شده بودند باو ملحق گشتند طهماسب
قلیخان بآنها گفت از روی تحقیق خبر دارم که عثمانیها دست از تعاقب کشیده و
قشون خود را دسته دسته قسمت کرده اند که بسهولت تحصیل علوفه و آذوقه نمایند و
من مصمم هستم با آنها یک بیک حمله نمایم یا فتح کنم یا کشته شوم زیرا که بعد از آنچه کرده ایم
اهل مملکت برما رحم نخواهند کرد و نباید بی فتح و فیروزی داخل مملکت خود شویم و اگر

بعثمانیها

عثمانیها فرصت بدهیم بپاسنند و قشون خود را جمع کنند یقیناً بر ما غالب خواهند
آمد رؤسای قشون با او همرای شدند و بتعجیل بسوی دشمن عطف عنان نمودند
و یک قسمت از قشون عثمانی که طهماسب قلی خان را در رسیده انسته شد و رسیدن او را حاضر
نبودند حمله کردند بعد از آنکه سه دستهٔ معتبر قشون عثمانیها متوالیاً شکست دادند خود با
طوپال عثمان پاشا که شصت هزار قشون همراه داشت مقابل شد پاشا در نفس جنگ
گلوله خورد و تمام قشون او مغلوب و منهزم گشت بعد ازین جنگ دیگر عثمانیها با او در
میدان مقابله نکردند در مدت دو ماه بعضی بلادها را بقهر و غلبه گرفت و بعضی تسلیم شدند
تا آنکه تمامی ممالکی را که عثمانیها در حالت [illegible] ایران اواخر متصرف شده بودند
از چنگ آنها بیرون آورد این فتوحات غیر مترقبه آوازهٔ شهرت او را بزرگ
کرد و از اطراف داوطلب برای خدمت او میرسید قشون مستعد منتجی فراهم
آورد و دیگر تبه دیگر بمحاصرهٔ بغداد شتافت کار محاصره خیلی پیش رفته بود که خبر رسید
محمدخان بلوچ یکی از سردارهای او یاغی شده شاه طهماسب را بسلطنت خوانده و

شهر شیراز را گرفته سی هزار قشون دارد و همه روزه بر قشون او می‌افزاید طهماسب قلی
خان همینکه این خبر شنید فوراً دست از محاصره کشید و با کمال تعجیل بتادیب یاغیان
شتافت وقتیکه منتظر او نبودند رسید یاغیان نزدیک شدن قشون او را شنیده و
بمقابلهٔ او شتافتند بتصور آنکه قسمتی از قشون با او از اصفهان میرسد ولی پیش از
هفت هشت فرسخ نرفته بودند که خود طهماسب قلی خان را با مقدمهٔ قشون که دوازده هزار بود
ملاقات کردند محمد خان از آنکه طهماسب قلی خان را با معدودی قلیل بدست آورده بسیار خوش
حال شد و بصاحب منصبان خود گفت اقبال با ما طهماسب قلی را بدست داده بسهولت قبل از
آنکه مدد باو برسد باو شکست خواهیم داد قشون او کمتر از عقب است اما همینکه بیکدیگر
رسیدند و غرش قرابینهای طهماسب قلی خان را شنیدند چنان وحشتی بر آنها غالب شد
که [illegible] حملهٔ او نکرده رو بفرار آوردند محمد خان بلوچ که شخصاً شجاع بود طهماسب قلی خان را
تنها بنظر آورد و رو باو تاخت نتوانست کاری بکند برگشت و راه خود را با شمشیر باز کرد
میخواست در کشتی یکی از اعراب از خلیج فارس بگذرد نامردگانی که در آنجا بودند

بامید جایزه او را گرفتند و پیش طهماسپ قلی خان بردند طهماسپ قلی خان برای اینکه
همه دستهای او و خزینه و اسباب او را معلوم کند بجستجو فرستاد مقصود طهماسپ
قلی خان حاصل نشد زیرا که محمد خان بلوچ محض اینکه تنها ماند خود را آویخت و در کاغذ
نوشته هم از او بدست نیامد که معلوم شود با چه اشخاص مراوده داشته و خزینه او که
مبالغ گزاف بود در کجا است غرض این مرد شجاع که صفات بزرگ او مقبول عامه
بود این طور بآخر رسید اگر چه اقبال نداشت ولی با بزرگترین مردان جنگ مشرق
زمین مقابله میکرد و بهترین سوار ایران زمین بود طهماسپ قلی خان چند روز در شیراز
ماند و اشخاصی را که درین شورش داخل بودند بقتل رسانید و اموال آنها را ضبط
کرد بعد باصفهان آمد در آنجا قرار بعضی امور را داده رو بگرجستان حرکت کرد تفلیس را
بقهر و غلبه گرفت و تمام آن مملکت باو اطاعت کرد از آنجا بایروان پای تخت ارمنستان
آمد آنجا را نیز مسخر کرد شماخی تسلیم و گنجه بغلبه گرفته شد درین بین سفیری بدولت روس
فرستاد و تکلیف کرد که گیلان و سایر جاهای بحر خزر را برحسب وعده تخلیه کنند والله

مجبور

مجبور خواهم شد که دیگری از آنها بگیرند چون روسها ابداً میلی نداشتند با او جنگ بکنند
تمام جاهائی را که در اینطرف بحر خزر گرفته بودند تخلیه کردند باستثنای دربند و بادکوبه که
بآنها تفویض شد بنا براین طهماسپ مصالحه قوی با روسها منعقد ساخت و چندی
بعد با عثمانیها نیز مصالحه کرد بعد از آنکه باین دو دولت قرار صلح داد فرمانی بتمام حکام
ایالات و رؤسای قبایل و کارگذاران شهرها صادر کرد که در روز مخصوص در صحرای
مغان حاضر شوند و هر کسی حاضر نشود سیاست بزرگ خواهد دید در موعد مقرر در آنجا
حاضر شدند عدد آنها شش هزار نفر بیشتر بود طهماسپ قلی خان هم با صد و پنجاه هزار قشون
در آنجا اردو زده بود آنها را بحضور خواست و بآنها گفت شما را برای این خواستم
بشما بگویم که تمام دشمنهای مملکت ایران را مقهور و مغلوب ساختم بجز افاغنه قندهار
که در این نزدیکی بر آنها خواهم تاخت بعد از آنکه آنها را باطاعت آوردم خیال دارم
بقیه عمر خود را باسودگی و راحت بگذرانم مگر آنکه مجدداً مملکت بخدمت من محتاج شود
با عثمانیها و روسها مصالحه کرده ام و ترکمنها و سایر دشمنهای سرحدی مملکت را

تادیب

تادیب نموده‌ام بطوریکه تمام اهالی بعد مدتی در آرام خواهند بود حالا با شما است که پادشاهی
برخود اختیار کنید شاه طهماسب پادشاه قدیم خقان یا هر کس را که لایق
بدانید بسلطنت باید برگزینید و سه روزه از شما جواب خواهم خواست این را گفت و داخل
چادر خود شده حکم کرد از رؤسائی که آمده بودند تا مدتی که در اردو خواهند بود مهمان
داری کنند و مابین کماشتگان طهماسب قلیخان موقع طلب بعضی و باشخاص
معتبر میگفتند که خوب است برای خودش هم سردار و نایب السلطنه خود او را بسلطنت
بخواهید اگرچه ما یقین داریم که قبول نخواهد کرد بعد از انقضای سه روز اعیان بحضور
طهماسب قلیخان رفتند و خطابه بحضور او عرض کردند در آن خطابه خدمات بزرگ را
که بایران کرده بود شرح دادند و از او استدعا کردند که تاج و تخت را به موافقت قبول کند
و سرپرستی مملکت را بعهده بگیرد و گفتند که ما در رعیتی با کمال صداقت با جان و مال
خدمات در هر موقع همراهی خواهیم کرد طهماسب قلیخان بآنها گفت که من از این تمجید و
تکلیف شما تشکر میکنم و قصد من از خواستن شما بهیچ‌وجه این فقره نبود ولی قول

شما از جانب خدا است و من باید زحمات تاج و تخت را قبول کنم و برای خیر عامه
از راحت خود چشم میپوشم و شک ندارم که بفضل الهی و همراهی و اتفاق شما
ملت ایران را بچنان اوج افتخار خواهم رسانید که هیچ یک از سلاطین قدیم نکرده
باشند و برای اینکه در اول کار با شما بدرستی رفتار کرده باشم و در میانه اختلافی نباشد
سه چیز را باید شما بقید قسم قبول کنید اولاً سلطنت در خانواده من
همیشه موروثی باشد ثانیاً هیچ کس بهواخواهی خانواده سلطنت قدیم یا منسوبان
او بهیچ بهانه شمشیر نکشد سهل است یک کلمه که شائبه شورش در آن باشد
بزبان نیاورد و اگر بکند مجازات آن بقتل برسد و اموال او ضبط شود
ثالثاً چون همیشه از اختلاف طریقه مذهبی مابین ایران و همسایه‌ها که
عثمانی و هندوستانی و ترکمان باشند اغتشاش و صدمات زیاد برخاسته است
میل دارم معدودی از علمای شیعه و سنی جمع شوند طریقه متحده قرار داده رفع
اختلاف نمایند و باعتقاد من چون فقراتی که اسباب اختلاف شیعه و سنی شده است

اهمیتی ندارند قراری فیما بین بسهولت میتوان داد تمام بزرگان بسهولت
تکلیف اول را قبول کردند ولی در باب تکلیف آخر استدعا کردند که اول
از رئیس علما صدر الصدور سؤال شود رای خود را اظهار کند بعد قبول کنند بنا
بر این صدر الصدور بطهماسبقلی خان اینطور عرض کرد که در باب امور مذهب راه
سلوک ما احکام خدا و احادیث پیغمبر است سلاطین نباید تغییر و تجدیدی در آن
بکنند لهذا از اعلیحضرت ملوکانه استدعا میکنم که آغاز سلطنت را بر هم
انداختن مذهبی که برقرار است نفرمایید این اقدام یقیناً نتایج خطرناک خواهد
داشت طهماسبقلی خان فوراً حکم کرد صدر را خفه کردند که مردم متابعت این
اظهار او را ننمایند و یقیناً اگر این سیاست فوری قلوب را بوحشت نینداخته بود باز او
همراهی مینمودند بعد از حضار پرسید که آیا حاضرید تکالیف مرا بقید قسم قبول
نمایید همه بسهولت و آسانی قبول کردند روز بعد در ماه مارس سنه ۱۷۳۵
مطابق سنه ۱۱۴۸ هجری بسلطنت ایران برقرار شد و باسم نادرشاه موسوم

گردید

گردید و سکه بنام او زدند در یک طرف سکه اینطور نقش بود :
سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان   نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان
در طرف دیگر **الخیر فیما وقع**   بعد از آنکه مدت سه روز از کسانیکه حاضر شده
بودند با شکوه و جلال تمام مهمانی کرد همه را خلعت داد و مرخص نمود و با همه بطور
مهربانی رفتار کرد مگر با علما که معاند است بواسطه قتل صدر الصدور و بواسطه
عزمی که در تغییر مذهب داشت آغاز خصومت سخت با او کردند ولی برای اینکه
سد راه اضرار آنها را بکند نزد رؤسای آنها فرستاد و سؤال کرد که منافع گزاف
اوقاف را بچه مصرف میرسانند جواب دادند که بمصارف موقوفه از قبیل وظیفه
علما و طلاب و نگاهداری مدارس و مساجد منعقده میرسد و در مساجد
هر روز و هر ساعت بفیروزی و اقبال پادشاه و آبادی مملکت دعا میکنند
نادرشاه در جواب گفت تجربه معلوم شده است که دعاهای شما مستجاب نشده
زیرا که مدت پنجاه سال ملت در تنزل بوده و بالاخره بواسطه غلبه دشمن

از خارج

از خارج و انقلاب داخله مملکت خراب شد تا اینکه بتقدیر اللهی فتح و فیروزی
قشون ما باستخلاص ایران رسیده و حال هم تمام قشون برای حفظ و
عظمت ایران جان خود را فدا میکنند و این طلاب بیچاره هم یعنی
سربازها زیاد بی چیزند و باید بوسیله رفع احتیاج آنها بشود لهذا میل ملوکانه بر
این است که تمام املاک موقوفه و منافع آنها ضبط شود و بمصارف قشون برسد این
حکم مجری شده و بتحقیق قریب بهجده کرور تومان در سال از اوقاف عاید می شد
علما از این کار خیلی متغیر شدند و بقدریکه توانستند کوشیدند که قشون در رعیت را
بشورانند ولی لطف بیشتر قشون سنی بود جز تمسخر باحکام آنها کاری دیگر نکردند
و رعیت هم چون دیدند بدین واسطه مبلغی از مالیات آنها تخفیف حاصل خواهد کرد
ناراضی نبودند بعد از این حکم نادرشاه تمام روسا و امیرزادگان و
مراتب را با آنها اعلام کرده گفت که اگر ملا میخواهید باید مصارف آنها را خود
بدهید من ابداً ملا لازم ندارم و برای آنها متحمل خرجی نخواهم شد و نیز فرمانی

صادر و حکم کرد که تمام رعایا طریقه سنت را پیروی نمایند و الا مورد سیاست
خواهند بود ترجمه فرمان مزبور از این قرار است

فرمان نادرشاه برای امن شیعه و سنی که از انگلیسی بفارسی ترجمه شده است

عالیجاهان صدر عالیقدر و حکام و مجتهدین و علمای دارالسلطنه اصفهان
بالطاف ملوکانه مباهی بوده بدانند که از وقتیکه رایت ظفر آیت در صحرای
مغان برپا بود در مجالس متعدده قرار بر این شد که چون طریقه حنفی و جعفری
موافق آنچه از اسلاف بما رسیده است متحد بوده خلفاء راشدین رضی الله
عنهم را خلیفه سید المرسلین صلی الله علیه و آله سید السنة لذا من بعد الایام
اسامی هر یک از خلفاء اربعه که ذکر کرده شود با تعظیم تمام ذکر کنند بعلاوه
در بعضی از اضلاع ممالک ما برخلاف اهل سنت در اذان و اقامه لفظ
علی ولی الله را بر طریقه شیعه ذکر میکنند و این فقره مخالف اهل سنت است
و منافی قراریست که معمول اسلاف بوده گذشته از این بر تمام اهل عالم هویداست

که امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علیه السلام برگزیده و ممدوح و محبوب خداوند
متعال است و بواسطهٔ شهادت مخلوق بر جایگاه و رتبت او در درگاه
احدیت نخواهد افزود و بحذف این الفاظ هم چیزی از فروغ بدر قدر او نخواهد
کاست ذکر این عبارت موجب اختلاف و بغض و عداوت مابین اهل
تشیع و سنت است که هر دو در متابعت شریعت مطهرهٔ سید المرسلین ص
شریکند و خلاف رضای پیغمبر ص و امیرالمؤمنین ع بعمل خواهد آمد لهذا بجهت
اطلاع از مدلول این فرمان عالی بتمام مسلمین از اعالی و ادانی بزرگ و کوچک
و مؤذنین شهرها و توابع و اطراف و اکناف باید اعلام شود که از امروز ببعد این
عبارت که خلاف طریقهٔ اهل سنت است ذکر نشود و نیز در میان حکام معمول است
که در مجالس بعد از فاتحه و تکبیر دعای دوام عمر پادشاه و ولی نعمت را انجام مینمایند
از آنجا که این نحو تعظیم بیهوده و بیمعنی است مخصوصاً امر و مقرر میفرمائیم که
خوانین صاحب طبل و علم در این مواقع حمد نعمای پادشاه حقیقی را از زبان

بیاورند

بیاورند عموم رعایا و برایا اطاعت این احکام و اوامر را بر عهده شناسند هر کس
از آن تخلف ورزد مورد غضب شاهنشاهی خواهد گردید بتاریخ شهر صفر سنه ۱۱۴۹
این فرمان اسباب مسرت عده کثیری از اهالی ایران شد زیرا که نصف ایرانیان
سنی بودند و نصفی دیگر شیعه و مخصوصاً لشکر و سپاهی بسیار خوشوقت شدند
زیرا که بیشتر آنها سنی بودند و بدینواسطه بر فدویت آنها نسبت بنادرشاه
افزود اگرچه این اقدام مخالف صلاح مملکت داری مینماید ولی برای استقرار
نادرشاه و اولاد او بر تخت سلطنت ایران جز این وسیله بنظر نمیآمد گذشته
از این برای خیالاتی که نادرشاه نسبت بممالک همجوار ایران داشت خیلی
مفید بود زیرا که مذهب ممالک همجوار طریقهٔ سنت است که حال در ایران
برقرار شد چندی بعد از آنکه نادرشاه بسلطنت منتخب و معلوم جهانیان شد
بقزوین آمد و در آنجا رسوم تاجگذاری ایران معمول افتاد شمشیر سلطنت بکمر
بست تاج بر سر گذاشت و برسم معمول قسم خورد که بر وفق شریعت مطهر فرمان

روائی

روانه نماید و ایران را از دشمنهای مملکت حفظ کنند از آنجا با سپاه خود باصفهان
آمد چندی در آنجا توقف کرد و تهیه عزیمت بسوی قندهار دید اوقاتیکه در
اصفهان بود رسل همجوار رسم تهنیت بجای آوردند پادشاه عثمانی او را
بسلطنت ایران شناخت و از اینکه مذهب و طریقه سنت را در ایران
برقرار کرده و طریقه سابق را تقویت نموده باو تبریک گفت در ماه دسامبر
سنه ۱۷۳۶ مطابق سنه ۱۱۴۹ هجری نادرشاه با سپاهی بیش از هشتاد
هزار که بیشتر سواره نظام بود از اصفهان و راه کرمان بسمت قندهار حرکت
کرد طهماسبخان وکیل با قریب چهل هزار قشون دیگر متعاقب او روانه شد
بزرگواری که یادداشتهای خود را بمن داده بود وقایع تاریخی تاریخ را از
آن رو نوشته ام از این تاریخ ببعد را مطلع نبود مگر آنکه در وقت حرکت
از ایران بسمت هندوستان در ماه فوریه سنه ۱۷۳۷ مطابق سنه ۱۱۵۰
هجری شنیده بود که نادرشاه قندهار را محاصره کرده است وقایع بعد از این تاریخ را

از روی نسخه های خطی ایرانی که در دیباچه ذکر کرده ام خواهم نوشت بعلاوه
یادداشتها و روزنامه که بمن داده است آن شخص بزرگوار تفصیلی از اخلاق
و عادات شخصی این پادشاه بزرگ بمن لطف نمود که انشاء الله در آخر کتاب
نقل خواهد شد **نادرشاه** بعد از آنکه بر سلطنت مستقر شد و امور را منظم کرد
رضا قلی میرزا را بجای خود گذاشت و بقندهار قشون کشید حسین خان
حاکم قندهار که آذوقه و مهمات جنگ زیاد جمع کرده بود هیجده ماه مقاومت کرد
و محاصره را طول داد بالاخره مستاصل شده با قشون خود یکمرتبه بیرون تاخت
بیش تر آنها دلیرانه کوشیدند و کشته شدند حسین خان و پسرش گرفتار
گردیدند ایرانیها بقلعه داخل شده آنجا را بتصرف آوردند در مدتی که نادرشاه
مشغول نظم و استحکام قندهار بود و زمین داران افغانستان را بخود
تشویق میکرد مراسلات از نظام الملک و سعادتخان رسید که او را بخود
برفتن هندوستان میخواندند نادرشاه در جواب نوشت که شکایت کند نوشتن

از دربندهای جبال و رودخانهای بزرگ زیاد است و افغانها و طوایف جنگی
آن صفحات در مقابل هستند و ناصرخان صوبه دار یعنی حاکم کابل و زکریا
خان حاکم لاهور جلو را بر ما خواهند گرفت و اگر اقبال مرا ازین موانع از پیش
بردارد باید با قشونی قوی مثل قشون سلطنت هندوستان بحکم و بخت خود را
در چنان جنگ بیازمایم نظام الملک و سعادتخان مجدداً نوشتند که ابداً ازین
خیالات و بیم لازم نیست قبل از آنکه از رود اتک بگذرید خواهید دید که چقدر رفقا
از ما لطف خواهد رسید و چقدر حاضر خواهیم بود که عبور قشون را سهل نمائیم
این اظهارات قلب نادر را قوت داد و با صد و بیست هزار قشون سواره
مرکب از قزلباش و گرجی و ترک و خراسانی و بلخی وغیره که همه بخستگی
و سختی پرورش یافته بودند حرکت کرد قشون او از هر جهت برای این سفر
مهیا بود و نادرشاه آنها را تشویق میکرد و امیدواری میداد که در این سفر
نه تنها همه بی نیاز خواهند شد بلکه از غنایم هندوستان ثروت و دولت

افتخار

افتخار مملکت خود خواهند آورد   در این بین نظام الملک و سعادتخان در پرده برای
پیشرفت کار نادرشاه اسباب فراهم میآوردند شرزه خان قلعه دار کابل و
ناصرخان صوبه دار آنجا که پا از دست نشاندهای خان دوران بود و زکریا خان
حاکم لاهور کاغذی نوشتند باین مضمون که چون نادرشاه از اوضاع هندوستان
کاملاً مطلع گردیده و دانسته که پادشاه منصب با نزدیکان خود شغلش شراب و صحبت
با زنان هستند معلوم شما است ضربتی باین سلطنت برسانند شما خوب میدانید
از امرائی که در دربارند هیچ یک قابل میدان جنگ نیستند تا چه رسد با اینکه با کسی
که اقبال همرکاب او است مقاومت نمایند چون حال براین منوال است شما
امید امداد از این نمیتوانید داشت بهتر این است که با احتیاط حرکت کنید و خود را
از خطر نجات بدهید این مراسلات همه آنها را خائف کرد و اثری که مقصود بود در
قلب ناصرخان و زکریا خان بخشید   نادرشاه بعد از تسخیر غوربند و غزنین
و گذاشتن ساخلو در آنجا بکابل آمد و آنجا را محاصره کرد ناصرخان قبل از ورود نادرشاه

در رکاب

از کابل حرکت کرده به پیشاور رفت ولی شرزه خان مدت شش هفته شهر و قلعه را
دلیرانه حفظ کرد و مکرر به ناصرخان و دربار کاغذ نوشت و امداد خواست کسی
بداد او نرسید بالاخره قشون نادرشاه شهر و قلعه را به یورش گرفتند و او و
پسرش را بقتل رسانیدند نادرشاه خزینهٔ از جواهر و اسلحه و غیره که قیمت آنها
مبلغی گزاف میرسید و از زمان پادشاه بابر در زیر زمینها محفوظ بود در آنجا
یافت چون خبر گرفتن کابل به هند رسید پادشاه حکم کرد قشون حاضر و آنچه
لازم برای جنگ لازم است آماده شود راجه جسنیک که با خان دوران
بیش تر از سایر امرا اخلاص داشت مکرر باو نوشت که آمدن نادرشاه
امری است که بتدبیر تهیه کرده‌اند باید مواظب امرای مغول یعنی آنهائیکه
اصل شان ایرانی و تاتار است باشید که با هم بر خیانت اتفاق کرده‌اند
ناصرخان و شرزه خان همیشه از دربار تقویت دیده‌اند یکی از آنها خود را در خدمت
بکشتن داده و آن دیگری از ترس جان به پیشاور فرار کرده است اگر زکریا

خان

خان حاکم لاهور مقاومتی بکند قشون ما فرصتی خواهند یافت که پیش بروند و
جلو دشمن را بگیرند ما راجپوتها در هر حال حاضریم که برکاب ملوکانه حاضر شده
ملحق شویم از آنجا که خان دوران میدانست راجه خیرخواه است مراسلات
او را به پادشاه نمود و گفت صلاح نیست پادشاه از پای تخت حرکت
کند و در جنگ حاضر باشد بالاخره قرار شد که قشون رو بلاهور حرکت کند پادشاه
هم تا لاهور برود از آنجا قشون بسرداری نظام الملک و چند نفر از امرای دیگر
به کابل مامور شود بنابراین پیش خانه بباغ شلیمار رفت ولی تمام مردم
تعجب کردند از اینکه خان دوران از آنجا تا شهر مراجعت کرد و اسباب تأخیر
در حرکت شد در صورتیکه نظام الملک بقدریکه میتوانست سعی در تعجیل میکرد
نزدیکان پادشاه هم چون خان دوران را فدوی و ولی نعمت خود
میدانستند حتی المقدور موانع برای حرکت پیش آوردند نادرشاه فرصت
خوبی یافت امور کابل را منظم کرده و مسافتی زیاد رو به پیشاور حرکت نمود

در آنجا افاغنه و طوایف کوهستانی جنبا باو زحمت رسانیدند و مدت
هفت هفته او را معطل و مشغول کردند جمع کثیری از قشون او کشته و
زخمدار شد نادرشاه چون دید که بدون خونریزی زیاد ممکن نیست بقوت
از دربندها بگذرد و افغانها در سرکوهها متحصن شده مانع خواهند بود نزد
آنها فرستاد که قراری با آنها بدهد آنها هم چون دیدند از صوبه داران
امدادی نمیرسد تکالیف نادرشاه را قبول کردند چهار پنج سال بود از
مواجب و مرسوم آنها دیناری نرسیده بود نادرشاه مبلغی با آنها نقد
داد افاغنه چون چنین دیدند نه تنها مانع عبور او نشدند بلکه جمعی داخل قشون
او گردیدند افاغنه دیگر که این خبر را شنیدند آنها نیز متابعت کردند نادر
شاه عمده قشون را عقب گذاشت و خود با ده هزار سوار منتخب قزلباش
هفت روزه به پیشاور رسید ناصرخان با هفت هزار سوار بیرون شهر اردو
زده بود و گمان میکرد نادر در گذشتن از دربندها مدتی معطل خواهد شد

چون

چون خبر رسیدن او را با سوار زیاد شنید بوحشت افتاد جمعی از اشخاص
که بامداد او آمده بودند رفتند قلیلی بجز نوکر رکابی با او ماند شجاعانه مقاومت
کردند ولی شکست خوردند و ناصرخان اسیر شد بعضی از افاغنه که در
کوهها منتظر نتیجه جنگ بودند همینکه غلبه نادرشاه را دیدند آمدند و استدعای
خدمت نمودند بعد از این فتح نادرشاه داخل پیشاور شد و آنجا را
متصرف گردید خبر بدربار هند رسید نظام الملک و خان دوران و قمرالدین
خان و سایر امرا بحکم پادشاه در دویم ژانویه سنه هزار و هفتصد و سی و
هشت (م) مطابق هزار و صد و پنجاه و یک (ه) با سپاهی بیشمار
و توپخانه زیاد و سایر مهمات جنگ از شهر بمقابله نادرشاه بیرون آمدند
و در نزدیک باغ شلیمار منزل کردند نظام الملک که محرک این فتنه بود
بقدریکه توانست قلوب آحاد نوکر را از سطوت قشون نادرشاه بوحشت
انداخت و به آنها معلوم کرد که مقاومت بی حاصل است و ضمناً هم خاطر آنها را

مشغول

شعله گردانید و از پیش رفتن آنها را منصرف نمود ولی پادشاه احکام صادر
نمود که نظام الملک و سایر امراء بتعجیل بروند و خود بزودی بآنها ملحق خواهد شد
لهذا نظام الملک و سایرین بموجب این احکام حرکت کردند و در صحرای کرنال
که قریب سی و سه فرسخ بدهلی مسافت دارد اردو زدند پادشاه در هجدهم
ژانویه سنه هزار و هفتصد و سی و هشت (م) مطابق هزار و صد و پنجاه و یک
(ه) حرکت کرد و در چهارم فوریه بقشون ملحق شد نادرشاه بعد از آنکه پیشاور را
بتصرف آورد از رود اتک گذشت و مستقیماً بلاهور آمد زکریا خان صوبه
دار ظاهراً بطوریکه لازم بود آنجا را مستحکم کرده و خود در بیرون سنگر بسته
و اظهار اشتیاق بدفع دشمن مینمود ولی همینکه قشون نادرشاه نزدیک
سنگرها رسیدند چون از مراسلات نظام الملک تکلیف خود را دانسته بود
یکمرتبه با قشون خود سنگرها را ترک کرده بقلعه رفت و سه روز از قلعه به
قشون ایران توپ انداخت و بعد بچند شرط تسلیم شد یکی از شروط این

بود که اهالی قلعه محفوظ باشند نادرشاه یکهزار سوار قزلباش فرستاده قلعه را
متصرف کرد و یک هفته در باغ شلیمار نزدیک این شهر توقف کرد و بعد با تمام
قشون متصلاً در حرکت بود تا بقریه تیلوری که نزدیک کرنال است رسید
قبل از آنکه بذکر وقایع بعد از ورود نادر بکرنال بپردازیم بعضی مراسلات را
که قبل از گذشتن قشون ایران از اتک نوشته شده درج مینمائیم

مراسله نادرشاه بمحمدشاه هندی بتاریخ جمادی الاول هزار و صد و پنجاه و یک

برای جهان آرای اعلیحضرت همایونی پوشیده نماند که آمدن من بکابل
و تسخیر آنجا محض غیرت اسلامی و دوستی نسبت بشما بود هرگز تصور نمیکردم
که اشقیای دکن یعنی طایفه مارآتاها بتوانند از ممالک پادشاه اسلام خراج
بگیرند توقف من در این طرف اتک باین ملاحظه است که لشکر این کفار
بسمت دیار حرکت نمایند قشون ظفرنمون قزلباش را مامور کنم آنها را به
قعر جهنم بفرستند صفحات تاریخ از دوستی مابین سلاطین ما و اجداد اعلی

حضرت شاه شحون است بیعت مرتضی قسم به غیر از دوستی و درد مذهب
هیچ مقصودی نداشته و ندارم و اکر شاه عزیز خان میکنید محمد رید مرز همیشه
درست آنجا نواده نادر بچه و خواهیم بود یک ماه بعد مراسله دیگری با
یک سفیر از طرف نادرشاه نزد محمد شاه فرستاده شد سی کرور تومان و
چهار ایالت از او میخواهد است مراسله یکنفر قزلباش که از اردوی
نادرشاه در جلال آباد به یکنفر دوست خود بدهلی نوشته است

نادرشاه سی و شش هزار سوار همراه دارد قاسم بیک خان ناظم و ناظم معتمد الملک
و اعتماد الدوله است پسر سوره عریضه بیک است سؤال و جواب یکی با ایشان
تنها است بغیر از ایشان کسی نمیتواند عریضه یا مطلبی بعرض برساند از این قشون هزار
سوار نقیب هستند و هزار تو شمخچی و هزار تو چاوش هستند که جلو میروند
و فریاد میزنند که فتح باشد بشاه است هزار نفر قراول مخصوص و هزار نفر
جلو دارند که گاه گاه پیاده میشوند و در اطراف شاه میروند ولی در جنگ هیچ کس

با او

با او نیست هر کس پشت بدشمن کند فوراً کشته میشود پنجهزار سوار ابواب‌جمعی حاجی
بیک خان سرتیپ کرده است حالا ما به پیشاور رسیده ایم با نواب ناصرخان
خواهیم جنگید هزار سوار از طایفه نادرشاه ابواب‌جمع جوانقلی بیک باشی هستند
دو هزار سوار اوزبک و دو هزار سوار ریجی دو هزار سوار ترکمان و هزار سوار قزلباش
ابواب‌جمعی سردار بیک افشار هستند چهار هزار سوار افغان ابواب‌جمعی
صفی خان و شاهین خان صاحب منصبان حسین خان حاکم قندهار
علیا شدند و دوازده هزار سوار با پسر نادرقلی تازه از بلخ رسیدند هزار و پانصد
نفر از آنها را پس فرستادند باقی حاضرند چهار هزار نفر اردو بازارچی همراه هستند
در سرمایه آنها را پادشاه میدهد و اگر ضرر بکنند بعهده دیوان است هر
روز بعد از نماز صبح نادرشاه بر تخت می نشیند و بالای سر او چتری از طلا است
هزار جوان با علم ابریشم قرمز و منگوله نقره به ترتیب بمسافت معینی می
ایستند پانصد غلام خوش صورت از دوازده تا بیست ساله نصفی در

راست

راست و نصفی در چپ صف میکشند بزرگان در مقابل می ایستند و رفیعه

بیگ درمیانه ایستاده و حاضر عرض است حکم عرایض یکمرتبه بطور قطع میشود

رشوه خواری در اینجا کسی نمیداند چیست روزنامه نویس ها از آنچه میگذرد

بنادر خبر میدهند مقصرین فقیر و غنی بزرگ و کوچک بسیاست و قتل

میرسند تا ظهر می نشیند آنوقت نهار میخورد بعد قدری راحت میکند

بعد از نماز ظهر و عصر تا نماز خفتن می نشیند و بعد پنج تیر تفنگ توده می

اندازد و بحرم سرای می رود **مراسله منشی سربلند خان در دربار میرزا**

مغول پسر میرزا علی محمد خان در احمد آباد مورخه یازدهم شوال ۱۱۵۱

از این مراسله اوضاع دربار و اخباریکه قبل از ورود نادرشاه منتشر بود معلوم میشود در این

هشت ماه آخر از آمدن نادرشاه گفتگو میشود نادرشاه بقندهار آمد از آنجا به

کابل که سرحد هندوستان است رسید و آنجا را متصرف شد از کابل سفیری

نزد محمد شاه فرستاد در ماه ربیع الاول خبر آمدن سفیر و گرفتن کابل را

شنیدیم

شنیدیم پیشخانه پادشاه برای رفتن بجنگ نادر در بیرون زده شد ولی به

واسطه اختلاف امرا در رفتن بتاخیر افتاد قریب سه کرور تومان تبدیل برای

نواب ناصرخان صوبه دار پیشاور تنخواه فرستاده شد که افغانهای آن صفحه را

تجهیز کند که در مقابل نادرشاه بایستند نواب مزبور قشون گرفت و تهیه

جنگ دید و منتظر بود قشونی از شاه جهان آباد بمعاونت او فرستاده شود ولی

تا ماه رجب هیچ اقدامی نشد نادرشاه در کابل رفت اهالی و رئیس داران

آنجا را رو بخود کرد و طایفه صفی را که در آنجا مشهور هستند با خود همراه نمود

مابین نادرشاه و ناصرخان مکرر سؤال و جواب شد ولی از دربار امدادی

بناصرخان نرسید با وجود این جنگ نمایانی کرد و بالآخره غلبه با ایرانیان

شد اهالی طایفه صفی نادرشاه را از راههای غیر معمول و نزدیک پیشاور

آوردند در ماه شعبان آنجا را متصرف شد نواب ناصرخان فرار کرده افغانها

او را گرفته بدست نادرشاه دادند چند روز محبوس بود آخر نادرشاه او را

خود

جزو وزرای خود سرافراز گردانید در غره رمضان این اخبار بدربار رسید
پادشاه خان دوران و نظام الملک و قمرالدین خان را بدفع نادرشاه مامور کرده
بعلاوه تیولات آنها هفت کرور نیم تومان از خزانه با هفتصد عراده توپ
و سه هزار تفنگ با مهمات جنگ و امرای دیگر همراه آنها مامور کردید از امروز از
شهر حرکت کرده در بیرون شهر اردو زده مشغول جمع قشون هستند سعادت
خان از محل حکومت خود احضار شد از رود گنگ گذشته بدربار رسید
درباره حکم تا برکشی و برگشت امرا مدتی است که در رای و صلاحشان
موافقت نداشتند و پیغامهای سخت مابین آنها رد و بدل شد پادشاه
چون براحتی و خوشوقتی خان دوران مایل بود او را نگاه داشت و
حکم کرد نظام الملک و وزیر بجنگ بروند ولی آنها استعفا کردند در این اثنا
خبر رسید که نادرشاه بصوابدید ناصرخان لباس هندوستانی پوشیده
بطرز سلاطین هندوستان بر تخت نشسته و قشون او از اتک گذشته و

رو بلاهور در حرکت است این خبر شاه را متوحش کرد و دربار را خواست
وزرا و پرسید چند روزه از راه آب به پطنه و بنارس میتوان رفت وزرا و
نظام الملک از قصد پادشاه مطلع شدند عریضه عرض کردند و استدعا نمودند
که پادشاه دینفعه را از ابی حضور مبارک خود بجنگ نرفته و خود با قشون تشریف
فرما شوند چند روز باین گفتگوها گذشت بالاخره قرار شد سعادتخان را بخواهند
در درشاه جهان آباد از پادشاه حراست کند و سایر امراء بلاهور بروند
بنابراین در بیستم رمضان فرزند خان را با احضار سعادتخان فرستادند در راه
ایالت او و بعضی از یاغیان او را برهنه کردند آخر زحمت زیاد خود را به
سعادتخان رسانید اتفاقاً سعادتخان طوری ناخوش بود که نمیتوانست
حرکت کند به پادشاه خبر دادند اطبا را مامور کرد او را بزودی معالجه
نمایند در همین وقت عریضه از زکریا خان بهادر صوبه دار لاهور بحضور
پادشاه و سه کاغذ بنوابها یعنی نظام الملک و سعادتخان و خان دوران

رسید باین مضمون که نادرشاه با سپاهی عظیم باین محل رسیده و تمام
زمینداران باو ملحق شدند و من با قشون قلیل که دارم حاضر جنگ بکنم
شاه باید در فرستادن مدد خیلی تعجیل کنند والله چاره از دست میرود ایمن
آباد که محلی معتبری از توابع لاهور است در دست قلندرخان یکی از صاحب
منصبان زکریا خان بود ده هزار سوار در آنجا داشت امیرخان که یکی
از متعلقان ناصرخان و حالا در خدمت نادرشاه است با جمعیت خود
و جمعی از قزلباش شبانه به ایمن آباد حمله برد قلندرخان کشته شد امیرخان
آنجا را متصرف که حکم منادی نادرشاه در آنجا ندا داد اهالی از دور و اطراف
پیش آمدند زکریا خان بمسافت شش فرسخ از لاهور بابت هزار سوار
حرکت کرده بود همینکه ازین احوال مطلع شد بشهر مراجعت کرد خبر باینجا
رسید در نهم شوال خان دوران و نظام الملک و قمرالدین خان حرکت
کرده روزی شش فرسخ مسافت طی مینمایند حالا به سنپوط رسیده لشکر نادر

شاه

شاه هنوز در پیشاور است غله در شدت گرانی و مردم در کمال پریشانی

مراسله دیگر از همین شخص مورخه هفتم شوال سنه ۱۱۵۱

در پانزدهم ماه مراسله
بشما نوشته و تفصیل اوضاع شاه جهان آباد و لاهور را با رفتن امراء به
سنپوط اطلاع دادم در هجدهم این ماه خبر رسید که زکریا خان بدستور العمل
مخفی ناصرخان صوبه دار کابل که حالا وزیر نادرشاه است کفایت خان را
که از صاحب منصبان بزرگ اوست بحضور نادرشاه فرستاد و نادرشاه باو
اظهار مرحمت کرد و دو شال با و خلعت داد بعد از چند مجلس گفتگو نادرشاه
یکنفر سفیر با کفایت خان همراه کرده نزد زکریا خان فرستاد زکریا خان
سفیر نادر را بجلو دیوان خود خواست و علی الظاهر با او بدرشتی حرف
زد و او را محبوس ساخت بعد با قشون خود از شهر برای جنگ بیرون آمد
بعد از آنکه جنگ شروع شد و یکدفعه شلیک توپ کرده زکریا خان مشغول
تهیه شلیک دیگر بود که قزلباش ها و کرجیها با شمشیر کشیده بمیان آنها ریختند

و قشـ

وقتی زیاد کعفر زکریا خان رو بشهر برگشت سوارهای نادرشاه بطوری
در تعاقب آنها شتافتند که با آنها بشهر رسیدند زکریا خان بخانه
خود رفت و قشون نادرشاه داخل قلعه شد و منادی ندا داد این خبر
در اینجا اسباب انقلاب غریبی شد محمدشاه صبح سه شنبه نوزدهم شاهزاده
سلطان احمد را احضار کرد شاهزاده با تجمل و شکوه بزرگی که حضور آمد در
پالکی مرصع از جواهر گران بها نشسته بود پادشاه در ساعت قبل از
ظهر سوار شد و بقصد رفتن بجنگ نادرشاه از قلعه بیرون آمد شاهزاده
را با القاب و مناصب بزرگ مفتخر کرده و او را سردار مقدمه قشون نمود
قبل از خود بباغ شلیمار فرستاد فردا خیال دارد حرکت کنند و به
امرائیکه در پیش رفته لشکر ملحق شوند و نوشتند که آنها هم حرکت نکنند تا
پادشاه برسد سلاطین کمان هنوز نرسیده میگویند بکنار رودخانه گنگ
آمده است انقلاب و دهشت در دهلی وحشت انگیز است جمعیتی از

مردمان معتبر و تجار همه روزه حرکت میکنند و بصفحات دور دست
و بقلاع راجه‌ها پناه میبرند بهشتاد نفر قزلباش را نادرشاه در کابل سنگسار کرد
گناه آنها فقط همین بوده که حاضر بوده‌اند و یکنفر از آنها بزنی دست درازی
کرده

روزنامه وقایع و احوال بعد از ورود نادرشاه بهندوستان که میرزا ن منشی سربلند خان در دهلی نوشته و از روی اصل بانگلیسی ترجمه شده

در دوازدهم شهر
ذیقعده اردوی محمدشاه در صحرای کرنال برپا شده بود و دورادور قریب چهار
فرسخ بود و همه را سنگر بسته در سنگرها پنجهزار عراده توپ متعلق بپادشاه
و امراء سوار کرده بودند در مرکز سراپرده پادشاه بود مقابل آن مورچل یعنی
سنگر نظام الملک و سعد الدین خان بود و در آن سنگرها توپخانه مخصوص
پادشاه را با لوازم آن جا داده بعد در دست راست خان دوران مظفر
خان عم حمید خان میر قع شهداد خان و خان زمان خان بودند

در طرف چپ قمر الدین خان عظیم الله خان جانی خان سید نیاز خان
در عقب سراپرده پادشاه سربلند خان و پشت سر او محمد خان بن کوش
پشت چادرهای خان دوران گیر پارام با طایفه جات و پشت سر خانم
وزیر هربنید آموول کوطپوطا در دست راست نزدیک نگارخانه یعنی
موزیکان خانه دسته بهروز خان و اسحق خان و اصلح خان پشت سر
آنها طایفه آهیر بودند هریک از این امرا با قشون مخصوص خود همراه بودند
و تمام قشون حاضر در اردو بیست هزار سواره و پیاده نبود خبر در همین روز
رسید که حاجی خان پیش قراول نادرشاه بقیه تیلوری در سه فرسخ از
اردو مسافت داشت رسیده و شش هزار سوار کرد همراه دارد روز سیزدهم
بعضی از سوارهای قزلباش در اطراف اردو دیده شدند جمعی را که از
خارج بازار می آمدند کشته و اسیر نمیه بودند چهار نفر از قزلباش ها را
گرفته نزد نظام الملک آوردند روز چهاردهم نادرشاه قسمتی از بنه و

بنگاه

بنگاه را در شاه آباد در یکمنزلی سرهند است و قسمتی دیگر را در طانیسر گذاشته
و خود با چهل هزار سوار به تیاوری رسید از این سوارها بعضی نیزه دار و بعضی
تیرانداز و تفنگچی بودند هر سوار در تابه نوکر و مهتر و شترچران داشتند که
همه جوانهای قوی و مسلح و سوار بودند بعضی شتر و بعضی قاطر و بعضی یابو
داشتند یکنفر در تمام قشون نادر پیاده نبود سهل است اردو بازارچی و
کسبه در همراه اردو می آمدند همه سوار و مسلح بودند عدد همه روی هم صد و شصت
هزار بود در وقت جنگ تفاوت مابین آقا و نوکر دیده نمی شد و تشخیص نمی
توانست اردو بازارچی و کسبه را از نوکر و سرباز تشخیص بدهد همه جنگ متهور
و ثابت قدم بودند و برای هر خدمت سخت حاضر قریب شش یا هفت هزار
زن حاضر بودند از ترکمن ها و قندهار اسیر گرفته بودند زنها در وقت حرکت
با سربازها تفاوت نداشتند همه یک بالاپوش بارانی روی لباس
پوشیده کمر را بسته نقابی از تور بصورت کشیده و شالی مثل عمامه پیچیده

که به

چکمه دریا و مشک مردها مسلح بودند در این روز چند پیغام بنظام الملک رسید که
قرار صلحی حاصل شود همه را رد کرد و بجنگ رجوع نمود روز یازدهم ذیقعده نادر
شاه بواسطه تنگی از کمی آب از تیلوری حرکت کرده و در محلیکه در پشت سر
اردوی خان دوران بود بفاصله قریب دو فرسخ منزل کرد امروز صبح
سعادتخان وارد شد و بحضور پادشاه رفت قریب سه ساعت قبل از
ظهر خبر رسید که مقدمه قشون ایران اتباع و بنه سعادتخان را که بعضی
مسافتی از اردو دور و بعضی خارج سنگرها مابین اردوی نادرشاه و
خان دوران افتاده بودند حمله کرده چند نفر را کشته و اموال را بغارت
بردند سعادتخان این را شنید از دربار بیرون آمده و تعجیل باستخلاص
کسان خود تاخت خان دوران که نزدیک بود با دلیری و قشون خود
با او ملحق شد مظفر خان سید حسن خان خان زمان خان میرقلع
شهداد خان اصلح علیخان و غیره مجموع بیست و دو نفر امراء و

صاحبمنصبان بزرگ با اتباع خود نیز با او رفتند نادرشاه در تازه از تیلوری رسیده
بود مطلع شد و بآنجا رفت هزار سوار کرد و هزار نفر قجر هزار نفر بختیاری و هزار نفر
تفنگدار مجموع چهار هزار نفر از قشون خود انتخاب کرد سه هزار نفر آنها را در جاهای
مختلف در کمینگاه گذاشت پانصد نفر تفنگدار بمقابل سعادتخان و پانصد
دیگر بمقابل خان دوران فرستاد که آنها را داخل جنگ کنند همینکه این تدبیر
بکار رفت و آنها مشغول شدند سوارهائیکه در کمین بودند یکمرتبه از سه طرف
ریختند و سخت حمله آوردند غیر از این چهار هزار سوار از قشون نادر یکنفر داخل
این جنگ نشد مگر خودش با هزار سوار افشار باطراف حرکت میکرد و سوارها را
تشویق مینمود و دستور العمل میداد بقیه قشون برحسب حکم درست صف کشیده
بودند هر طایفه بجای خود و حاضر بودند در یک اشاره بامداد بیایند ولی اتفاق
بامداد آنها حاجت نشد این چهار پنج هزار نفر تا عصر مردانه جنگیدند قشون
هندوستان پا کشید سعادتخان و شیرجنگ و پسر کوچک خان دوران اسیر شدند

خان دوران هم چند زخم منکر برداشت او را بچادرش بردند مظفر خان و
چند تن صاحب منصب دیگر کشته شدند و بعضی سخت زخمدار بازو برگشتند سید حسن
خان زخمدار شد و رو بدیار رفت عده کثیری در میدان جنگ بخاک افتادند
و هنگامیکه فراریان جنگ برگشتند جنجال و قیل و قال غریبی در اردو شد اغلب چادرها
و اسباب خان دوران و مظفر خان و سعادتخان را آدمهای خودشان
بتاراج بردند در میان این اغتشاش پادشاه یعنی محمد شاه بلشکر نظام الملک
که در مقابل اردو بود رفت و باتفاق وزیر و سایر امرا از سنگرها خارج
شده و صفوف قشون را آراستند که نگذارند دشمن پیش تر بیاید ولی اگر شب
نرسیده بود این تدابیر فایده نمی بخشید و در همین روز کار یکسره میشد یک
ساعت بعد از غروب آفتاب پادشاه بچادر خود برگشت جمعی از قشون هندوستان
که از جنگ فرار کرده جمعی از آنها که سوا طلب بنه و بارکش ها بودند رو بدیار فرار کردند
اغلب آنها را در راه کشته و غارت کردند بعضی جاهای اردو از جمعیت خالی

بود

بود بطوریکه نصف شب پادشاه نظام الملک را خواست در مسافت مابین سنگر با
نظام الملک و چادر پادشاه یکنفر دیده نمی شد نظام الملک و سربلند خان و قمر الدین
خان و سایر امرا در باقی مانده بعضی تا نزدیک صبح در حضور پادشاه در مشورت بودند
نزدیک صبح هر یک بچادر خود مراجعت نمودند در روز شانزدهم چون دیدند اردو در
جمعیت خالی است و بیم حمله قزلباش بود دور اردو را تنگ کرده و سنگرها را
باندازه قشونی در باقی مانده بود بیک دیگر نزدیک نمودند در مسافت مابین چادر
پادشاه و لشکر نظام الملک مجتمع شده و قشون تمام روز زیر اسلحه و هر دقیقه
مترصد آمدن دشمن بودند نزدیک عصر چادر کوچکی بجهة پادشاه برپا کردند
و تمام قشون را هر یک در جای خود مرتب نمودند قشون تمام شب را در زیر اسلحه
و اسبها بی علوفه در زیر زین بسر بردند روز هفدهم نیز بوحشت و اضطراب
گذشت در این روز بحکم نادرشاه سعادتخان اتباع و اسباب خود را از اردوی
محمد شاه خواست بعضی از آنها در میان اردو متفرق بودند نزد او رفتند

وکسانی

دیگر نیز آنکه باقی مانده و اسب و اسباب آنها بغارت رفته بود همراه بردند
نادرشاه حکم کرد چادری نزدیک سراپرده خود برای سلطان خان و شیر جنگ و پسر خان
دوران برپا کردند با تمام اتباع و بنه آنها در بیرون اردو جا دادند و کسی جرأت
آن نداشت که بدیدن آنها برود و مأذون نبودند هر لوازم و ما یحتاج از خود
داشته باشند روز هجدهم نظام الملک و عظیم الله خان برای اصلاح باردوی
نادرشاه رفتند شش ساعت در آنجا بودند و برگشتند در آنجا چه گذشت کسی مطلع
نشد وقت عصر خان دوران از زخمی که برداشته بود وفات یافت روز
نوزدهم نیز بشور و گفتگو گذشت در شب بنظام الملک خلعت پادشاه میربخشی
(یعنی سردار کل) و امیر الامرای کبیر صبح روز بیستم نعش خان دوران را
از اردو بقریه کرنال بردند پادشاه در تخت روان نشست چتری بالای سر او
بود یدک و طبل در جلو او با غازی الدین خان و عظیم الله خان پسر وزیر و
چند خواجه و دویست سوار از اردو بیرون رفت همینکه مسافتی طی شد اشاره

کرد سوارها ایستادند خود با خواجه‌ها و امرای مذکور هر یک دو سه نوکر داشتند به
اردوی نادرشاه رفت در وسط راه طهماسب خان وکیل باستقبال او آمد
و خدمت کرد بعد نصر الله میرزا پسر نادرشاه در تخت روان رسید پیاده شد
و بقاعده مملکت خود احترام بجای آورد پادشاه نیز از تخت روان پایین
آمد نصر الله میرزا را در بغل گرفت بعد باتفاق رفتند تا بچپینه رسیدند در آنجا
نوکرها را جلو گرفتند پادشاه با دو سه خواجه و امرا داخل شدند و همگی به
خیمه نادرشاه رسیدند نادرشاه استقبال کرد پادشاه را در بغل گرفت
و او را نزدیک خود در روی مسند نشانید بعد از تعارفات و احوال پرسی
نادرشاه به پادشاه خطاب کرد به این طور گفت عجب است در شما اینقدر
در امور خود بی قید و بی اعتنا باشید با وجود اینکه مکرر بشما نامه نوشته‌ام سفیر
فرستادم اظهار دوستی کردم وزرای شما لازم ندیدند جواب کافی برای من بفرستند
و بواسطه عدم نفاذ امر و نظم شایع از سفرای من بر خلاف تمام قوانین د

مملکت شما گشته تا شما سهل است وقتیکه داخل مملکت شما شدم کاملا غفلتی
بکار خود نداشتید مرا دقتی نفرستادید سؤال کنید من کی هستم و خیالم چیست و وقتی
من بلاهور رسیدم یکنفر از شما پیغام و سلامی نیاورد سهل است جواب پیغام
سلام مرا هم ندادید بعد از آنکه امرای شما از خواب غفلت و بیحالی بیدار شدند
تمام وسایل صلح را قطع کردند و همه با کمال بی نظمی پیش آمدند در جلو مرا
بگیرند و همه خود را نزدیک دام آوردند اینقدر حزم و احتیاط نداشتند که اقلا
بعضی را بجای بگذارند اگر اتفاق بیفتد بتوانند کاری بکنند و امور را اصلاح
نمایند گذشته از اینها با کمال بیعقلی در میان لشکرهای خود جمع شده لیرو تصور
نکنید که اگر دشمن قوی تر از شما است شما نمی توانید بی آب و آذوقه در آنجا
بسر برید و اگر ضعیف تر از شما است غیر لازم بلکه ناشایسته بود که خود را محصور
نمائید و اگر بدشمن اعتنائی نداشتید و او را آدم بحد حقیر متصور مینمودید اشتباه
نمی بایستی شهرت و شخص خود را بخطر بیندازید یکنفر صاحب منصب صدیق با تجربه

مأمور میکردید در مدت قلیل او را مستاصل و تلف میکرد ولی اگر از تجربه و رفتار
بقاعده او میترسیدید بطریق اولی نمی بایستی بعد از آنکه او را اینطور بجنگ
واداشتید همه چیز خود را یکمرتبه بمهلکه بیندازید سهل است بعد از آنکه اینطور
خود را گرفتار کردید من تکلیف اصلاح کردم ولی شما بتصورات طفلانه و عزم
جاهلانه چنان مغرور بودید که بهیچ نوع مذاکره شایان ندادید و صلاح
خود را ندیدید با اینکه خود بعون خداوند عالمیان و قوت شمشیر مبارزان فیروز
جنگ دیدید چه روی داد بعلاوه اجداد شما از کفار جزیه میگرفتند و شما جزیه را
آنها بخشیده و در این مدت بیست سال بطوری ارخاء عنان کرده اید
در مملکت هستید یافته اند ولی چون تا بحال از خانواده تیمور نسبت بخانواده
صفوی و ملت ایران اذیت و ضرری نرسیده من سلطنت را از شما
خلع نخواهم کرد اما چون بیقیدی و غرور شما مرا مجبور کرده که مسافت بعیدی
تا اینجا طی کرده متحمل زحمت گزاف شده ام قشون من بواسطه حرکت زیاد خسته شده

واز آذوقه و ملزومات دست تنگ هستند باید بدهلی بیاییم و در آنجا چند
روز بمانیم تا قشون خستگی بگیرد و پیشکشی در نظام الملک قرار داده است تسلیم شود بعد از
آن شما را بحال خود خواهم گذاشت با مور خود بپردازید محمد شاه در تمام این مدت
جوابی نگفت و ساکت بود و علامت انقلاب احوال و خجلت در او ظاهر بود
در این مجلس غیر از جواد خان و بهروز خان و غازی الدین خان حاضر نبود طرف
عصر پادشاه هندوستان باردوی خود برگشت چند نفر از صاحب منصبان بپادشاه
عرض کردند که محتکرین غله را گران کرده اند حکم کرد دکان آنها را غارت کنند
این اقدام بجای اصلاح امر اسباب گرانی غله گردید صبح روز بیست و یکم نظام الملک
وزیر و عظیم الله خان و غازی الدین خان بحضور نادرشاه رفتند وقتی مرخص
می شدند نظام الملک باعطای یک ثوب قبا و یکثوب جبه و یک راس اسب
سرفراز گردید و بعظیم الله خان و غازی الدین خان بهر یک یک جبه و یک قبا مرحمت
شد سه ساعت از شب رفته بحضور محمد شاه آمدند و از آنچه نزد نادرشاه مذاکره

شده بود

شده بود عرض کردند ولی کسی مطلع نشد در چه گذشته همان روز محمد شاه حکم کرد
پانصد نفر بیلدار جسد کشتگان را دفن کنند هفده هزار نفر از قشون هندوستان
کشته شده بود و جسد آنها در مسافت چهار فرسخ متفرق بود بیلدارها قدری خاک
روی جسدها ریختند و برگشتند مذکور شد در چهارصد نفر از قشون نادرشاه
کشته و هفتصد نفر زخمدار شد ولی از کشته های آنها یک نفر در میدان جنگ دیده نشد
همان شب آنها را دفن کرده بعضی از قشون هندوستان جمعی چنان زخم برداشته
بعضی رمق در بر حرکت نبودند و کسی آنقدر با آنها رحم نکرد و در از میدان جنگ آنها را
بیاورند و معالجه کنند بیچاره ها در اندک زمان در میان جسد کشتگان مردند
سه فیل هم کشته شده بود در این روز که روز بیست و یکم است غله بدون زحمت
زیاد بدست نمی آمد یک چارک الی پانزده سیر یک روپیه و روغن ده سیر بود والی
چهار روپیه است علت این غلا این است در بعد از وقوع جنگ اردو در حقیقت
محصور است و آذوقه از خارج وارد نمیشود و هیچ یک از سربازها جرئت نکنند

از سنگرها

از لشکرها خارج شود در اردوی نادرشاه چون مسافت بعده الی بیست و چهار
فرسخ از اطراف آذوقه تحصیل میکنند گندم سه من بیک روپیه بفروش میرسد
عده اشخاصیکه بعد از جنگ در سر راهها و اطراف بدست قشون نادرشاه
بتاخت و تاز بیرون میروند کشته شدند بچهارده الی یازده هزار رسید در
روز بیست و دویم قاسم بیک از اردوی نادرشاه آمد و تا طرف عصر نزد نظام الملک
بود سرخ خان که در جنگ زخمدار شده بود بعزم شاه جهان آباد حرکت کرد
ولی از ترس ناامنی راه مراجعت کرده و امروز وارد اردو شد در روز بیست و سیم اردوی
قشون هندوستان را بسمت کرنال مقابل قشون نادرشاه حرکت دادند در
حرکت اردو سواره قزلباش بیست و هفت فیل بیست و پنج شتر بردند و در شب
تیر تفنگ زیاد انداختند در روز بیست و چهارم نادرشاه نظام الملک را
باردوی خود خواست با پنج یا شش نفر نوکر او را آنجا نگاه داشت جمعیتی از
قزلباش به طلایه مأمور شده آنجا را غارت نموده و سکنه را بقتل رسانیده

بغنیمت

بغنیمت زیاد مراجعت کرده در اردوی محمدشاه اگر غله یافت شود یک چارک
بدو و نیم الی سه روپیه فروخته میشود و هر کس باردوی نادرشاه برود مأذون است
بقدریکه صرف کند غله بخرد ولی نمی تواند بخارج ببرد دو ساعت از شب رفته
بوزیر فرمانی از نادرشاه رسید باین مضمون که قمرالدین خان وزیر باید در فردا
محمدشاه و سربلند خان و محمد خان بن کوش و عظیم الله خان با رجعت حضور بیایند
لهذا آ سوا طلب مردم خود باشید که متفرق نشوند و بخارج نروند بعد از قرار این
فقره خود شان هم حاضر شوند وقتیکه این خبر بمحمدشاه رسید سربلند خان و سایر
امرا را احضار نمود و تا نصف شب مجلس شور داشت بالاخره پادشاه
گفت که اختیار امور از دست من بیرون رفته و باید یکی از این سه کار بکنم
یا فردا با قشون حرکت کنم و از جان بکوشم یا آنکه یکمرتبه سم خورده کار خود را
تمام و رفع تمام خیالات و بی نوائی را بکنم یا آنکه بهر تکلیف که میشود تن
بدهم تسلیم خود پادشاه اگرچه اظهار نمیداشت بشق اخیر بود روز بیست و پنجم سربلند

خان و محمد خان و غیره هر یک با اتباع خود حاضر بشوند در بارگاه پادشاه و جبکه مهیا
باشند و اگر به تسلیم نزد نادرشاه برود و بقیه امرا همراه رفته باقتدار او همراه باشند
ولی از آن روز هیچ یک از اینها در خیال بقام اجرا نرسید غله هیچ جهه یافت نمی‌شد
و لدشه کهنه گاو باد یکه زیاد بود پانزده سیر بیک روپیه فروخته میشد شب مراسله بایین
مضمون از نادرشاه رسید سربلند خان خوشوقت و آسوده باش و قبل از آنکه
محمدشاه حرکت کند اینجا حاضر شو روز بیست و ششم سربلند خان بعد از تحصیل اجازه
رو باردوی نادرشاه حرکت کرد و برحسب حکم اتباع و بنه خود را در دست راست
اردو گذاشت خود با خان زاد خان سه نفر سواره و چهار یا پنج نوکر داخل اردو
که شد و نزدیک بارگاه متصل بمنزل سلامتخان چادر کوچکی برای خود برپا نمود
سه ساعت قبل از ظهر آن روز محمدشاه برحسب حکم بر تخت روان سلطنتی نشست
چتری بالای سر داشت امیرخان و اسحق خان و چند خواجه همراه بودند و روانه
اردوی نادرشاه رفت وقتیکه آنجا رسید در چادری که روز قبل بحکم نادرشاه

در جلو

در جلو اردو برای او زده بودند پیاده شد در آنجا هر قدر نوکر از هر قبیل لازم داشت با او ماندن
بود بیایند هزار نفر سوار قزلباش برای قراول او معین شد در ساعت از شب
رفته آن روز محمدشاه برحسب وعده نزد نادرشاه رفت سه ساعت در آنجا
بود بعد باردوی خود مراجعت کرد حکم شده بود که هیچ یک از امراء بدیدن او نروند
روز بیست و هفتم سربلند خان احضار شد بدربار نادرشاه رفت حکم شد نزد
توپچی باشی و تفنگچی باشی برود هر یک از اینها در تفنگ دویست سوار داشتند توپچی
باشی مامور بود در همراهی سعدالدین خان تمام توپخانه محمدشاه و امراء را ضبط
نماید تفنگچی باشی بمعاونت قمرالدین خان ماموریت داشت با یکه خزانه و
جواهرات و اسلحه خانه و تمام اثاث و اسباب و اسلحه متعلق بمحمدشاه و
امرای مقتول بود بتصرف بیاورد سلطان احمد پسر محمدشاه و ملکه از مانی ملکه را
نزد محمدشاه بفرستد و بقمرالدین خان و سعدالدین خان ابلاغ نماید تمام نوکر
و سرباز قدیم مشغول کار خود باشند و همراه بیایند ولی متفرقه و سرباز جدید برج

میخواهند بروند بنابراین رفتند و تمام اموال را ضبط کردند پسر محمدشاه و ملک الزمانی
و سایر حرم را بموجب حکم نادرشاه نزد محمدشاه فرستادند امروز در تفتیش
و انقلاب غریبی در بنگاه محمدشاه بود خیلی از آنچه بود بغارت رفت و مفقود
شد و جمعی از امرا و اردو از ترس چادر و اسباب خود را گذاشته باطراف
میدویدند در گوشهٔ یافته جان خود را حفظ کنند خصوصاً ارباب صنایع
و خدمه روز بیست و هشتم محمدشاه با قشون و بنه و بارهای نادرشاه رفت
توپخانه در عقب بود در راه متوقف و سرباز جدید آنچه بود مرخص کرد هر جا میخواهند
بروند امرا و خدمه قدیم محمدشاه بموجب حکم مخصوص در یک طرف اردو در دو
خانه کوچک فاصله بود جا گرفتند اموال محمدشاه و امراء در آورده بنظر تسلیم نادر
شاه رخ در بیست عراده توپ با مهمات از توپخانه محمدشاه انتخاب کرد
با خزانه و سایر اموال در ضبط شاه بود با یکهزار سوار در مشق بتوپخانه محمدشاه
بود و دو هزار سوار قزلباش بکابل فرستادند که از آنجا نقدها را روانه نمایند

امروز

امروز نادرشاه بقدر مواجب سه ماهه تمام آحاد و افراد اردوی خود از سرباز
و خدمه وارده بازارچی و غیره انعام داد چنانچه در وقت گرفتن قندهار هم عطا
کرده بود صبح بیست و نهم طهماسب خان وکیل با چهار هزار سوار و تفنگدار شاه
جهان آباد مامور شد در قلعه را بتصرف در آورد و سالار خان مامور حفظ و حراست
شهر و خانه و اثاث البیت امرا شد عظیم الله خان بواسطت روده خانه مامور کرده
هر یک با اتباع و بنه خود رفتند و چند سوار نسقچی همراه داشتند و بطور موکد حکم
شد که نگذارند ضرر و اذیتی باهالی شهر برسد سربلند خان حسب الحکم بنگاه
خود رفت روز غره ذی الحجه نادرشاه مشغول تهیهٔ رفتن بشاه جهان آباد شد
و در ساعت بطلوع آفتاب پانزده روز بعد با بیست هزار سوار منتخب حرکت کرد
چهار هزار تفنگدار مامور شدند طرفین اردو حرم از آنجا میگذشت و با قشون قریب
نیم فرسخ مسافت داشت قرق بکنند و هیچکس از ایرانی و هندوستانی ما بین
نبود از آن راه برود و اگر میرفت مجازات آن قتل بود و در وقت حرکت

فاصله

فاصله هر دسته یک تیررس بود محمد شاه با چهارپنجاه نفر از معتبرین با ده هزار
سوار قزلباش و ده هزار تفنگدار بفاصله نیم فرسخ عقب نادرشاه بود در یک طرف
سربلند خان با اتباع و بنه خود پشت سر او خدمه و بنه محمد شاه بود در طرف دیگر
اتباع و بنه نظام الملک و قمر الدین خان بود پشت سر او محمد خان بنگش با
اتباع و بنه و فاصله هر دسته ربع فرسخ و یک میدان بیشتر نبود و میانه هر یک
از این دسته ها سواره قزلباش گماشته شده بود و نمیگذاشتند بیکدیگر ملحق شوند
یا از جائیکه برای آنها معین شده بود تجاوز نمایند در حرکت بقدر سه فرسخ در طول
و یکفرسخ و نیم در عرض از صحرا را میگرفتند و این ترتیب همه روزه منظور بود بعد از پنج روز
حرکت متصل به سنپوط رسیدند چند قریه در عرض راه بود در نتیجه غارت
کردند بلکه اهالی آنجا را کشتند پانی پوط و سنپوطرا نیز تاراج کردند روز سه شنبه ششم
ذی الحجه از سنپوط حرکت کرده به نیرلد آمدند سر شب سربلند خان اظهار ناخوشی
کرد و اجازه گرفت پیشتر بشهر برود صبح تا نه خود رسید روز چهارشنبه هفتم

نادرشاه بباغ شلیمار وارد شد روز پنجشنبه هشتم محمد شاه بحکم نادرشاه در تخت روان
سلطنتی نشست چتر باد و بیرق بالای سر او بود هر بیست سوار پیاده از خدمه خویش و
چهار هزار سوار قزلباش همراه او وارد قلعه شد عمارتی نزدیک بخش مهدی برای او معین
گردید نادرشاه شنیده بود اهالی شهر آرام نیستند و خیال شورش در سر دارند نخواست
شب وارد شود صبح با بیست هزار سوار با احتیاط تمام بقلعه وارد شد بقیه قشون را
در اردوی خارج شهر گذاشت بعد از آنکه پیاده شد محمد شاه به تهنیت او آمد و با یکدیگر
نهار صرف کردند و تا عصر مشغول صحبت بودند نادرشاه با کمال محبت و مهربانی ظاهرا با
او رفتار مینمود احکام سخت صادر شد هر سرباز ها ضرر و بی احترامی نسبت باهالی رسانند
و به نسقچی ها در مواظبت این امور با آنها است حکم شد هر کس بهندوستانیها اذیت
کند از هیچ گونه سیاست از قبیل بریدن گوش و بینی و چوب زدن مضایقه نکنند
بنابراین هیچیک از قزلباش عالی و دانی جرئت نکردند باهالی صدمه برسانند و
اغلب مردم چنان از سیمای وحشت انگیز قشون نادر و بشره وحشی آنها ترسیده

بعضی که حتی المقدور از معامله و صحبت با آنها احتراز میکردند شب نهم نادرشاه
سالارجنگ را خواست و با تغیر و شدت در باب جمع کردن پیشکش در نظام الملک معادل
صد و پنجاه کرور که آن قرار داده بود با او حرف زد و بعضی الفاظ سخت هم باو گفت روز
بعد در ساعت بطلوع آفتاب بنده سالارجنگ در مدتی بود ضعف و نقاهت داشت
این جهان فانی را بدرود گفت بعضی گفتند در از تغیر بواسطه رفتاری که دیده بود تلف
شد و بعضی دیگر را این عقیده بعضی در از غیرت سم خورده و خود را تلف کرد روز
شنبه دهم که عید اضحی بود در ساعت و دوازده دقیقه بعد از طلوع آفتاب ببرج حمل
تحویل شد سربلند خان برحسب احضار بقلعه رفت در آنجا با طهماسب خان وکیل
و مصطفی خان عرض بیگی و نظام الملک و قمرالدین خان تمام روز را در گفتگوی جمع
کردن وجه پیشکش بعضی امروز ظهر طهماسب خان نه نفر نسقچی به پهرکنج یعنی میدان
غله فرستاده و حکم کرد در انبارهای غله را باز کنند و قیمت غله را معین نمایند
نسقچی ها رفتند و در انبارها را باز کردند و گندم تا دو من و نیم بیک روپیه فروختند

چون این قیمت موافق میل صاحبان غله نبود نزدیک عصر مردم را جمع کرده جمعیتی
هم از اشخاص ناراضی با آنها ملحق شده نسقچی ها را با جمعی از قزلباش در بجرید غله آمده بودند
کشتند نزدیک غروب خبری شایع که بعضی در نادرشاه را اسیر شده و بعضی گفتند مسموم
گردیده لهذا اجتماع و انقلاب شان از حد تصور گذشت تمام اشرار و اوباش از هر
طرف با هر اسلحه در دست میآمد جمع شده و شلی سیپی رو بقلعه ریختند از قشون نادر
شاه آنچه در بیرون قلعه و پای دیوار قلعه بعضی بعضی داخل قلعه شدند و بعضی در سعد
بین قلعه و در خانه جمع شدند جمعی از آنها کشته شد از قزلباشها آنها در میدان
خان دوران و سایر خانهای بزرگ منزل داشتند تمام شب مواظب حفظ و
حراست خود بعضی چند شلیک توپ و تفنگ از قلعه و خانهایکه قزلباش ها در آنجا
بعضی شد که شورشیان را تنگ دارند نزدیک شوند ولی عده آنها متصل زیاد میشد و بر غضب
آنها میافزود سید نیاز خان داماد قمرالدین چند نفر از نسقچی ها را هم برای قراول خود
خواسته بود در یک اطاق حبس کرده بود و آتش زد روز یکشنبه یازدهم در ساعت از روز

گذشته وقتیکه شورش بارع درجه بود نادرشاه در کمال تغیر از قلعه بیرون آمد و سوار
اسب شد و رو بمیدان چاندنی چوک رفت فقط مردم را که در آنجا اغتشاش و شرغوغا
میکردند بخوابانند در راه نعش جمعی از قشون خود دید که شب کشته شده بودند یکدسته
قوی فرستاد مردم را آرام کنند و حکم کرده اگر تهدید و وسایل دیگر از پیش نبخشید دست
بقتل بگشایند ولی ابدا بآنها در دفع شورش نبودند ضرر رسانند ابدا قشون
نادر بآرامی و ملایمت حرکت کردند ولی مردم بجای اینکه آرام شوند بر جسارت و
بیحیائی خود بیافزودند و بدون هیچ واهمه شروع به تیر و تفنگ انداختن کرده
نادرشاه بمسجد روشن الدوله در نزدیک محکمه کوتوال بود رفت اهالی شهر در نزدیک
مسجد بالای بامهای خود رفته شروع بسنگ انداختن نمودند از یکی از این بامها
یا یکی از پنجره ها یک تیر تفنگ مخصوصاً رو بنادرشاه انداخته از او رد شد و یکی
از صاحب‌منصبان را در نزدیک او ایستاده بود کشت این سبب شد که نادرشاه جلو
خشم و غضب خود را رها ساده و حکم کرد از آن محل شروع کرده قتل عام کنند

سربازها

سربازها بیک طرفت العین از دیوارها و بامها بالا رفتند و شروع بقتل و غارت
نمودند خونریزی از بازار صرافان در جلو قلعه است تا عیدگاه قدیم که یکفرسخ و نیم
مسافت دارد در گرفت تا مقبره جیبت لی و از طرف دیگر تا بازار تنباکو فروشان
و بین سواطی مشغول کشتن شدند تمام کوچها و بازارها و خیابانها و انبارها در هر طرف
بازار خانم و اطراف مسجد جامع و بازار پنبه و جواهر فروشان تمام تاراج شد و اغلب
جاها را آتش زدند و هرکس را در بامها و خانها و کوچه ها و پس کوچها و دکانها
از بزرگ و کوچک زن و مرد یافتند از دم شمشیر گذرانیدند حتی حیوانات از قهر و
غضب آنها خلاص نشد و جمعی زنها اسیر شدند لطفعلی خان که مأمور بقتل و
غارت محله سمت میدان سعدالله خان و دروازه دهلی بود چون بخانه
سربلند خان رسید سربلند خان با کمال تعجب و وحشت بملاقات او آمده و به او گفت
در اهالی این محله تقصیری ندارند و وعده کرد مبلغی بدهد و هر طور بود آنها را از قتل
و غارت منصرف کرد ولی در جاهای دیگر قتل و غارت و آتش زدن خانها

بوضع مهیب مرتضی در کار بود نادرشاه بعد از صدور این حکم بقلعه مراجعت
کرد و سه ساعت از ظهر گذشته محمدشاه و نظام الملک بحضور او رفتند و از اهل شهر
شفاعت کردند حکم کرد از قتل دست بکشند و بصدای طبل اعلام شد در دیگر
باهالی صدمه نرسانند قتل عام از چهار ساعت قبل از ظهر تا سه ساعت بعد از
ظهر طول کشیده چهارصد نفر قزلباش کشته شد و از اهل شهر بزرگ و کوچک صد و
بیست هزار و بعضی گفته اند صد و پنجاه هزار از دم شمشیر گذشت آنچه از نقدینه
و اموال غارت شده بود قدری بحضور نادرشاه آوردند ولی بیشتر اموال در
میان آتش تلف شد در بیشتر خانهای هندوها در کیفر از آنها زنده مانده بود
سی الی چهل نعش روی هم گذاشته و آتش میزدند در کوچه ها نیز همین قاعده
معمول می شد با وجود این بقدری نعش مانده تا مدتی از کوچه ها عبور ممکن نبود
وقتیکه قتل شروع شد آنهائی در اسباب فتنه شده بودند در یک طرفة العین
غایب شدند و دکانداران بیگناه و اهل بازار و خانواده های محترم را

بقدری قتالی قزلباشها مبتلا کردند بعضی از اشخاص از ترس ناموس نه تنها
زنهای خود را کشتند بلکه خودشان را هم تلف کردند یکی از این بیچاره ها مخصوصاً
وقتیکه دید سربازها بخانه او نزدیک شدند بیست نفر از زنان خانواده خود را
آتش زد و هر دقیقه منتظر بود در داخل خانه شوند و او را بکشند برحسب اتفاق
از آن خانه گذشتند ولی بیچاره از یأس بطوری عقل از سرش رفته بود
بیرون رفت و بسربازها ملتجی شد و آنها را برگردانیده راه خانه خود را
بآنها نشان داد و گفت در اینجا نقدینه و اموال زیاد هست آنها هم
بعد از آنکه خانه او را غارت کردند او را کشتند و پی کار خود رفتند بیچاره
بقدری مستأصل شده بودند خود را از جان خلاص کنند جمعی کثیر بخصوص
زنها و بچه ها در خانهها خود را سوزانیدند روز پنجشنبه دوازدهم رجب
حکم نادرشاه اسرا بخصوص زنها را بخانهای خود برگردانیدند ولی با چشم
های پر از اشک و در حالتیکه نمیتوان بیان کرد و ذکر آن قبیح است روز

سه‌شنبه سیزدهم قسمتی از قشون را در نادرشاه مامور کرده بود توپهای سرای
روح‌الله خان را بتصرف درآورند اهالی باتفاق مغولها که از غلب مغول
تاتار بعضی محصور کردند دسته دیگر از قشون بامداد فرستاده تا پنج الی شش
هزار نفر از اهالی را کشتند و سیصد نفر از اهالی توپخانه را با مین‌باشی‌ها
و صاحب‌منصبان دست بسته آوردند سپید فولاد خان امروز خلعت مرحمت نمود
و بمنصب کوتوالی قلعه مستقر کردید باطبل اعلام شد که تمام مردم بکار خود مشغول
شوند و از قشون وحشتی نداشته باشند دسته از قشون مامور حفظ انبارهای
غله بهر گنج شد انبارها را مهر کرده و قراول بر آنها گماشتند اموال سعادتخان
ضبط شد نظام الملک و قمرالدین خان مبلغی نقد و بعضی اشیا که صورت
تفصیل آنها را ما بعد پیشکش کردند و در سیاهه پیشکش نوشته شد اموال خان
دوران و مظفر خان نیز ضبط کردید جواهرات و نقدینه و سایر اموال خان
دوران بغیر آنچه در اردو داشت سه‌اش هفت کرور و نیم تومان بیش تر نشد

ولی

ولی اموال مظفر خان قریب سی کرور تومان بود امروز بحکم نادرشاه قراول در اطراف
شهر و کنار رودخانه و میدانیکه در مقابل قلعه بود گماشته و قدغن کردند که کسی بدانجا نرود
از شهر خارج نشود ولی کسی را از دخول ممانعت نکنند اشخاصی را که از برای [illegible] خواهند
خان دست بسته آورده بعضی سر بریده بروی رملهای کناره رودخانه انداختند
روز چهارشنبه چهاردهم جمعی از فقرا میخواستند از شهر بیرون رفته و گدائی در
اطراف کنند [illegible] قراولان آنها را گرفته گوش و بینی بریده و معاودت دادند
[illegible] روز پنجشنبه پانزدهم چون عده کثیری نعش در اطراف قلعه و بازارها
و جاهای دیگر افتاده و تعفن کرده بعضی هر کس را که در کوچه دیدند مجبور کرده و به بیرون
بردن نعشها وادار شدند بعضی از نعشها را طناب بپا بسته و به بیرون شهر
کشیدند بعضی را برودخانه انداختند بعضی را که خیال میکردند هندو هستند
روی هم گذاشته و با چوب و الوار خانهای خراب آتش زدند روز جمعه
شانزدهم فرمانی صادر کردید در مملکت ایران تا سه سال از مالیات معاف

هشد

باشد و بتوسط چاپار فرستاده شد حقوق عقب افتاده قشون با تکمیل مواجب
مساعده و معادل شش ماه مواجب برسم انعام بتمام داده اند حتی خدمه
و اودرد بازارچی هالهٔ شد تغییر سرباز هم هر کسی در اردو بود مرسوم مقرر داشت نصر
محمد خان با هزار سوار قزلباش مامور گردید خزانه سلامتی را از پوریب بیاورد
روز شنبه هفدهم سربلند خان بدربار احضار شد و تا بعد از ظهر در آنجا ماند نادر
شاه باو امر فرمود که یقین دارم بعد از ضعف و پیری در جمع آوری وجه پیشکش و تحمیل
آن بر روس و تجار و غیره اهتمامی ندارید و بتو نصیحت میکنم در این کار
بیشتر مواظبت نمائی و زودتر بانجام برسانی روز یکشنبه هجدهم سربلند
خان مجدداً بدربار رفت نظام الملک و قمر الدین خان نیز حاضر بودند و تا
وقت ظهر در آنجا ماندند طهماسب خان و مصطفی خان در باب تنخواه
پیشکش اصرار میکردند سربلند خان رو بنظام الملک کرده گفت مدتی قبل
من این روز بد را دیده و مکرر بمحمد شاه عرض کردم در پیش از آنکه چاره از

دست

دست برود اقدامی بکند و بواسطه اطمینان خاطر هر حادثه را ناقابل و
سهل شمارده مواظبت و پیش بینی را از دست ندهد و استدعا کردم یکنفر آدم مجرب
در سلک را انتخاب کرده باو اختیار بدهد در مبلغی نقدینه و اشیاء قیمتی برسم
پیشکش تقدیم نادرشاه نموده قراری بدهد و این بدبختی را رفع نماید و با نادرشاه
مثل سابق دوستی بکند همه خیال کردند من در این عرایض قصدی و غرض
شخصی دارم خودشان چاره فکر کرده و بخیالی در دیگران کمک بعقب اعتماد
نمودند تا اینکه کار باینجا کشید و این بدبختی و سرشکستگی روی داد نظام الملک
جواب نداد طهماسب خان رو بقمر الدین خان کرده خلاصه توبیخ و ملامتی را
در نادرشاه در ملاقات اول بمحمد شاه کرده بود تکرار نموده باو گفت گذشته را
باید فراموش کرد حالا پادشاه ما میخواهد بهر وسیله که هست باید پول
جمع کنید و بواسطه تأخیر خود را بیش از این مبتلا نمائید سربلند خان در جواب
گفت البته از هر جا که ممکن شود جمع خواهیم کرد طهماسب خان از او سؤال

کرد

کرد آیا شما خاقان پول دارید سربلند خان گفت اگر من پول میداشتم
برای شما تقبضه‌ها میفرستادم و نمی گذاشتم زحمت آمدن باینجا را بکشید خلاصه
از آنچه در این مجلس گذشت معلوم شد که نادرشاه بعد از غلبه و استقرار قوت
خود بعلاوه جواهرات و طلا آلات مرصع و سایر اشیاء نفیسه که از مال پادشاه
و امرا ضبط شده بود صد و پنجاه کرور تومان از نظام الملک خواسته بود که هر طور
هست از خزانه پادشاه و اموال خود و امرا و سایر مردمان متمول و
اهالی شهر جمع آوری نماید این مبلغ از خزانه پادشاه و اموال امرا موجود
نمی شد زیرا که در خزانه از مسکوک طلا و نقره بیش از بیست و دو کرور و نیم تومان نبود
ولی در دفینه‌های داخل خزانه در سالهای سال ممهور بود و کسی نمیدانست
که آنها را مهر کرده و چه در آنها است از طلا و نقره بیش از آنچه در خزانه بود
یافت شد نظام الملک قریب یازده کرور تومان جواهر و نقد و سایر اشیاء پیشکش
کرد قمر الدین خان هم همین قدر تقدیم نمود سعادت خان سابقاً قرار داده بود

بهفت

هفت کرور و نیم تومان بدهد ولی بیش از دو کرور و صد و بیست و پنج هزار تومان
نتوانست حاضر کند و آنچه از بقیه غارت برای او مانده بود بیش از این نبود
وعده کرد بقیه را از ایالت خود بخواهد سربلند خان بواسطه پنجهزاری که در داشت
از این تقسیم معاف شد بیست و دو کرور و نیم تومان مقرر شد که از بعضی منصب
دارها و متصدیان و صاحب منصبان و متمولین اهالی هر یک بنسبت کمال خود
تقسیم کرده بگیرند سابقاً جمع کردن پول بعهده سلامتیخان بود بعد از مردن او
و قتل و غارت شهر این امر بمراقبت سربلند خان و سایر امرا که در این
مجلس حاضر بودند محول گردید و طهماسب خان در انجام امر تاکید زیاد داشت
بنا بر این قرار شد که عظیم الله خان و جوکلی وکیل سیتارام والی بنگاله
و همه منصب داران و رؤسای محاکم و غیره در خانه سربلند خان
جمع شده و این امر را بانجام برسانند تمام صاحب منصبان و اهالی و غیره که
تمولی در آنها سراغ داشتند حکم شد املاک خود را از نقدینه و اسباب سیاهه

پسند

بدهند و بحضور نادرشاه تقدیم کنند هر چه میخواهد بردارد و هر چه را
می‌بخشد مال خودشان پس هر کس اظهار فقر بکند باید ملتزم و متعهد شود اگر
بعد معلوم کنند خلاف گفته است بسیاست برسد در این روز اشخاص [illegible]
بخانه سربلند خان آمده تا وقت عصر ماندند بعضی اسامی سیاهه کردند و
بخانه خود مراجعت نمودند روز دوشنبه نوزدهم این اشخاص دوباره جمع شدند
و تمام روز مشغول نوشتن اسامی و سیاهه کردن بودند در این روز سید نیاز
خان زاد در شب قبل از قتل عام چند نفر قزلباش را در اطاق حبس کرده و
آنها را سوزانیده بود بحکم نادرشاه با شال خفه کردند شهسوار خان و [illegible]
در آنشب محرک قتله بودند نیز بسیاست رسیدند شهسوار خان زاد برادر
و اند گرید اشکم پاره کردند روز سه شنبه بیستم سربلند خان احضار شد به
جهت دربار رفت در آنجا قبای گران بهائی با خلعت خاصه و بخانه خود برا
کنود با عظیم الله خان و سایر امرائیکه مشغول آن بودند همراهی کنند روز

چهارشنبه

چهارشنبه بیست و یکم رحیم بیگ یمین باشی با دویست سوار تفنگ دار
مأمور خدمت سربلند خان گردید در بر منصب داران محصلین بود آنها را
مجبور سازند که فیل و اسب و شتر هر چه دارند بیرون بیاورند آنچه بکار
اصطبل نادرشاه میخورد ضبط شود روز پنجشنبه بیست و دوم محصلین بهمین
کار مشغول بودند روز جمعه بیست و سیم سربلند خان و عظیم الله خان و غیره
حسب الحکم در قلعه جمع شده و برای تعیین تنخواه پیشکش مجلس کردند حکم شد
مرید خان با پنجاه نفر از سوار سربلند خان فرمان شاهی را بشجاعت خان
والی بنگاله ابلاغ نموده خراج سه ساله و پیشکش از او تحصیل نماید سیصد و
هفتاد و پنج تومان از خزانه شاهی برای مخارج مرید خان و هزار و
دویست تومان به پنجاه نفر سوار داده شد روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه
شغل فوق پیشکش بود در این ضمن تهیه آتشبازی و چراغان
در کنار رودخانه برای عروسی نصرالله میرزا پسر نادرشاه می‌شد

دختر

دختر یزدان بخش پسر کام بخش نواده اورنگ زیب را برای او بگیرند شب
پنجشنبه شب زفاف بود محمدشاه برای عروسی سال هیجده هزار و هفتصد
و پنجاه تومان نقد هدیه فرستاد چند روز بعد از عروسی نادرشاه یکصد و هشتاد و
هفت هزار و پانصد تومان جواهر برای او فرستاد مجلس برای جمع پیشکش تنخواه
متصدّی تا ظهر عاشورا در قلعه نزدیک دیوان عدالت منعقد بود طهماسب خان
و مصطفی خان و امرای محمدشاه در آنجا حاضر شدند و همه روزه از
طلوع آفتاب تا غروب در آنجا بعضی از تمام وکلای منصب داران و سایر
صاحب منصبان نیز مع الاتصال حضور داشتند و شب بدون قراول
و مستحفظ بخانه خود مراجعت میکردند در این روزها و بعد بعضی اشخاص
دیدند در بابها سخت گرفته تمام اموال و اهل و عیال خود را گذاشته
بهر طور بود از شهر فرار کنند و خوشحال بعضی از اینکه اقلاً جان خود را
نجات دادند چند نفر از امرای محمدشاه مجبور بعضی از تمام روز را در قلعه در

کمال

کمال خفت و وحشت باشند و شب بخانه خود مراجعت کنند یک اب (?)
و چند نفر نوکر پیشی همراه نداشتند در ایام محرم از هندوستانی و قزلباش
یک نفر جرئت نکرد اسم تعزیه و ماتم بزبان بیاورد و بعضی از سربازهای
نادرشاه مرد در خارج شهر او را زده بودند در شبی از ایام عاشورا نوحه
خوانی و سینه زنی که بعضی سیاست سخت بآنها جاری شد در این مدت
نسبت بجمعی برای قسمتی از لشکر مالیاتی بهند خیلی سخت گرفتند
بطوریکه چند نفر برای حفظ اعتبار و آبرو خفت زا کشتند از جمله علیم آله
خان پیرخوانده و نایب سید فولاد خان در در تمام امور کوتوالی
دخیل بود و فحش شنید در میان مردم منفضح شد بدینواسطه روز پنجم
محرم با خنجر شکم خود را پاره کرد طولی نکشید مرد روز ششم طهماسب خان
وکیل مجلس رأی نایب قمرالدین خان را خواست و در حضور آقایش
حکم کرد ریش اورا بریزند قمرالدین نخواست توسط کند طهماسب خان

ممنت

منفعت شد و با تغییر یابد گفت نوبت شما هم خواهد رسید قمرالدین خان ساکت
شد و مجلس رای در بواسطه این رفتار از زندگی بیزار شده بود روز دوازدهم
خود را کشت بعضی از متصدیان محمد شاه را در حضور طهماسب خان چوب
زدند بطوری که خون بصورت و بدن آنها جاری شد سیتارام و جگل کشور را
سخت چوب به پشت و پهلو زدند بعد از آنکه سیاهه اسامی حاضر شد نادر
شاه نظام الملک و سربلند خان و قمرالدین خان و عظیم الله خان و مرتضی خان
برادر مرید خان را مأمور کرد که تنخواه پیشکش را که مبلغ بیست و دو کرور تومان
در سیاهه اسامی معین شده بود باید ده روزه جمع و تسلیم نمایند مبلغ و اسامی
را پنج قسمت کرده و هزار نفر سوار قزلباش همراهی آنها مأمور کرده بود در هر
یک ولایت نفر سوار همراه داشته قسمتی وصول نمایند و اجازه داده بود
در هر کس از آنها در سیاهه است در ادای قسمت خود تأخیر کند ضرب چوب
بگیرند روز دهم وقت ظهر امراء مذکور با سوار مشغول جمع تنخواه شدند

قسمتی

قسمتی در شب بود نسبت بحال هر کس تعدی نبود بعضی در صاحب نعمت کرور
ستی وز بعضی فقط هزار و نهصد تومان بپای آنها نوشته بعضی دیگران را سه
چهار هزار تومان بیشتر نمیتوانستند موجود نمایند قریب پنجهزار تومان با اسم
آنها نوشته بعضی این فقره از مساعدت نویسندگان سیاهه نسبت به
بعضی یافته دانها نسبت ببعضی دیگر ناشی نشد خوش بختی یا بدبختی خود
اشخاص سبب شد بعد از آن هم در بهای هر کس معین شد تغییر پذیر نبود جمعی
بواسطه شدت عمل محصلین در جمع تنخواه از الم خود را کشتند جمعی از
صدمه چوب مردند آنها در جان خلاص کرده از دست یا پای آنها معیوب
شده بود از صبح تا شب کاری و خیالی جز جمع این تنخواه نبود و شدت
و شناعت نمانده در نگردند این رفتار خان اهالی را بیچاره کرده بود اگر
یکنفر قزلباش میان ده هزار نفر میآمد با کمال اطمینان هر بلایی میخواست
بسر آنها میآورد تا روزی که نادرشاه از شهر حرکت کرد حال بدین منوال بود

قریب سه کرور تومان بمردم تحمیل کردند قریب بیست و پنج کرور تسلیم خزانه
والبقیه میان امراء و قدری میان هزار سوار مامور تقسیم شد مبلغی گزاف
بواسطه کاستن قیمت اموال از میان رفت مثلاً اسبیکه قریب
صد و نود تومان قیمت داشت به پنج تومان که سال سی و هفت تومان
و نیم حالیه ملقب عوض تنخواه برسیده اشتند و شالها هم که بیست تومان
ارزش داشت بهفت تومان قبول میکردند بجواهر و اشیاء دیگر هم
بهمین نسبت قیمت نازل میکذاشتند هرچه نادرشاه خواست
بهمین طور با قیمت و در حساب تنخواه پیشکش جمع شد آنچه را نخواست
فروختند و قیمت از آنها تسلیم خزانه کردند ولی برای صاحبانشان
فایده نداشت چرا در خریداری جز قزلباش نبود و بقیمت نازل
میخریدند بعد از روز قتل عام هرجا انباری بود قزلباش ضبط کرده بود
این قوه و سد راههای اطراف اسباب گرانی شد گندم نیم من

برنج

برنج یازده سیر روغن پنج سیر یک روپیه بود مدت بیست روز تسعیر اجناس
بهمین درجه باقی ماند بالاخره سربلندخان و عظیم الله خان تذکره واجازه
خواسته عرادههای بارکش برای آوردن غله بفریدآباد فرستادند هرکس هم عراده
داشت فرستاد جمعی فقرا هم با عرادهها رفتند در مدت قلیلی گندم تنزل کرده یک
من و سه چارک یک روپیه رسید ولی برنج بیست و پنج سیر و روغن هفت سیر
یک روپیه میفروختند در این مدت سواره قزلباش متصل باطراف
فریدآباد و سایر جاها از هر طرف مسافت دوازده الی هیجده فرسخ تاخت
و تاز میرفتند مزارع و قراء و سر راه را غارت کرده و اهالی را اگر مدافعه
میکردند میکشتند قزلباشها با اسبها و شترهای خود عوض علف جو
و کاه میدادند ولی اهالی شهر هیچ قیمت کاه و یونجه نتوانستند تحصیل کنند
و اغلب مالهای آنها تلف شد در اواخر محرم برای دانشمندخان برادر
او ملا علی اکبر ملاباشی شاه که باشاره نادرشاه دو هزار و پانصد تومان

با تنول

باتیول برقرار شد و بمنصب خان سامانی محمدشاه یعنی ناظم درباری معین
گردید ولی چند روز بعد از حرکت نادرشاه دانشمندخان ناخوش شد
و در چهاردهم ربیع الاول وفات یافت جزاو نادرشاه کسیرا بمحمدشاه
نسپرد روز سیوم صفر تمام امرا بحکم نادرشاه قبل از آفتاب در حضور محمدشاه
حاضر شدند در آنجا چهل و دو خلعت که نادرشاه برای امرا فرستاده بود
پوشیدند خلعت نظام الملک و سربلندخان و قمرالدین خان و محمدخان
بنگش از این قرار بود قبای اطلس اعلی بالاپوش سقرلاتی زردوزی
پارچه زری اعلی چهار ذرع یک مندیل نفیس یک قبضه شمشیر غلاف طلا یک
کارد غلاف مینا سایر خلعت ها متفاوت بودند بعضی پنج پارچه
بعضی چهار پارچه سه بعضی دو برخی یک پارچه زردوزی یا نقره
دوزی بتفاوت درجات بود قریب دو ساعت از آفتاب گذشته
محمدشاه در تخت روان سلطنتی با چتر بالای سر بدیوان عام رفت

چند

چند نفر امراء سواره بفاصله کم پشت سر او بودند وقتی بدیوان رسیدند
محمدشاه سعدالدین خان فرستاد کسیرا جز امرای بزرگ و چند نفر از منصب
دارهای معتبر نگذارد بیایند در دیوان امراء پیاده شدند و پیاده تا
درب عمارتی که نادرشاه آنجا بود آمدند در آنجا محمدشاه از تخت پائین
آمد و داخل شد با نادرشاه و یکدیگر را در بغل گرفتند بعد با هم نهار خوردند بار اول
هم نهار صرف شد قدری بعد از نهار اشیاء مفصله را برای محمدشاه آوردند
یک تاج جواهر یک سرپیچ یک بازوبند و یک کمربند همه جواهر یک
شمشیر دسته مرصع یکی شمشیر راست در میان اهالی دکن معمول و
موسوم به هوب است با یک قداره مینا نادرشاه تاج را بدست خود
بسر محمدشاه گذاشت و از او عذرخواهی کرد بعد باو بعضی نصایح
کرده و وداع نمود خلاصه نصایح او از این قرار بود اول آنکه باید تیولات
تمام امراء را ضبط کرده و بهر یک بقدر منصب وجاه از خزانه مواجب

نقد

نقد بدهید نگذارید کسی برای خود قشون و نوکر مخصوص نگاه بدارد خود شما
همیشه باید شصت هزار سوار منتخب نگاه بدارید و بنفری روی هم ماهی
بیست و چهار تومان مواجب بدهید برای هر ده نفر یک ده باشی صد نفر
یک یوزباشی هزار نفر یک مین باشی معین کنید باید لیاقت و اسم
طایفه و خانواده هر یک را بشناسید و از صاحب منصب و سرباز و غیره
هیچ یک را نگذارید به بیکاری و تنبلی عادت کنند هر وقت اتفاق
بیفتد عده کافی از قشون بسرداری کسیکه در رفتار و صداقت و شجاعت
او محل اعتماد است مامور کنید و بعد از آنکه کار گذشت آنها را
فوراً احضار نمائید نگذارید کسی مدت طولانی سردار باشد در نتیجه خیالی
نخواهد داشت مخصوصاً از نظام الملک احتیاط کنید من از رفتار او
چنین فهمیده ام که مزور و مغرض است و هوائی در سر دارد و برای
یک نفر رعیت زیاد است محمد شاه دانست که این نصایح از روی

خیر

خیرخواهی است زیاد تشکر کرد و خواهش نمود که چون سلطنت متعلق
بنادرشاه است برای مناصب بزرگ هر کسی را لایق میداند معین نماید
نادرشاه گفت این کار خلاف مصلحت شما است صاحب منصبی را من
معین کنم در غیاب من بشما اعتنا نخواهد کرد بعد از رفتن من هر منصب را
بهر کس لایق میدانید بدهید اگر کسی طغیان کند بمجرد اخبار کسی را خواهم
فرستاد تا تادیب شایان نماید اگر لازم باشد قشون خواهم فرستاد و هرگاه
موقع اقتضا کند خودم چهل روزه از قندهار خود را بشما خواهم رسانید
در هر حال مرا از دور تصور نکنید بعد از این گفتگو محمد شاه وداع کرده به
عمارت عیش محل مراجعت نمود در آنجا امرا از رخصت مالی نهانی
خود بردند روز چهارشنبه چهارم نادرشاه نظام الملک و سربلند خان
و سایر امرا را احضار کرد و آنها را باطاعت محمد شاه امر فرمود و
تهدید کرد که اگر طغیان کنند سیاست خواهید دید و بعد نهضت فرمود

بمذکور

مذکور شد هر نادرشاه در حضور بعضی از امرای خود مثل طهماسب خان و لطفعلی
خان و دیگران گفته بود در هر کار من از روی تدبیر حرکت نکردم یکی اینکه
سلطنت را بمحمدشاه تفویض نمودم چون شایسته این امر بزرگ نیست
اوضاع هندوستان بیشتر از بیشتر مغشوش خواهد بود دیگر اینکه نظام الملک را
سلامت گذاشتم چون زیرک و مزور است خیلی احتمال دارد در اسباب
انقلاب شود در هر حال چون بتقدیر الهی و امداد بخت بلند قول با آنها
داده بودم تخلف نتوانستم بر خلاف آن عمل نمایم روز جمعه ششم پیشخانه شاهی
بشلیمار رفت منادی در همه جا ندا داد هر بعد از حرکت اردو هیچیک
از قزلباش و اشخاصی که همراه قشون آمده اند در شهر نمانند و هیچ کس
آنها را در خانه خود نگاه ندارد و پنهان نکند اهالی اردو احدی را از مرد و
زن اهالی هندوستان اسیر همراه خود نیاورند مگر غلام یا کنیز که بوجه نقد خریده
باشند و نوشته از بایع در دست داشته باشند و شاهد بر میل و رضای بایع

شهادت

شهادت نامه باشند یا زنی را بر وفق قانون بعقد در آورده باشند با وجود این غلام
یا زن معقوده را بر خلاف میل خودشان نباید حرکت بدهند هر کس از این احکام
تخلف ورزد جان و مال او هدر است بعد از این حکم همه اشخاصی که در دهلی
زن گرفته بودند چون دیدند میل ندارند از وطن خود حرکت کنند آنها را
پس فرستادند فقط معدودی قلیل از روسا و صاحبمنصبان بواسطه خوش و
التماس بعضی زنها را طوری راضی کردند همراه بردند ولی بعد از چند روز حرکت
نادرشاه مطلع شد و حکم کرد همه را پس بفرستند روز شنبه هفتم نادرشاه
بشلیمار رفت و احکام مؤکد صادر شد در تمام سرباز در آن روز از شهر حرکت
کنند روز یکشنبه هشتم قبل از حرکت حکم کرد قشون را سان دیدند معلوم
شد چهار صد نفر سرباز و خدمه فرار کرده اند بسید فولاد خان کوتوال حکم
شد آنها را پیدا کنند و تحت الحفظ باردو بفرستند و چند نفر نسقچی و رکاب
بمعاونت مامور او شد کوتوال بعد از تفحص زیاد قریب شصت نفر از فراریان

پیدا

پیدا کرده و با یک دسته سوار خود و چند نفر نسقچی آنها را فرستاد نزدیک سرهند بار را
رسیدند نادرشاه حکم کرد تمام آنها را سر بریدند در این بین سید فولاد خان
چند نفر دیگر از زواریان را پیدا کرده میخواست آنها را هم بفرستد ولی چون
شنیده بود در آن شصت نفر را سر بریده‌اند نزد محمدشاه رفت و مراتب را
عرضه داشت محمدشاه گفت که یقین است اگر اینها را بفرستی آنها را هم
سر خواهند برید چرا ما داخل اینقدر خون ناحق بشویم بگذار هر جا میخواهند بروند
از قرار اخبار یکه بانیجی رسید نادرشاه متصل در حرکت بود تا نزدیک لاهور رسید
حکم کرد اهالی طابنیر و چند قریه دیگر را قتل و غارت کنند جهت این حکم از این قرار
بود در دهات قشون متصل باطراف برای تحصیل غله و آذوقه میرفتند دهقانان
در ترصد فرصت بعضی سوارهای متفرق را کشته اسب و اسباب آنها را
بغنیمت میگرفتند شب ها هم باردو زیاد زحمت میرسانیدند هرچه بدستشان
میآمد سرقت میبردند تا اردو بلاهور رسید بیشتر از یکهزار قطار شتر و یابو مفقود شد

نادرشاه از این فقره بسیار متغیر گردید و نیز خبر رسید که نادرشاه زمیندار
کرنال را در آنجا فتح و غلبه یافت خواسته و یکهزار و نهصد تومان غط فرسته
در قریه در مقابل اردوی نادرشاه آباد کند و اسم آنرا فتح آباد بگذارد چند روز قبل
از حرکت از دهلی نادرشاه قسمتی از قشون خود را پیشتر بلاهور فرستاد وقتی
قشون بلاهور نزدیک شد زکریا خان خبر یافت اعیان و تجار و صرافها و
متمولین شهر را جمع کرد و قرار گذارد زکریا خان با آنها بیرون شهر بروند و
سردار قشون پیغامی بنویسند باین مضمون در اگر تقبل اهالی معظم هستید
ما در اینجا حاضریم اگر غارت میخواهید ما از شهر بیرون آمده‌ایم و اموال ما
اینجا است اگر وجه میخواهید والی و اهالی شهر بیش از هفت کرور و دویست و
پنجاه هزار تومان نمیتوانند موجود کنند حال هرچه مقصود و دستور العمل شماست
مجری بدارید این شهر شهر کوچک است و مثل دهلی تاب قهر و غلبه یک قشون نادر را
سردار قشون بعد از این پیغام لازم دید مراتب را بنادرشاه اطلاع بدهد

طرف نادرشاه حکم شد تقدیم اهالی شهر را قبول کنند و با آنها اذیت نرسانند
بعد از تسلیم این شهزاده این دسته قشون حرکت کرده و باردوی کل ملحق شدند
نادرشاه کوچ در کوچ از نزدیک لاهور گذشت روز دوشنبه دهم سربلند خان
قراول بر در قلعه گذاشته و از آن روز مامور حراست قلعه بود روز بعد حکم شد قراول
خود را بردارد و فقط روزهای دوشنبه قراولی بعهده او باشد بعد از آنکه از قلعه رفت
خواست از نظام الملک دیدن نماید اتفاقاً نظام الملک در خانه قمرالدین خان
بود آنجا رفت هر دو را دیدن کرد و شب نه خود مراجعت نمود هنوز بسیاری
از نعش‌های کشتگان روز قتل عام در بعضی از کوچه‌ها و بازارها افتاده متعفن
شده‌اند روز پنجشنبه دوازدهم صبح عظیم الله خان و بعد از ظهر قمرالدین خان
بدیدن سربلند خان رفتند روز یکشنبه پانزدهم محمدشاه از عیش محل بدیوان
عالی آمد یک ساعت و نیم در آنجا نشست امرا بحضور آمدند و پیشکش گذرانیدند
نظام الملک بعد از مراجعت از قلعه بخانه سربلند خان رفت بعد از آمدن

نظام

نظام الملک از دکن تا روزیکه سربلند خان بدیدن او رفت این دو نفر از یکدیگر
ملاقات نکرده بودند روز جمعه بیستم باسیر خان خلعت و یک پالکی مرحمت شد
و بمنصب میربخشی سوم برقرار گردید باسحق خان نیز یک پالکی و یک خلعت
بامنصب دیوان خالصه مرحمت شد عظیم الله خان خلعت پوشید و صدر
شد احتشام خان پسر خان دوران خلعت پوشیده و داروغه خاص گردید
روز چهاردهم ربیع الاول دانشمندخان که بسفارش نادرشاه سابقا
شده بود وفات یافت روز شانزدهم سعدالدین خان خلعت پوشیده
بخانسامانی برقرار شد از روزیکه نادرشاه از دهلی حرکت کرد تا امروز بیست
و ششم ربیع الاول است در امور مملکتی نه اقدامی شده و نه گفتگوئی کرده اند
چنان بلدی ناگهان در مملکت هندوستان رسید و از قیام قیامت
خبر نداد این خفتگان خواب راحت و بیهوشی و تنبل را که از شراب غرور
و خودپسندی مست بودند بیدار نکرد همه بدخواهی نسبت بیکدیگر اتفاق کردند

وتمام

و تمام صحبت و گفتگوی آنها حسد و بدگوئی بود بناهائی که در روز قتل عام
خراب و ویران شدند بعضی در خرابی آنها کمتر است در باره مسکون
شده‌اند و باقی خالی است و اگر قبل از فصل بارندگی تعمیر نشوند بکلی منهدم
خواهند شد اهالی هنوز از دهشت و وحشت این بلیه مثل مردمان مجذوب و
مصروع گیج و مبهوت و هنوز بخود نیامده‌اند و از همه عجیب‌تر آنکه با وجود
تعدیات و ناملایمات که بعد از حرکت نادرشاه با اهل این مملکت رسیده
عبارات ناشایسته و حرکات وحشیانه سربازهای نادرشاه متعصب
اسباب حجت مردم شده و در تمام مجالس با میل و لذت و بطور تقلید و مسخره
ذکر میکنند و ابداً بخیال بدبختی‌ها و ناگواریهای گذشته متألم نمیشوند بلکه
ظاهراً از رفتن نادرشاه اوقات شان تلخ است سربلندخان از این
مردم مستثنی بود سه سال قبل این بلیه را دیده و خود را از خدمت دولت محروم
کشید امرائی که در آنوقت در سرکار بودند میدیدند و از نتیجه اعمال آنها ترسید

وانکه

و آنکه مامور جمع کردن تنخواه پیشکش شد بی اختیار بود و برخلاف میل او در
آنمقدمه بقدریکه توانست با جمعی همراهی کرد بطوریکه نداشتند از کسی با آنها مدد
رسید ولی اشخاص مزور نادان در میل و قدرت همراهی با مردم نداشتند زبان
بدگشودند و از سربلندخان شکایت کردند خلاصه درباره این شخص سکنه همین

رباعی عرب کافی است | قیل ان الله له ولد
قیل ان الرسول قد کهنا | ما نجی الله والرسول معاً
عن لسان الوری فکیف انا | بعد از جنگ در نادرشاه محمدشاه ابرا

بابنه و بنگاه بارهای خود حرکت کرد یکی از امرای نادرشاه باو عرض کرد
در اردوی هندوستانی صد هزار اسب و عده زیادی شتر موجود است
و چون رأفت ملوکانه با آنها امان داده است هرگاه فرمان رود آنچه
شتر و اسب لایق اصطبل شاهی است ضبط شود برای آنها چندان سخت
نخواهد بود نادرشاه در جواب گفت من بایشان مردم از هر جهت امان داده‌ام

نکشته

نداشته از آن وسیله معیشت نوکر اسب سواری او است اغلب اینها
بیچاره و فقیر هستند اگر اسب شان از دست شان برود اهل و عیال آنها به
گدائی خواهند افتاد و از گرسنگی خواهند مرد حالا که در زیر دست ما هستند
خلاف انسانیت است با آنها بد کنیم بنابراین بهیچ وجه با اینها صدمه نرسانید
و بد نگوئید محمد خان بن گش در مدتی مدید بخصوص بعد از رفتن نادرشاه
منتظر صوبه داری یعنی حکومت الهآباد بود چون دید امیدی از تفویض
این امر باو نیست روز بیست و هفتم صفر حرکت کرد و بزمین داری خود رفت
در عوض راه چند ده را غارت کرد در راه دسته های مکاریرا
در غله شاه جهان آباد می بردند برگردانید و با خود برد بعد از چند روز
عمو حمید خان عمو امجد خان عمو اصغر خان خان زمان خان تراب
عمو خان عظیم خان و دیگران مجموع بیست و دو نفر امراء و منصب داران
که از میدان جنگ فرار کرده بعضی و محمد خان بن گش بدون

اجازه در خانه خود نشسته بود همه از خدمت معزول شدند نظام الملک و قمر الدین
خان به محمد خان نوشتند که اگر خود شما نرسید یا پسر شما بدربار نفرستید
ممکن است تیول او را ضبط داده باو بدهند و الله یار امیدی داشته با محمد خان
در جواب گفت اگر استدعای من قبول شود خواهم آمد و الله بزمین داری
خود خواهم رفت بعد از جنگ کرنال تا وقتیکه نادرشاه از شاه جهان آباد
حرکت کرد ضرر و خسارتیکه بپادشاه و اهالی هند و سلطنت از جواهر و
نقدینه و اموال و اسباب و خرابی مزارع غیر از خرابی خانها رسید
نزدیک بهفت صد و پنجاه کرور تومان بود از این مبلغ نادرشاه و سال
پانصد و بیست و پنج کرور تومان جواهر و اسباب دیگر همراه برد و صاحب
منصبان و سربازان نادر هم تقریبا پنج کرور تومان بردند مخارج قشون تا
مدتیکه آنجا بود بموجب عقب ماهیانه و انعام با آنچه در آتش سوخت و در مزارع
خراب شد نزدیک صد و پنجاه کرور تخمین شد آنچه نادرشاه با خود برد از این

قرار است جواهر از مال محمد شاه و سایر امرا صد و هشتاد و هفت کرور
تومان و نیم طلا آلات و اسلحه دسته مرصع تخت طاوس و نه تخت مرصع
شصت و هفت کرور و دویست و پنجاه هزار تومان مسکوک طلا و نقره
در شکسته و سکه زده سی و هفت کرور تومان و نیم پارچهای نفیس قیمتی از هر
قبیل پانزده کرور اسباب خانه و سایر اشیاء قیمتی بیست و دو کرور و نیم اسلحه
توپ و غیره هفت کرور و نیم هزار فیل هفت هزار اسب ده هزار شتر
صد خواجه صد و سی نفر نویسنده دویست نفر آهنگر سیصد بنا صد نفر
سنگ تراش دویست نفر نجار از هندوستان همراه بردند نادر شاه
مال نقشه قلعه و شهر شاه جهان آباد را کشیدند و باین ارباب صنایع
و بارکش آنچه برای سفر آنها لازم بود با مبلغی سی تومان مساعدت داد و اینها را
باین شرط برد در مدت سه سال در قندهار هر یک مشغول صنعت خود باشند
بعد از سه سال آزاد هستند میل دارند برگردند میل دارند بمانند ولی در

عوض راه تا لاهور جمعی فرار کرده و بدبختها برگشتند از وقت ورود نادر شاه
بهندوستان تا وقتیکه در مراجعت بلاهور رسید دویست هزار نفر از اهالی هندوستان
بطور تفصیل تلف شدند در حرکت قشون نادر شاه از لاهور بکرنال در راه
دهات کشته شدند هشت هزار نفر در جنگ کرنال هفده هزار نفر کشته شدند
در مدت سه روز بعد از جنگ در شوارع و اطراف اردو چهارده هزار نفر کشته
شدند وقت آمدن بدبختها در سنپوط و پانیپوط و سایر دهات در راه
تاراج کرده کشته شدند هفت هزار نفر در قتل عام بحساب تحقیق کشته شدند
صد و ده هزار نفر بعد از قتل عام در سرای روح الله خان در دهات و
مزارع اطراف شهر که مسافت هیجده فرسخ از اطراف قشون نادر شاه
بغارت میرفتند کشته شدند بیست و پنج هزار نفر در مراجعت اردو در طانیسر و
سایر دهات کشته شدند دوازده هزار نفر کسانی در حفظ [illegible] کشتند و
زنهائیکه خود را بآب انداختند و سوزانیدند و کسانیکه از قحطی و سایر [illegible]ها

تلف شد هفت هزار نفر مجروح و بیست هزار نفر کشته است
که محمد شاه مبنی بر تفویض تمام اراضی واقعه در مغرب رودخانه
اتک بنادرشاه داده است سابقاً وزرای اعلیحضرت بهرام
صولت مریخ سطوت قهرمان زمان سلطان سلاطین دوران شهنشاه
عالمیان خلدالله اسلامیان پناه سکندر حشمت عرش سریر سلطان با
عدل و عداد و پادشاه سپهر نهاد نادرشاه خلدالله ملکه و سلطانه سفرای کبار
با تمیز دربار برای قرار بعضی امور فرستاده بعضه ما نیز بموافقت ایشان بودیم
بعد از آن هم محمد خان ترکمان برای تذکار از قندهار رسید ولی وزرای
و کارگذاران ما سفرای مزبور را معطل کرده و جواب نامه اعلیحضرت
معظم الیه را تاخیر انداختند از این راه نقاری فیما بین حاصل شد و
قشون ظفرنمون ایشان بجهة هندوستان حرکت کرده طرفین
در صحرای کرنال تلاقی نمودیم جنگ شاهانه درگرفت از آنجا که بر تقدیر

الهی بود آفتاب نصرت و فیروزی از مشرق اقبال بیزوال ایشان
طالع گردید و چون اعلیحضرت جمشید قدرت معظم الیه منبع رأفت و فتوت
است بهمه مردانگی و اکمال همراهی ایشان مسرت ملاقات دست داد
و در محفل فردوس آئین بهجت و صحبت روی نمود بعد از آن باتفاق شاه
جهان آباد آمدیم در آنجا خزانه و جواهرات و اشیاء نفیسه سلاطین هندوستان
را بنظر ایشان عرضه داده و بطور شایان هدیه کردیم اعلیحضرت معظم الیه
خواهش بعضی را قبول نمود و بعلو همت و فرط محبت بلاحظه بزرگی خانواده
گورکان و بافتخار شجره طرخان تفقد کرده تخت و تاج هندوستان را با ما وا
گذار کردند در ازاء این ملاطفت که از پدر بپسر و از برادر به برادر ظاهر نشود
ما تمام ممالک واقعه در مغرب رودخانه اتک و آب سند و ناله سنگر ارا
در شعبه از شعبات رودخانه سند است یعنی پیشاور و اضافات
ایالت کابل و غزنین و کوهستان افغانستان هزاره جات و

دربندها را با قلعهٔ بکر سکر و خدا طلا و اراضی و دربندها و ساکن جوکیها
و بلوچها وغیره بانضمام ایالت تته قلعه رام قریه طربین تهرچین سموالی
وکترا وغیره از اعمال تته با تمام اراضی و قراء و قلعه‌جات و نهرها و بندرها
از ابتدای سرچشمه رود اتک با تمام دربندها و آبادیها که رودخانه اتک با
شعبات بدان محیط است تا ناله سنکرا در مصب سر رود است بدریا
بایشان واگذار میکنم خلاصه تمام محال واقعه در مغرب رود اتک و
آن صفحات و مغرب رود سند و ناله سنکرا جزو ممالک اینی پادشاه
و شوکت است از این ببعد عمال و کارگذاران ایشان داخل صفحات
مذکوره شده و آنها را بتصرف درآورده زمام حکومت و حکمرانی آن
صفحات و طوایف و اهالی آنجا را بدست بگیرند عمال و کارگذاران
ما باید صفحات مذکوره را تخلیه نموده و از ممالک ما موضوع دانسته و
تمام حقوق حالیه و گذشته خود را بحکمرانی و نظم و نسق واقعه بالیات

ازآنجا

از آنجاها ساقط دانند قلعه و شهر لهری بندر با تمام ممالک واقعه در شرق رود
اتک و رود سند و ناله سنکرا الکمافی السابق جزو سلطنت هندوستان
خواهد بود در شاه جهان آباد مورخه چهارم محرم سنه ۱۱۵۲

تفصیل شمایل و اوصاف نادرشاه که نگارنده وقایع قبل از قشون کشی نادرشاه بهندوستان نوشته است

نادرشاه قریب پنجاه و پنج سال دارد قد او قریب شش پا و بیشتر
متناسب الخلقه تنومند و قوی البنیه است رخساره او سرخ و سموی است فراخ
مایل سمین است ولی زحماتی در تحمل است مانع از بروز آن است چشم و ابرو
درشت سیاه و سیاهی برازنده دارد هر مانندان کمتر دیده ام صدمه از آفتاب
و تصرف هوا رخساره او را سیاه منظر مردانه با وجاهه صدای رسا و بطوری
بلند و قوی است در عقب بدون تکلف از قریب صد ذرع فاصله
فرمان میدهد شراب بحد اعتدال میخورد و زن بی اندازه مایل است و در
نکته و دقت آنها اهتمام دارد ولی این فقره را مانع کار قرار نمیدهد بر ساعتیکه با

زنها

زنها را اندرون بسر میبرد قلیل است کمتر اتفاق می افتد در قبل از یک ساعت
بنصف شب مانده یا نصف شب باندرون میرود و پنج ساعت از نصف
شب گذشته برخواسته و بیرون میاید غذای او بسیار کم و ساده اغلب
پلو و غذاهای معمولی است و اگر تراکم امور و رتق زیاد شود از غذا غفلت
میکند و باز که نخود برشته در همیشه در جیب دارد و یک جرعه آب قناعت
مینماید یا در اردو یا در شهر تقریباً همیشه در بیرون است و بار عام میدهد
و اگر در مجلس عام هم نباشد هر کس می تواند به پیغام یا بلا واسطه عرض
خود را بکند سان قشون و تقسیم مواجب و لباس قشون نزد شخصه خود متصدی
میشود و نمیگذارد صاحب منصبان بهیچ جه من الوجوه دیناری رسوم و تعارف
از سرباز بگیرند هر ماه از اوضاع تمام مملکت باو روزنامه میرسد و
هر جا خود نادرشاه با جاسوسها یکه در اطراف دارد مکاتبه مینماید بعلاوه در
ایالت و شهر یک نفر گماشته است در هم کدام شرعاً نیامند شغل او اینست

که مواظب

در مواظب اعمال و افعال حاکم بوده آنچه را می بیند ثبت کند بهیچ امر
مهمی بی حضور این صاحب منصب نمیگذرد و بغیر روزنامه در حاکم هر ماهه
باید بنویسند هم کلام هر وقت لازم بداند روزنامه خود را علیحده مینویسند و بحکم
اطلاع میدهد مواجب و رسوم مقرر برای این خدمت نیست تلافی خدمت
و مجازات این صاحب منصب بسته بنظر نادرشاه است این تدبیر فوق العاده خیلی
حکام را از تعدی برعیت و خیال خیانت و شورش مانع میشود نادرشاه
بسیار سخی الطبع است بخصوص نسبت بسرباز کسی نیز اگر باو خدمت
بخوبی رفتار کند که او با دست گشاده فوق احسان میکند با وجود
این بسیار سخت گیر و مواظب نظم است کسی نیز اگر مرتکب خطای بزرگی
شود او بقتل و آنها را دیگر هستان کمتر است بریدن گوش مجازات
میدهد هرگز بمقصر از هر درجه و مرتبه که باشد نمی بخشد و اگر بعد از آنکه
وقت کار برسد یک که کسی توسط کند متغیر میشود ولی قبل از ثبوت

تقصیر

تقصیر هر کس مأذون است رای خود را اظهار نماید وقتی در جنگ
یا با قشون در حرکت است مأکول و مشروب و خواب او مثل یک
نفر سرباز است و تمام صاحب منصب‌های خود را هم بهمین طور عادت میدهد بنیهٔ
او بطوری قوی است که اغلب دیده شده است در هوای یخ در
صحرا روی زمین خوابیده با یک بالاپوش بخود پیچیده و زین اسب را زیر
سر گذاشته گاهی در جنگها سرعت حرکت و تعجیل لازم بوده از پیش خانه
پیش افتاده و وقتی بدشمن حمله آورده در ابتدا سر صف او بنفسه نیز تقدم یکه
در سفر و قشون کشی خوش حال است هیچوقت نیست از مأذن شهر بهمان
قدر که رفع خستگی قشون بشود کفایت میکند و بعد از رفع خستگی در حرکت قشون
تعجیل زیاد دارد غذای او نیم ساعت بیشتر طول نمی کشد بعد از غذا
فوراً بکار شغلی مشغول [illegible] مواظب خدمت او هستند در روز سه چهار
مرتبه عوض میشوند هرگز در روز هیچ وجه بعیش و طرب نمی پردازد ولی دائماً

بعد از غروب آفتاب باطاق خلوت میرود در آنجا قید کار را از خود بر میدارد
با سه چهار نفر از ندمای خود بغذا خوردن و صرف شراب می پردازد بیشتر از سه چهار
استکان شراب نمی خورد و وقت خود را بکمال آزادی و مزاح میگذراند
در صحبت خلوت هیچ کس مأذون نیست یک کلمه از امور دولتی سخن براند در
اوقات دیگر هم نباید ندماء و هم صحبت‌های شب نظر به الفت و موانستی که
دارند بر خلاف رسم همقطاران خود بطرز محرمیت رفتار نمایند دو نفر از
انیس‌های شب او در این باب خطا کرده در مجلس عمومی باو بطور نصیحت حرف
زدند فوراً حکم کرد آنها را بقتل رسانیدند و گفت این مردمان سفیه در وقت
مابین نادرشاه و نادرقلی را نمی فهمند قابل زندگی نیستند با کسیکه در صحبت
خلوت باو خوش میآیند و در بیرون حد ادب و تعظیم را از دست نمی دهند
زیاده از حد و اندازه مهربانی میکند در خارج خلوت محل ملاحظه نیستند
و حرف آنها مسموع تر از سایر اقران آنها نیست مادر نادرشاه در سنه

هزار و هفتصد و سی و هفت میلادی مطابق هزار و صد و پنجاه هجری زنده
بود و بخواهش بعضی در بخ نواده صفوی اخلاص می ورزند چندی بعد از آنکه شاه
طهماسب گرفتار شد بنادر شاه التماس میکرد که مجدداً او را بسلطنت برقرار کند
و میگفت یقین دارم در پادشاه تلف خواهم کرد و ترا تا عمر داری سردار
قشون خواهم نمود نادر شاه از او پرسید در واقع بانچه میگوئی معتقدی جواب
داد در معتقدم نادر شاه خندید و گفت اگر من هم پیر زنی بودم همین خیال
را میکردم ولی خواهش دارم در امور دولت مداخله نکنید و بخود زحمت ندهید
زن او عمه شاه طهماسب و خواهر کوچک شاه سلطان حسین بود
شنیدم یک دختر از او بیشتر نداشت چندین طفل از صیغه ها و در پیرزنی در سوابق
ایام قبل از اشتهار گرفته بود داشت پسر بزرگ او رضا قلی میرزا بیست و
پنجساله است از طفولیت میان قشون بزرگ شده و از سربازی بتدریج
بمرتبتی رسیده و در وقت قشون کشی نادر بهندوستان نایب السلطنه

ایران شد پسر دوم او نصرالله میرزا بیست و یک ساله و اسماً حاکم مشهد و والی خراسان
است ولی یک نفر پیشکار دارد در امور بعهده او است پسر بزرگ او وقتی نایب بود
فقط بمواجب بابی گذران میکرد بسیار ناصبوم کم رسید بیشتر از مواجب آن
منصب باو نمی مالند و نادر شاه بیشتر از صاحب منصبان باو اعتنا میکرد و اجازه
داده بود با آنها نشست و برخاست بکند و باو فهمانده بود در اگر تقصیری از او سر بزند
یا از تکلیف خود غفلت نماید بسختی دیگران بر او سیاست جاری خواهد شد هر قدر
رضا قلی میرزا بهتر از عهده خدمت آمد او را ترقی داد سهل است بر محبت پدری
نسبت باو افزود من خود او را ندیده ام ولی اشخاصی که او را می شناسند عقاید شان
بر این است در اینقدر پدرش نادر شاه در عالم مشهور خواهد شد چرا که مکرر در جنگها
شجاعت و تدبیرها بر ساخته و در زمان غیبت نادر شاه در هند و سایر امور
نیز کفایت بی اندازه از او بروز نمود از قرار اطلاعات شخصی که از ایران آمده
رسیده با کمال مهارت تمام امور مملکت را از پیش برد تا مراجعت پدر مملکت را

آرام و راحت نگاه داشت در میان صفات بی‌نظیر نادرشاه حافظهٔ او خیلی
از غرابت [illegible] کمتر چیزی است که کرده و گفته باشد بخاطرش نماند و رود تمام صاحب
منصبان عساکر بی‌شمار خود را باسم میخواند و تمام سربازهای خود را در مدت
خدمت کرده لازمی شناسد و اگر یک احسانی یا تنبیهی کرده باشد بخاطرش میآید و در
یک یاد [illegible] تقریر میکند در بنویسید و در همان وقت در سایر امور
حکم میکند همه را بترتیب و بلا تأمل ادا مینماید شنیده‌ام در وقت جنگ
هنر او عجیب است باور نتوان کرد که بچه زودی طرف غالب و مغلوب را
تشخیص میدهد و بچه اهتمام بقشون خود مدد میرساند اگر یکی از صاحب
منصبان بزرگ او قبل از غلبهٔ دشمن از میدان در برود نادرشاه بشخصه
رو باو میرود و او را با تبرزینی که همیشه در دست دارد بقتل میرساند و فوراً
بصاحب منصب بعد از او میدهد در تمام جنگها و زد و خوردهای متفرق و محاصرات
اگرچه همیشه در جلو قشون است زخمی و جراحتی باو نرسیده و حال اینکه چندین بار

زیر

زیر او کشته شد و گلوله بخفتان او خورده است میتوانم خیلی چیزهای عجیب دیگر
در از این مرد بزرگ دیده و شنیده‌ام نقل کنم کارهائی که بجا از او سر زده برای
عالم دلیل است قوی که نظیر او در دهور سابقه کمتر دیده شده در صورتیکه بانداشتن
پول و آدم چنان آثار غریب از او ظاهر شد با این خزانهٔ وسیع در حالیکه بدست
آورده چه کارها باید از او منتظر بود احتمال دارد سی سال دیگر زنده باشد و در این مدت
اگر بقاصد خود چنانچه تا بحال بجا نمیشود معلوم است چنان شخص عالی همت
و شجاع بچه اندازه در معارج بزرگی و عظمت اوج خواهد گرفت (والسلام علی
من اتبع الهدی)



